

ماهنامه تخصصی اندیشکده

اقبال

شماره چهار ◆ خرداد ماه ۱۴۰۵



سیاست
تجارت
فرهنگ

اندیشکده
اقبال



اندیشکده اقبال در طول جنگ رمضان تحمیلی علیه ایران توسط آمریکا و رژیم صهیونیستی، به صورت شبانه‌روزی و لحظه‌به‌لحظه فضای رسانه‌ای، سیاسی و نخبگانی پاکستان را رصد کرد. حاصل این تلاش، تدوین و انتشار بیش از ۲۵۰۰ صفحه گزارش تخصصی در چهار جلد بود که مهم‌ترین اخبار، تحلیل‌ها، سرمقاله‌ها، مقالات و مواضع رسانه‌های پاکستانی درباره این جنگ را به صورت جامع گردآوری و مستندسازی کرده است. این پروژه، از نظر حجم، دقت و گستره پوشش، یکی از کم‌سابقه‌ترین اقدامات پژوهشی در جمهوری اسلامی ایران به شمار می‌رود و برای نخستین بار یک اندیشکده ایرانی توانست با زتاب رسانه‌ای و نخبگانی یک رویداد بین‌المللی را در یک کشور خارجی، به صورت مستمر، لحظه‌ای و نظام‌مند رصد و ثبت کند.

۳	درباره اندیشکده اقبال
۴	نویسندگان
۶	سخن سردبیر

تحلیل رسانه ای

۹	تحلیل رسانه ای پاکستان درباره ایران
۱۸	تحلیل محتوایی عناوین مقالات پاکستان درباره ایران
۲۰	نویسندگان اثرگذار در پوشش ایران

سیاست

۲۲	ارتش پاکستان؛ سایه ای بر تاج و تخت دموکراسی
۲۶	پاکستان و بریکس: تقابل آرزوها و واقعیت ها در سال ریاست هند
۳۰	تحول در امنیت ملی پاکستان: تحلیل طرح های عملیاتی جدید (۲۰۲۶-۲۰۲۵)
۳۳	شکاف در طالبان پاکستان: تحلیل درگیری جماعت الاحرار و تحریک طالبان پاکستان در منطقه کرم
۳۶	دیپلماسی در بحران: بررسی نقش پاکستان در توازن میان تعهدات امنیتی و الزامات ژئوپلیتیکی
۴۰	بیست و پنجمین دوره گفت و گوی شانگری لا و مواضع پاکستان
۴۴	پیوستار امنیتی پاکستان: جنگ فرسایشی، دیپلماسی و هزینه های انسانی
۴۸	ده سال است از صاحبان قدرت در پاکستان یک سؤال می پرسیم
۵۱	قرارداد راداری آمریکا و پاکستان؛ مانور راهبردی واشنگتن میان اسلام آباد و دهلی نو
۵۵	چرخش استراتژیک آستانه به سمت جنوب؛ تحلیل سرمایه گذاری قزاقستان در بنادر گوادر و کراچی
۵۸	"گلگت بلتستان" در کشاکش ژئوپلیتیکی و بحران هویت قانون اساسی
۶۲	کریدورهای جدید ایران و پاکستان و دور زدن افغانستان
۶۵	فصل جدید روابط راهبردی پاکستان و خاورمیانه؛ زمینه ها و عوامل تأثیرگذار
۶۹	رویای سوخته «ایمک»؛ ورشکستگی ژئوپلیتیکی هند در آوردگاه خاورمیانه
۷۳	«نشست ارومچی»؛ طلوع میانجی گری چین و افق های پیش روی مناقشه پاکستان و افغانستان
۷۶	بازآفرینی اتحاد راهبردی؛ تعمیق همکاری های هوایی پاکستان و ترکیه در عصر تحول فناوری های دفاعی
۷۹	داعش خراسان و ظهور شفیق مینگل
۸۳	«بنیان مرصوص» و قدرت نام: تحلیل فرآیند، کارکرد و چالش های نام گذاری عملیات های نظامی پاکستان

تجارت

۸۸	ژئوپلیتیک نفت در اعماق آب های پاکستان؛ فرصت ها و تهدیدهای اکتشافات فراساحلی
۹۱	نقش بزرگراه قره قروم در ارتقاء مناسبات ژئواکونومیک پاکستان
۹۵	تحلیل توافق ۷ میلیارد دلاری چین و پاکستان
۹۹	سرمایه در آسفالت، کرامت انسانی در حاشیه؛ معمای کریدورهای بلوچستان
۱۰۳	احیای اقتصادی گوادر؛ طلوع یک گول خفته در سایه بحران خلیج فارس

فرهنگ

۱۰۷	آرامگاه شاهزاده ای شورشی در آبت آباد
۱۱۱	نظام سلامت پاکستان در سایه کاهش کمک های بین المللی
۱۱۶	تعاملات گسترده فرهنگی پاکستان و چین و تأثیر "کریدور اقتصادی چین و پاکستان" بر آن
۱۲۱	از کمال سنت تا آستانه دگرگونی: دوره کلاسیک میانی و متأخر ادبیات اردو
۱۲۵	تحول در مدل کسب و کار هتل داری کشورهای در حال توسعه

کتابخانه پاکستان

۱۳۱	شمشیرهای متقاطع؛ ارتش پاکستان و جنگ های درون
-----	--

درباره اندیشکده اقبال



اندیشکده
اقبال

سیاست
تجارت
فرهنگ

اندیشکده اقبال، اندیشگاهی تخصصی است که با هدف تعمیق و ارتقای روابط جمهوری اسلامی ایران و پاکستان در تمامی عرصه‌های ممکن شکل گرفته است. این اندیشکده با تکیه بر مشارکت گسترده و هم‌افزای برجسته‌ترین سیاستمداران، دیپلمات‌ها، أصحاب رسانه، پژوهشگران، علما، استادان دانشگاه، خبرگان اجتماعی، بازرگانان، کارآفرینان، هنرمندان، ورزشکاران و دانشجویان دو کشور می‌کوشد تا پیوندهای ایران و پاکستان را به مسیری از رشد، بالندگی و بهبود مستمر در همه زمینه‌ها رهنمون سازد.

صفحه ۲۲

دکتر شهرام پیرانی

دکترای علوم سیاسی از دانشگاه رازی کرمانشاه؛ عضو هیئت علمی و کارمند با سابقه دانشگاه علوم پزشکی کرمانشاه با ۲۴ سال تجربه. ایشان فعال در حوزه سیاست پژوهی با تخصص پاکستان و عضو تیم تحریریه اندیشکده اقبال است.



صفحه ۳۶

دکتر ویدا یاقوتی

دکترای علوم سیاسی از دانشگاه علوم و تحقیقات؛ پژوهشگر روابط بین الملل و مطالعات استراتژیک با تمرکز بر ژئوپلیتیک آسیای جنوبی، افغانستان-پاکستان و تعاملات منطقه ای ایران. استاد مهمان علوم سیاسی در دانشگاه علوم و تحقیقات و مدیر گروه های «مطالعات استراتژیک افپاک» و «شبه قاره» در مراکز پژوهشی معتبر کشور.



صفحه ۴۸

طلحه احد

طلحه احد روزنامه نگار و فعال حوزه رسانه و بنیان گذار مؤسسه رسانه ای سنتروم مدیا (TCM) است. او میزبان «پادکست طلحه احد» بوده و در طول بیش از ده سال فعالیت حرفه ای خود، با نخست وزیران پاکستان و ده ها تن از چهره های برجسته سیاسی، نظامی و اقتصادی این کشور به گفت و گو نشسته است. فعالیت رسانه ای او عمدتاً بر بررسی مسائل حکمرانی، سیاست گذاری عمومی و چالش های ساختاری پاکستان متمرکز بوده است.



صفحه ۶۵

میراحمد رضا مشرف

دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی تهران؛ پژوهشگر حوزه افغانستان و شبه قاره، همکار پژوهشی مؤسسه مطالعات شرق و پیش از دو دهه همکاری مستمر با رسانه ها و خبرگزاری هایی همچون: قدس، فرهیختگان، جام جم، خراسان، سیاست روز، همشهری و ...



صفحه ۶۲

مصطفی زندیه

رایزن درجه یک وزارت امور خارجه؛ دارای کارشناسی تاریخ از دانشگاه تهران و کارشناسی ارشد روابط بین الملل از دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکزی. دارای سابقه مأموریت های دیپلماتیک در کراچی، اسلام آباد، مینسک و عشق آباد در حوزه های سیاسی، دیپلماسی عمومی، امور کنسولی و اقتصادی است.



صفحه ۹۱

دکتر مریم وریج کاظمی

دارای دکترای جغرافیای سیاسی از دانشگاه علوم و تحقیقات تهران؛ پژوهشگر حوزه های ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک و بنیادگرایی اسلامی با تمرکز ویژه بر مسائل پاکستان، و نویسنده چندین کتاب و مقاله تخصصی در این حوزه ها.



صفحه ۶۹

ماشالله شاکری

دپلمات با سابقه و سفیر سابق جمهوری اسلامی ایران در اسلام‌آباد، با سابقه سرپرستی سفارت در توکیو و ساریوو و مسئولیت در حوزه دیپلماسی اقتصادی و معاونت آسیا و اقیانوسیه. دارای تجربه گسترده در ترانزیت و اقتصاد دریا



صفحه ۱۱۶

دکتر مریم خالقی نژاد

پژوهشگر پسا دکتری، کارشناس دیپلماسی فرهنگی و استاد مدعو دانشگاه



صفحه ۱۲۱

سمیرا گیلانی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات اردو؛ پژوهشگر پژوهشگاه اسرا و عضو هیئت ترجمه مجله «چوک». همکار دانشنامه جهان اسلام و دایرةالمعارف نهج البلاغه، نویسنده مقالات علمی پژوهشی در ایران و شبه قاره، و مترجم آثاری از انتظار حسین، اشرف علی تانوی و اشفاق احمد.



صفحه ۷۹

علی رحمانی

پژوهشگر علوم سیاسی و دانشجوی دکتری مطالعات انقلاب اسلامی؛ دارای کارشناسی علوم سیاسی از دانشگاه خوارزمی و کارشناسی ارشد اندیشه سیاسی اسلام از دانشگاه علامه طباطبایی است. ایشان فعال در حوزه تحلیل تحولات افغانستان، شبه قاره بلاخص پاکستان و جریان‌های فکری-فرقه‌ای جهان اسلام، با همکاری گسترده با رسانه‌ها، مراکز پژوهشی و نهادهای مطالعاتی در زمینه ضد تروریسم، تاریخ معاصر، فرق صوفیه و مسائل منطقه‌ای است.



صفحه ۱۲۵

میلاد شادی فر

دارای گواهی نامه Inside MBA از دانشگاه MODUL دبی؛ کارشناسی ارشد جغرافیا و برنامه ریزی گردشگری از دانشگاه آزاد اسلامی و کارشناسی مدیریت گردشگری از دانشگاه مازیار. پژوهشگر و فعال حوزه مدیریت گردشگری و برنامه ریزی سفر





ایران و پاکستان؛ از همسایگی محتاطانه تا هم‌سرنوشتی تاریخی

ملت‌ها نیز همچون آدمیان، گاه سالیان دراز در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند، بی آن که حقیقت نسبت خود را دریابند. همسایگی، همیشه به معنای شناخت نیست؛ چه بسیار دیوارهایی که میان دو خانه کشیده می‌شود، نه از سنگ و سیمان، که از سوء تفاهم، بدگمانی و روایت‌های تحمیلی تاریخ. روابط جمهوری اسلامی ایران و جمهوری اسلامی پاکستان نیز، با همه پیشینه عمیق فرهنگی و تمدنی خود، در دهه‌های گذشته گاه گرفتار همین فاصله‌های نادیدنی بوده است؛ فاصله‌هایی که نه دل‌های دو ملت، بلکه فضای سیاست و اضطراب‌های ژئوپلیتیکی آن را ساخته بود.

اما تاریخ، در لحظات بحران، چهره حقیقی ملت‌ها را آشکار می‌کند. حوادث ماه‌های اخیر، به‌ویژه در جریان جنگ دوازده‌روزه و سپس جنگ رمضان میان ایران، آمریکا و اسرائیل، نشان داد که روابط تهران و اسلام‌آباد، وارد مرحله‌ای تازه شده است؛ مرحله‌ای که دیگر نمی‌توان آن را با معادلات کهنه و ذهنیت‌های گذشته فهم کرد.

بسیاری از تحلیلگران، در روزهای آغازین جنگ، نگران آن بودند که پاکستان، تحت فشار سنگین آمریکا، مرزهای شرقی خود را به عرصه التهاب بدل سازد و یا دست‌کم با سکوت و انفعال، راه را برای پروژه‌ای بگشاید که هدف نهایی آن، تضعیف جمهوری اسلامی ایران و شکستن ستون تعادل منطقه بود. این نگرانی‌ها، البته بی‌سابقه نبود؛ چرا که سال‌ها روایت‌هایی در ایران شکل گرفته بود که پاکستان را صرفاً از دریچه مناسبات امنیتی با غرب می‌نگریست و از سوی دیگر، در پاکستان نیز گاه تصویری نادقیق و غبارآلود از ایران ساخته شده بود.

اما آنچه رخ داد، خلاف این پیش‌بینی‌ها بود. پاکستان، نه تنها اجازه نداد مرزهای شرقی ایران به کانون بحران تبدیل شود، بلکه با نوعی بلوغ سیاسی و امنیتی، کوشید دامنه جنگ را مهار کند. نقش میانجی‌گرانه و متوازن پاکستان، به‌ویژه در مدیریت رفتار عربستان سعودی، یکی از مهم‌ترین رخداد‌های این دوره بود. در زمانی که منطقه می‌توانست تنها با یک تصمیم احساسی، به سوی جنگی فراگیر فروغلتد، اسلام‌آباد با نوعی عقلانیت آرام و کم‌هياهو، مانع از آن شد که آتش بحران، سراسر غرب آسیا را در برگیرد. در ادامه نیز، هنگامی که شکاف میان عربستان و امارات عمیق‌تر شد و تلاش‌هایی برای کشاندن کامل ریاض به محور اماراتی - اسرائیلی شکل گرفت، پاکستان بار دیگر کوشید تا موازنه منطقه‌ای را از فروپاشی حفظ کند. این رفتار، صرفاً یک تاکتیک دیپلماتیک نبود؛ بلکه نشانه تغییری عمیق‌تر در فهم پاکستان از آینده منطقه بود.

واقعیت آن است که امروز، بسیاری در پاکستان به این جمع‌بندی رسیده‌اند که جمهوری اسلامی ایران، تنها یک همسایه قدرتمند نیست، بلکه آخرین مانع در برابر گسترش بی‌مهار پروژه صهیونیستی در منطقه است. فرو ریختن این مانع، صرفاً امنیت ایران را

تهدید نخواهد کرد، بلکه دیر یا زود، توازن راهبردی کل منطقه از خلیج فارس تا جنوب آسیا را دگرگون خواهد ساخت. پاکستان، این حقیقت را با دقتی بیشتر از گذشته دریافته است.

از سوی دیگر، ایستادگی جمهوری اسلامی ایران در برابر آمریکا و اسرائیل، تصویری تازه از ایران در ذهن ملت‌های منطقه پدید آورد. ایران، در این جنگ‌ها، صرفاً از خاک خود دفاع نکرد؛ بلکه نشان داد که هنوز می‌توان در برابر نظم‌های تحمیلی ایستاد، بی‌آن‌که تسلیم اراده قدرت‌های بزرگ شد. این ایستادگی، خواه موافقانش بپسندند یا مخالفانش، معادلات منطقه را تغییر داده است. اما شاید مهم‌ترین دستاورد این تحولات، نه در عرصه نظامی، بلکه در سطح ادراک سیاسی منطقه باشد. ایران و پاکستان، امروز بیش از هر زمان دیگری، دریافته‌اند که امنیت و آینده آنان، از یکدیگر جدا نیست. این دو کشور، اگرچه دارای تفاوت‌های سیاسی، مذهبی و حتی بعضاً امنیتی‌اند، اما در سطحی عمیق‌تر، بخشی از یک سرنوشت مشترک‌اند؛ سرنوشتی که با همکاری و فهم متقابل ساخته خواهد شد، یا با تفرقه و بی‌اعتمادی، به دست دیگران رقم خواهد خورد.

اکنون دیگر روابط تهران و اسلام‌آباد را نمی‌توان صرفاً در چارچوب مناسبات مرزی، تبادلات اقتصادی یا همکاری‌های مقطعی تعریف کرد. منطقه، پس از جنگ رمضان، وارد مرحله‌ای تازه شده است و ایران و پاکستان نیز ناگزیرند خود را با این واقعیت جدید بازتعریف کنند. افق پیش‌روی دو کشور، می‌تواند بسیار فراتر از گذشته باشد: از شکل‌گیری یک بلوک عقلانی و بومی در منطقه، تا طراحی سازوکارهای مشترک اقتصادی، امنیتی، رسانه‌ای و فرهنگی که بتواند غرب آسیا و جنوب آسیا را به یکدیگر متصل کند.

در این میان، مسئولیت نهادهای فکری و فرهنگی، بیش از همیشه سنگین است. سیاست، اگر فاقد پشتوانه فکری باشد، در هیاهوی روزمرگی فرومی‌پاشد و امنیت، اگر از فهم تمدنی تهی شود، دیر یا زود به اضطراب دائمی بدل خواهد شد.

اندیشکده اقبال، از آغاز، بر همین باور بنا شد که ایران و پاکستان، بیش از آن‌که نیازمند قراردادهای بیشتر باشند، محتاج فهم عمیق‌تر از یکدیگرند.

امروز، این مسئولیت از «شناخت متقابل» فراتر رفته و به «ساخت آینده مشترک» رسیده است. آینده‌ای که در آن، تهران و اسلام‌آباد نه دو بازیگر پراکنده، بلکه دو ستون یک نظم منطقه‌ای تازه باشند؛ نظمی که بر پایه عقلانیت، احترام متقابل، استقلال منطقه‌ای و حافظه مشترک تمدنی شکل گیرد.

اندیشکده اقبال، خود را فرزند همین افق می‌داند.



محمد حسین باقری

بنیانگذار و مدیر اندیشکده اقبال



تحليل رسانه ای پاکستان درباره ایران

روایت‌های تقابلی پرهیز کرده‌اند.

در سطح نویسندگان، داده‌ها نشان می‌دهد که بخش بزرگی از تولید محتوا در اختیار ستون‌نویسان ثابت و به ویژه «دیدگاه سردبیر» (۴۸۵ مطلب) قرار دارد که خود به تنهایی جهت کلی گفتمان را تا حد زیادی تعیین می‌کند. در میان نویسندگان، چهره‌هایی مانند ایاز امیر (۱۶ پرو در برابر ۱ نترال)، محمود شام (۱۳ پرو و ۲ نترال) و مجیب الرحمن شامی (۱۲ پرو و ۸ نترال) گرایش واضح‌تری به نگاه مثبت یا همدلانه نسبت به ایران دارند، در حالی که برخی نویسندگان مانند حفیظ‌الله نیازی و طیبه ضیاء عملاً فاقد رویکرد منفی بوده و عمدتاً در چارچوب خنثی یا تحلیلی حرکت کرده‌اند. در مقابل، موارد منفی بسیار محدود و پراکنده بوده و به هیچ جریان فکری غالب تبدیل نشده است.

از نظر محتوایی، سه محور اصلی همچنان بر گفتمان رسانه‌ای حاکم است: نخست، بحران‌های ژئوپلیتیکی که ایران در آن به عنوان بازیگر مقاوم در برابر فشارهای آمریکا و اسرائیل تصویر می‌شود؛ دوم، دیپلماسی منطقه‌ای که ایران را در کنار پاکستان، چین و برخی قدرت‌های منطقه ای به عنوان شریک بالقوه اقتصادی و امنیتی معرفی می‌کند؛ و سوم، پوشش مسائل داخلی ایران که عمدتاً در قالب گزارش‌های خنثی و بدون جهت‌گیری احساسی ارائه شده است. نکته مهم این است که حتی در پوشش مسائل داخلی نیز، رویکرد اغلب توصیفی باقی مانده و به نقد مستقیم یا روایت منفی ساختاری تبدیل نشده است.

جمع‌بندی: می‌توان گفت گفتمان رسانه‌ای پاکستان درباره ایران در این دوره به سمت یک «اجماع نرم مثبت-خنثی» حرکت کرده است. سهم بالای محتوای خنثی (۵۵.۴٪) نشان‌دهنده احتیاط رسانه‌ای و نگاه محاسبه‌گرانه به ایران است، در حالی که سهم قابل توجه محتوای مثبت (۴۳.۸٪) بیانگر وجود یک بستر همدلانه در سطح افکار عمومی و بخشی از نخبگان رسانه‌ای است. رویکرد منفی تقریباً حاشیه‌ای شده و تأثیر تعیین‌کننده ای بر تصویر کلی ایران ندارد. در مجموع، ایران در رسانه‌های پاکستان نه یک موضوع مناقشه‌برانگیز، بلکه یک «متغیر مهم ژئوپلیتیکی قابل مدیریت» در معادلات منطقه‌ای بازنمایی می‌شود.

در بازه زمانی ۹ اسفند ۱۴۰۴ تا ۳۱ اردیبهشت ۱۴۰۵، بررسی ۲۲۱۲ مطلب منتشرشده در رسانه‌های مهم پاکستان نشان می‌دهد که تصویر رسانه‌ای ایران در این دوره همچنان در یک چارچوب نسبتاً باثبات و غیرقطبی شکل گرفته است. در مجموع ۹۶۹ مطلب (۴۳.۸٪) دارای رویکرد مثبت، ۱۷ مطلب (۰.۸٪) منفی و ۱۲۲۶ مطلب (۵۵.۴٪) خنثی بوده‌اند. این توزیع نشان می‌دهد که گفتمان رسانه‌ای پاکستان درباره ایران نه به سمت تقابل حرکت کرده و نه به سمت حمایت یک‌جانبه شدید، بلکه در یک وضعیت «میانه‌رو-تحلیلی» قرار گرفته است که در آن ایران بیشتر به عنوان یک بازیگر ژئوپلیتیکی قابل توجه اما نه کاملاً اجماعی بازنمایی می‌شود.

در سطح رسانه‌ها، تفاوت میان رسانه‌های اردو و انگلیسی همچنان تعیین‌کننده اصلی نوع روایت است. رسانه‌های اردو مانند روزنامه جنگ، روزنامه دنیا، روزنامه نوائے وقت، روزنامه ایکسپریس و روزنامه پاکستان سهم بالاتری در تولید محتوای مثبت نسبت به ایران دارند و معمولاً ایران را در قالب «مقاومت در برابر فشارهای غرب» و «شریک بالقوه منطقه‌ای» بازنمایی می‌کنند. در مقابل، رسانه‌های انگلیسی‌زبان مانند Dawn، The Daily Times و News، The Nation، Express Tribune عمدتاً رویکرد خنثی و تحلیلی اتخاذ کرده‌اند و ایران را بیشتر در چارچوب سیاست خارجی پاکستان، موازنه منطقه‌ای و ملاحظات دیپلماتیک تحلیل کرده‌اند. این شکاف زبانی همچنان نشان‌دهنده دو سطح مخاطب است: افکار عمومی احساسی‌تر در برابر نخبگان سیاسی-تحلیلی.

از نظر توزیع رسانه‌ای، چند نکته کلیدی قابل مشاهده است: رسانه‌هایی مانند روزنامه جنگ (۱۲۴ مثبت در برابر ۱۱۸ خنثی و ۴ منفی) و روزنامه دنیا (۱۱۴ مثبت در برابر ۱۱۷ خنثی و ۲ منفی) بیشترین وزن مثبت را دارند و عملاً روایت همدلانه‌تری نسبت به ایران تولید می‌کنند. در مقابل، رسانه‌هایی مانند نوائے وقت و پاکستان اوبزرور با وجود حجم بالای تولید محتوا، سهم خنثی بیشتری دارند و نقش تعدیل‌کننده در تصویر ایران ایفا می‌کنند. در رسانه‌های انگلیسی، تعادل میان مثبت و خنثی تقریباً حفظ شده و منفی تقریباً حذف شده است؛ این موضوع نشان می‌دهد که حتی رسانه‌های تحلیلی نیز از ورود به

تحلیل محتوایی

۱. محتوای ضد ایران (۰.۸٪)

محتوای منفی علیه ایران در این دوره اندکی افزایش نسبت به دوره‌های کوتاه‌تر داشته، اما همچنان در سطحی کاملاً حاشیه‌ای قرار دارد. این محتواها عمدتاً در قالب تحلیل‌های امنیتی، ژئوپلیتیکی یا بازتاب تنش‌های منطقه‌ای مطرح شده‌اند و فاقد انسجام گفتمانی یا جریان رسانه‌ای پایدار هستند. این موضوع نشان می‌دهد که حتی در دوره‌های تنش منطقه‌ای، رسانه‌های پاکستانی تمایل به تبدیل ایران به «سوژه تقابلی رسانه‌ای» ندارند و از امنیتی‌سازی مستقیم آن پرهیز می‌کنند.

۲. محتوای حامی ایران (۴۳.۸٪)

نزدیک به نیمی از کل محتواها دارای رویکرد مثبت نسبت به ایران بوده‌اند، اما نکته مهم‌تر نسبت این بخش با محتوای خنثی است. محتوای مثبت در این دوره بیشتر بر محورهای زیر متمرکز بوده است:

- نقش ایران در معادلات ژئوپلیتیکی منطقه
- ظرفیت همکاری ایران و پاکستان در حوزه انرژی، تجارت و امنیت
- نقد سیاست‌های فشار و تحریم‌های غرب علیه ایران
- جایگاه ایران به عنوان بازیگر مستقل در نظم منطقه‌ای

در این چارچوب، ایران همچنان به عنوان یک «بازیگر فرصت‌محور منطقه‌ای» دیده می‌شود، اما شدت این نگاه نسبت به دوره‌های کوتاه‌تر کاهش یافته و جای خود را تا حدی به روایت‌های خنثی داده است.

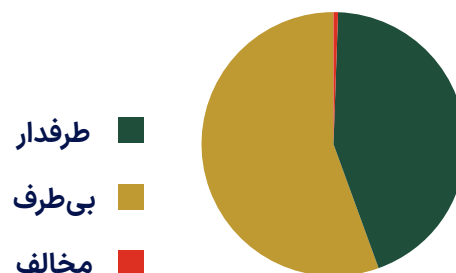
۳. محتوای خنثی (۵۵.۴٪)

مهم‌ترین تحول این دوره، افزایش سهم محتوای خنثی به بیش از نیمی از کل تولیدات رسانه‌ای است. این محتواها عمدتاً شامل گزارش‌های خبری، تحلیل‌های سیاست خارجی، پوشش تحولات داخلی ایران و بررسی‌های ژئوپلیتیکی بدون موضع‌گیری ارزشی بوده‌اند.

این تغییر نشان‌دهنده یک «گذار گفتمانی» در رسانه‌های پاکستان است؛ یعنی حرکت از روایت‌های همدلانه‌تر به سمت تحلیل‌های ساختاری و سیاست‌محور. در این وضعیت، ایران بیشتر به عنوان یک «متغیر ثابت در معادلات منطقه‌ای» تحلیل می‌شود تا یک موضوع احساسی یا سیاسی.

توزیع رویکرد رسانه‌های پاکستانی نسبت به ایران

درصد	تعداد	نوع رویکرد مقاله
۰.۸٪	۱۷	مخالف
۴۳.۸٪	۹۶۹	طرفدار
۵۵.۴٪	۱۲۲۶	بی‌طرف
٪۱۰۰	۲۲۱۲	جمع کل



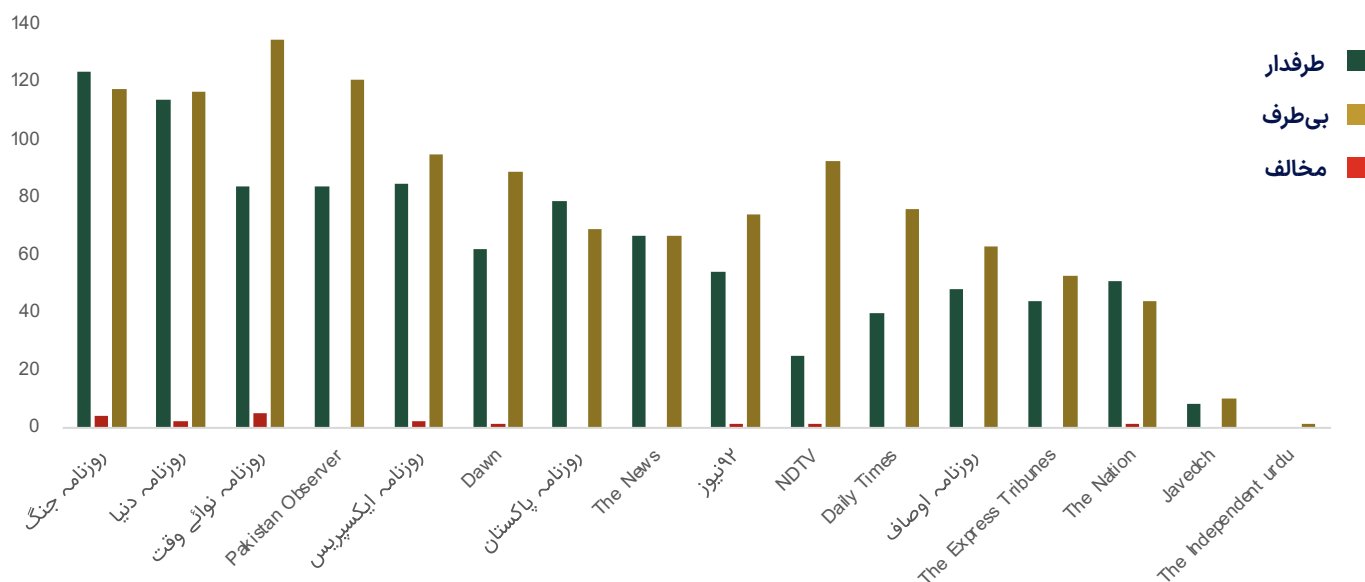
این داده‌ها نشان می‌دهد که در این بازه زمانی، وزن گفتمان رسانه‌ای پاکستان درباره ایران به طور مشخص به سمت «تحلیل محوری و خنثی‌گرایی» حرکت کرده است. برخلاف دوره‌های کوتاه‌تر که محتوای مثبت غالب بود، در این دوره سهم محتوای خنثی از محتوای مثبت پیشی گرفته و به گفتمان غالب تبدیل شده است.

با این حال، سهم محتوای منفی همچنان بسیار ناچیز (۰.۸٪) باقی مانده و نشان می‌دهد که ایران در فضای رسانه‌ای پاکستان فاقد هرگونه تصویر منفی ساختاری یا جریان ضدایرانی سازمان‌یافته است.

تحلیل تفکیکی رسانه‌ها و نویسندگان (پاکستان - ایران)

بازه زمانی: ۹ اسفند ۱۴۰۴ الی ۳۱ اردیبهشت ۱۴۰۵

مجموع	طرفدار	بی‌طرف	مخالف	نام رسانه
۲۴۶	۱۲۴	۱۱۸	۴	روزنامه جنگ
۲۳۳	۱۱۴	۱۱۷	۲	روزنامه دنیا
۲۲۴	۸۴	۱۳۵	۵	روزنامه نوائے وقت
۲۰۵	۸۴	۱۲۱	۰	Pakistan Observer
۱۸۲	۸۵	۹۵	۲	روزنامه ایکسپریس
۱۵۲	۶۲	۸۹	۱	Dawn
۱۴۸	۷۹	۶۹	۰	روزنامه پاکستان
۱۳۴	۶۷	۶۷	۰	The News
۱۲۹	۵۴	۷۴	۱	۹۲ نیوز
۱۱۹	۲۵	۹۳	۱	NDTV
۱۱۶	۴۰	۷۶	۰	Daily Times
۱۱۱	۴۸	۶۳	۰	روزنامه اوصاف
۹۷	۴۴	۵۳	۰	The Express Tribunes
۹۶	۵۱	۴۴	۱	The Nation
۱۸	۸	۱۰	۰	Javedch
۱	۰	۱	۰	The Independent urdu
۲۲۱۲	۹۶۹	۱۲۲۶	۱۷	جمع کل



رسانه‌های اردو

رسانه‌هایی مانند روزنامه جنگ، روزنامه دنیا، روزنامه نوائے وقت، روزنامه ایکسپریس، روزنامه پاکستان و پاکستان اوبزورر همچنان مهم‌ترین تولیدکنندگان محتوای مثبت درباره ایران هستند. اما در این دوره یک تغییر مهم مشاهده می‌شود: شدت روایت همدلانه کاهش یافته و بخشی از محتواها به سمت تحلیل‌های خنثی حرکت کرده‌اند. با این حال، چارچوب کلی همچنان بر «همگرایی منطقه‌ای» و «انتقاد از فشارهای خارجی علیه ایران» استوار است.

رسانه‌های انگلیسی‌زبان

رسانه‌هایی مانند Daily Times و Dawn، The News، The Nation، Express Tribune بیشترین سهم را در تولید محتوای خنثی داشته‌اند.

در این رسانه‌ها، ایران تقریباً به طور کامل در چارچوب:

- سیاست خارجی پاکستان
- توازن قدرت منطقه‌ای
- روابط ایران با قدرت‌های بزرگ

تحلیل می‌شود. در نتیجه، این رسانه‌ها نقش مهمی در افزایش وزن گفتمان خنثی در کل اکوسیستم رسانه‌ای دارند.

تحلیل کلان رسانه‌ای

در سطح کلان، سه روند اصلی در این دوره قابل شناسایی است:

۱. کاهش نسبی غلبه روایت مثبت

در حالی که در دوره‌های کوتاه‌تر، روایت مثبت غالب بود، در این بازه زمانی سهم آن به زیر ۵۰٪ کاهش یافته است. این موضوع نشان‌دهنده حرکت به سمت «واقع‌گرایی تحلیلی» است.

۲. تثبیت گفتمان خنثی به عنوان روایت غالب

برای نخستین بار، محتوای خنثی با ۵۵.۴٪ به گفتمان غالب تبدیل شده است. این تغییر نشان می‌دهد رسانه‌های پاکستانی بیش از گذشته به سمت تحلیل‌های غیرارزشی و سیاست‌محور حرکت کرده‌اند.

۳. ثبات کامل در عدم وجود روایت ضدایرانی

با وجود افزایش حجم داده‌ها (بیش از ۲۲۰۰ مطلب)، سهم محتوای منفی همچنان زیر ۱٪ باقی مانده است. این موضوع یک شاخص ساختاری مهم است و نشان می‌دهد ایران در فضای رسانه‌ای پاکستان «موضوع امنیتی منفی» تلقی نمی‌شود.

تحلیل نویسندگان پاکستانی در بازتاب چهره جمهوری اسلامی ایران

مجموع	طرفدار	بی طرف	مخالف	نام
۴۸۵	۱۶۹	۳۱۶	۰	دیدگاه سردبیر
۳۳	۱۵	۱۸	۰	سمیع الله ملک
۳۲	۱۲	۲۰	۰	نصرت جاوید
۲۱	۷	۱۴	۰	محمد اکرم چوہدری
۲۰	۱۲	۸	۰	مجیب الرحمن شامی
۱۹	۵	۱۳	۱	خورشید ندیم
۱۷	۱۶	۱	۰	ایاز امیر
۱۷	۸	۹	۰	جاوید چوہدری
۱۶	۲	۱۰	۴	عبد الله طارق سہیل
۱۵	۱۳	۲	۰	محمود شام
۱۴	۹	۵	۰	رسول بخش رئیس
۱۴	۷	۷	۰	محمد محسن اقبال
۱۴	۹	۵	۰	محمد عبدالله حمید گل
۱۳	۲	۱۰	۱	علی احمد ڈھلون
۱۳	۱۰	۳	۰	مصطفی کمال پاشا
۱۳	۹	۴	۰	حامد میر
۱۳	۹	۴	۰	نسیم شاہد
۱۳	۷	۶	۰	عمران یعقوب خان
۱۳	۶	۷	۰	ایم جے گوہر
۱۳	۳	۱۰	۰	رشید صافی
۱۳	۱	۱۲	۰	سہیل وڑائچ
۱۲	۱۱	۱	۰	Imran Malik
۱۲	۸	۴	۰	چوہدری خادم حسین
۱۲	۷	۵	۰	Qamar bashir
۱۱	۹	۲	۰	محمد سعید آرائیں

نوشتہ تیم تحریریه

مجموع	طرفدار	بی طرف	مخالف	نام
۱۱	۹	۲	۰	عظمی گل
۱۱	۸	۳	۰	ڈاکٹر حسین احمد پراچہ
۱۱	۷	۴	۰	Maleeha Lodhi
۱۱	۷	۴	۰	Zulfiqar Ali Shirazi
۱۱	۵	۶	۰	Inam Ul Haque
۱۱	۵	۶	۰	ڈاکٹر رشید احمد خان
۱۱	۴	۷	۰	حامد ولید
۱۰	۱	۸	۱	Zahid Hussain
۱۰	۱۰	۰	۰	حفیظ اللہ نیازی
۱۰	۳	۷	۰	وسعت اللہ خان
۱۰	۲	۸	۰	روؤف کلاسرا
۱۰	۰	۱۰	۰	طیبہ ضیاء
۱۰	۰	۱۰	۰	Muhammad Amir Rana
۹	۳	۵	۱	سعود عثمانی
۹	۱	۷	۱	افضال ریحان
۹	۰	۸	۱	اعظم ملک
۹	۸	۱	۰	Jawed Naqvi
۹	۸	۱	۰	ڈاکٹر سرور حسین
۹	۶	۳	۰	زمر نقوی
۹	۶	۳	۰	شیراز خان
۹	۳	۶	۰	Dr Muhammad Ali Ehsan
۹	۲	۷	۰	Tariq Aqil
۹	۱	۸	۰	مرزا اشتیاق بیگ
۹	۱	۸	۰	Harsh V. Pant
۸	۵	۳	۰	Ghazi Salahudin

تحلیل نویسندگان پاکستانی در بازتاب چهره جمهوری اسلامی ایران

مجموع	طرفدار	بی طرف	مخالف	نام
۸	۰	۸	۰	Dure Akram
۷	۶	۱	۰	بابر اعوان
۷	۶	۱	۰	عثمان دموبی
۷	۶	۱	۰	خالد مسعود خان
۷	۵	۲	۰	مجید اصغر
۷	۵	۲	۰	جاوید قاضی
۷	۵	۲	۰	فرنود عالم
۷	۴	۳	۰	قادر خان یوسف زئی
۷	۴	۳	۰	Dr Farooq Adil
۷	۴	۳	۰	Col Rajeev Agarwal (Retd)
۷	۴	۳	۰	Dr Muhammad Khan
۷	۳	۴	۰	ڈاکٹر فاروق عادل
۷	۳	۴	۰	ڈاکٹر حسن شہزاد
۷	۲	۵	۰	Dr. Zafar Nawaz Jaspal
۷	۲	۵	۰	ڈاکٹر رمیش کمار وانکوانی
۷	۲	۵	۰	Shahid Javed Burki
۷	۲	۵	۰	Naresh Kaushik
۷	۱	۶	۰	Dr Ramesh Kumar Vankwani
۷	۰	۷	۰	سلمان عابد
۶	۳	۲	۱	مزمّل سہروردی
۶	۶	۰	۰	ذوالفقار چوہدری
۶	۵	۱	۰	ثروت جمال اصمعی
۶	۴	۲	۰	تنویر قیصر شاہد
۶	۴	۲	۰	Shahzad Chaudhry
۶	۴	۲	۰	عرفان اطہر قاضی

نوشتہ تیم تحریریه

مجموع	طرفدار	بی طرف	مخالف	نام
۶	۴	۲	۰	انصار عباسی
۶	۴	۲	۰	Abbas Nasir
۶	۳	۳	۰	Kanwal Sibal
۶	۳	۳	۰	مطلوب احمد وڑائچ
۶	۲	۴	۰	اشرف شریف
۶	۲	۴	۰	Farrukh Saleem
۶	۱	۵	۰	ڈاکٹر فرقان حمید
۶	۱	۵	۰	سلمان غنی
۶	۱	۵	۰	Naveed Aman Khan
۶	۱	۵	۰	افتخار گیلانی
۶	۰	۶	۰	Tara Kartha
۶	۰	۶	۰	Aditi Bhaduri
۵	۵	۰	۰	Najm us saqib
۵	۵	۰	۰	بلال الرشید
۵	۵	۰	۰	تنویر اقبال
۵	۴	۱	۰	کرنل اعجاز تبسم
۵	۴	۱	۰	جاوید حفیظ
۵	۴	۱	۰	امیر حمزہ
۵	۴	۱	۰	کشور ناہید
۵	۳	۲	۰	F.S. Aijazuddin
۵	۳	۲	۰	خلیل احمد نبینی تال والا
۵	۳	۲	۰	کنور دلشاد
۵	۲	۳	۰	Nasim Zahara
۵	۲	۳	۰	اسد طاہر چیمہ

تحلیل نویسندگان و ستون نویسان

بررسی ۱۰۰ نویسنده فعال نشان می‌دهد که ساختار تولید محتوا درباره ایران عمدتاً در اختیار تحلیل‌گران سیاسی، دیپلمات‌های سابق و ستون‌نویسان ژئوپلیتیکی است. ویژگی‌های کلیدی این بخش:

۱. غلبه تحلیل ساختاری بر روایت احساسی

اکثر نویسندگان ایران را در چارچوب رقابت قدرت‌ها، سیاست خارجی پاکستان و موازنه منطقه‌ای تحلیل کرده‌اند.

۲. نبود جریان منسجم ضدایران

محتوای منفی محدود، پراکنده و غیرسیستماتیک است و هیچ شبکه فکری پایدار علیه ایران مشاهده نمی‌شود.

۳. افزایش وزن روایت خنثی در میان نویسندگان پرکار

نویسندگان پرتیراژ مانند سردبیران، تحلیل‌گران امنیتی و دیپلمات‌ها عمدتاً رویکرد خنثی یا متوازن دارند.

جمع‌بندی نهایی

برآیند کلی داده‌ها نشان می‌دهد که در بازه زمانی مورد بررسی، گفتمان رسانه‌ای پاکستان درباره ایران وارد مرحله‌ای از «تحلیل‌گرایی ساختاری و کاهش قطب‌بندی احساسی» شده است.

سه ویژگی اصلی این دوره عبارت‌اند از:

نخست: تثبیت گفتمان خنثی به عنوان روایت غالب (۵۵.۴٪) و کاهش نسبی وزن روایت مثبت.

دوم: تداوم حضور قوی روایت مثبت (۴۳.۸٪) که همچنان ایران را به عنوان بازیگر مهم ژئوپلیتیکی و شریک بالقوه منطقه‌ای تصویر می‌کند.

سوم: ثبات کامل در حاشیه‌ای بودن روایت منفی (۰.۸٪) که نشان‌دهنده نبود نگاه امنیتی-تقابلی ساختاری نسبت به ایران است.

در مجموع، تصویر ایران در رسانه‌های پاکستان در این دوره تصویری «غیرقطبی، ژئوپلیتیکی و سیاست‌محور» است که در آن ایران نه به عنوان بحران، بلکه به عنوان یک متغیر پایدار در نظم منطقه‌ای بازنمایی می‌شود.

تحلیل محتوایی عناوین مقالات پاکستان درباره ایران

بازه زمانی: ۹ اسفند ۱۴۰۴ الی ۳۱ اردیبهشت ۱۴۰۵

۱. تمرکز غالب بر جنگ، آتش بس و بحران امنیتی در خاورمیانه

بخش عمده عناوین حول محور جنگ ایران-اسرائیل/آمریکا، آتش بس های شکننده و احتمال گسترش درگیری ها شکل گرفته است. کلیدواژه هایی مانند:

• War and peace

• Ceasefire / Implausible Pause

• Escalation / At the edge of escalation

• Hormuz crisis / Strait of Hormuz

نشان می دهد چارچوب مسلط رسانه ای «مدیریت بحران امنیتی» است، نه صرفاً دیپلماسی. ایران در این روایت ها در مرکز یک چرخه دائمی تنش نظامی تصویر می شود که می تواند به جنگ منطقه ای گسترده تر تبدیل شود.

۲. ایران به عنوان بازیگر مقاومت و قدرت بازدارنده

در بخش قابل توجهی از عناوین، ایران نه صرفاً یک هدف فشار خارجی، بلکه یک بازیگر «مقاوم، بازدارنده و اثرگذار» توصیف می شود. عباراتی مانند:

• Iran's asymmetric warfare

• Iran's escalation dominance

• Iran emerges confident

• Inside Iran's war machine

نشان می دهد تصویر ایران دوگانه است:

از یک سو تحت فشار شدید، و از سوی دیگر دارای توان بازدارندگی و ظرفیت ضربه متقابل.

۳. محور پاکستان: میانجی، ناظر و بازیگر دیپلماتیک

یکی از پررنگ ترین زیرمحورها، نقش پاکستان در مدیریت بحران است. عناوینی مانند:

• Pakistan's mediation / diplomatic moment

• Pakistan pushes for peace

• Islamabad Channel / Five-point plan

• Pakistan at the epicentre of diplomacy

نشان می دهد پاکستان در این روایت ها به عنوان:

• میانجی بالقوه

• بازیگر متوازن کننده

• و گاهی «محور دیپلماسی منطقه ای»

تصویر شده است. این بازنمایی، جایگاه ژئوپلیتیکی پاکستان را در سایه بحران ایران-غرب تقویت می کند.

۴. چندلایه شدن روایت جنگ: اقتصاد، انرژی و امنیت جهانی

برخلاف روایت های صرفاً نظامی، بخش بزرگی از عناوین به پیامدهای فراتر از جنگ پرداخته اند:

• Oil shock / Energy crisis

• Hormuz disruption

• Global economic fallout

• Supply chain risk

این نشان می‌دهد جنگ ایران-غرب به عنوان یک «بحران سیستم جهانی» بازنمایی شده، نه فقط یک درگیری منطقه‌ای. تمرکز بر تنگه هرمز نشان‌دهنده نگرانی از شوک انرژی جهانی است.

۵. **روایت افول نظم جهانی و چندقطبی شدن قدرت**

در برخی عناوین، یک لایه تحلیلی کلان‌تر دیده می‌شود:

• End of unipolar illusion

• New world order

• Multilateralism is waning

• Global power shift

این بخش ایران را درون یک تغییر ساختاری بزرگ‌تر در نظام بین‌الملل قرار می‌دهد، جایی که رقابت آمریکا، چین، روسیه و قدرت‌های منطقه‌ای در حال بازتعریف نظم جهانی است.

۶. **لحن غالب: بحران محور، تحلیلی و گاه هشداردهنده**

در مجموع لحن عناوین:

• امنیت محور (Security-driven)

• آینده‌نگر و سناریوساز (Scenario-based)

• همراه با هشدار درباره گسترش جنگ

در رسانه‌های اردو، لحن معمولاً همدلانه‌تر نسبت به ایران و منتقد سیاست‌های غرب است، در حالی که رسانه‌های انگلیسی زبان پاکستانی بیشتر بر «ریسک سیستمیک، انرژی و منافع ملی» تمرکز دارند.

جمع‌بندی

- محور اصلی: جنگ ایران-غرب و سناریوهای آتش‌بس شکننده
- زیرمحورها: نقش پاکستان در میانجی‌گری، اقتصاد جنگ، انرژی، هرمز
- تصویر ایران: قدرت مقاوم اما تحت فشار در یک جنگ فرسایشی چندلایه
- سطح تحلیل غالب: ژئوپلیتیک + اقتصاد امنیتی + نظم جهانی
- روند کلی: عبور از تحلیل صرف نظامی به سمت «بحران سیستم جهانی»

تیم تحریریه اندیشکده اقبال

تیم تحریریه اندیشکده اقبال، ترکیبی است از دیپلمات‌ها، سیاستمداران، نویسندگان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان دانشگاه‌های معتبر ایران و پاکستان؛ هم‌صدا در اندیشه، متکثر در نگاه.



نویسندگان اثرگذار در پوشش ایران
بازہ زمانی: ۹ اسفند ۱۴۰۴ الی ۳۱ اردیہشت ۱۴۰۵



رسول بخش رئیس



محمد اکرم چوہداری



نصرت جاوید



سمیع اللہ ملک



محمد محسن اقبال



ایاز امیر



خورشید ندیم



مجیب الرحمن شامی



محمد عبداللہ حمید گل



محمود شام



عبد اللہ طارق سہیل



جاوید چوہداری



نسیم شاہد



حامد میر



مصطفی کمال پاشا



علی احمد ڈھلون



رشید صافی



ایم جے گوہر



عمران یعقوب خان



سیاست



مقدمه

در عرصه سیاست پاکستان، کمتر نهادی به اندازه ارتش در تعیین سرنوشت کشور نقش آفرین بوده است. از زمان استقلال این کشور در سال ۱۹۴۷، ارتش پاکستان نه فقط به عنوان نیروی مدافع مرزها، بلکه به مثابه بازیگری محوری در ساختار قدرت، همواره سایه‌ای سنگین بر کاخ نخست‌وزیری و مجلس انداخته است. با وجود برگزاری چندین دوره انتخابات و جابه‌جایی‌های دولتی غیرنظامی، واقعیت تلخ آن است که فرماندهان نظامی همواره در پشت صحنه، سکان سیاست داخلی و خارجی را در دست داشته‌اند. در سال‌های اخیر و به ویژه با روی کار آمدن "فیلد مارشال عاصم منیر" به عنوان فرمانده کل ارتش، این نفوذ به سطحی بی‌سابقه رسیده است. ائتلاف شکننده احزاب سیاسی (متشکل از مسلم لیگ (نواز) و حزب مردم پاکستان) اگرچه ظاهر دولت غیرنظامی را حفظ کرده، اما در عمل به بازوی اجرایی نظامیان تبدیل شده است. از سوی دیگر، حزب مخالف "تحریک انصاف" به رهبری "عمران خان" که در زندان به سر می‌برد، با وجود حمایت عمومی، به دلیل برخورد قهری نهادهای امنیتی نتوانسته است تعادل واقعی را به صحنه سیاست بازگرداند. در چنین شرایطی، ارتش پاکستان نه تنها بر سیاست داخلی، بلکه بر اقتصاد، قوه

قضائیه، رسانه‌ها و حتی دیپلماسی منطقه‌ای تسلطی همه جانبه یافته است. این مقاله می‌کوشد تا با نگاهی تحلیلی، ابعاد مختلف این نقش آفرینی را واکاوی کند و از رهگذر شناسایی چالش‌های پیش رو، چشم‌انداز آینده سیاسی پاکستان را ترسیم نماید.

نقش ارتش در سیاست داخلی؛ از مدیریت ائتلاف تا سرکوب مخالفان

ارتش پاکستان طی دو سال اخیر به طور آشکار مدیریت اجرایی کشور را در دست گرفته است. ژنرال عاصم منیر" با کنار زدن تدریجی رهبران احزاب غیرنظامی، عملاً به تصمیم گیرنده نهایی در مسائل کلیدی تبدیل شده است. ائتلاف حاکم که خود را «دولت اتحاد ملی» می‌نامد، در حقیقت بدون چراغ سبز ارتش قادر به اتخاذ هیچ تصمیم مهمی نیست. برای نمونه، تمدید دوره فرماندهی ژنرال منیر برای سه سال دیگر (که اخیراً توسط مجلس تصویب شد) نه به خواست احزاب سیاسی، بلکه به دستور مستقیم نهادهای نظامی صورت گرفت.

دربرخورد با مخالفان نیز، ارتش راهبرد سرکوب فیزیکی و برخورد قضایی را در پیش گرفته است. "عمران خان"، رهبر حزب تحریک انصاف، با وجود محکومیت‌های داخلی و

های نظامی و امنیتی کند. نمونه بارز آن، قرارداد اخیر واگذاری مدیریت بندر گوادر به یک شرکت نظامی وابسته به ارتش و حذف شرکت‌های مدنی از این پروژه حیاتی است. در حوزه مالیات نیز، "شورای ویژه تسهیل سرمایه‌گذاری" با اعمال نفوذ بر بانک مرکزی، مسیر اعتبارات را به سمت پروژه‌های مورد نظر ارتش هدایت می‌کند و از نظارت دقیق بر درآمدهای حاصل از منابع طبیعی جلوگیری می‌نماید. کارشناسان اقتصادی هشدار می‌دهند که این الگو، اقتصاد پاکستان را بیش از پیش از پیش به یک «اقتصاد جنگی» شبیه می‌کند؛ جایی که اولویت با تأمین تجهیزات نظامی و حفظ شبکه‌های نفوذ ارتش است، نه بهبود معیشت مردم. در چنین شرایطی، فساد مالی نیز شکلی تازه یافته است که در آن نه فساد احزاب سیاسی، بلکه فساد نهادهای امنیتی با مصونیت قضایی کامل رواج یافته است. گزارش‌های محرمانه نشان می‌دهد که ده‌ها میلیون دلار از درآمدهای نفتی و گازی بلوچستان بدون ثبت در بودجه عمومی، مستقیماً به حساب ارتش واریز می‌شود. روشن است که تا زمانی که این ساختار موازی اقتصادی برقرار باشد، نه شفافیت مالی معنا خواهد داشت و نه توسعه پایدار.

دیپلماسی سایه؛ ارتش به مثابه وزارت امور خارجه

یکی از عرصه‌هایی که نقش ارتش پاکستان در آن بیش از همه برجسته شده، دیپلماسی و سیاست خارجی است. در عمل، وزیر خارجه و دستگاه دیپلماسی غیرنظامی صرفاً مجری تصمیماتی هستند که در نهادهای نظامی اتخاذ می‌شود. مهم‌ترین نمونه آن، نقش "ژنرال عاصم منیر" در میانجی‌گری میان ایران و آمریکا طی ماه‌های اخیر بود. در حالی که دولت غیرنظامی پاکستان در حاشیه قرار داشت، فرمانده ارتش شخصاً به تهران و دوحه سفر کرد و پیام‌های مقامات آمریکایی را به ایران منتقل نمود.

همچنین در مذاکرات آتش بس در افغانستان و گفتگوهای صلح با گروه‌های شورشی بلوچستان، ارتش همواره جلوتر از سیاستمداران حرکت کرده است. روابط پاکستان با چین نیز به شدت تحت کنترل نهاد نظامی است؛ فاز دوم "کریدور اقتصادی چین و پاکستان" به طور مستقیم توسط "شورای ویژه تسهیل سرمایه‌گذاری" مدیریت می‌شود و فرماندهان ارتش بدون حضور وزیر راه و شهرسازی، محل عبور خطوط

خارجی، همچنان در بازداشت به سر می‌برد و بیش از هزار تن از هواداران و کادرهای میانی این حزب نیز زندانی شده‌اند. رسانه‌های جمعی به شدت سانسور می‌شوند؛ شبکه‌های تلویزیونی حامی مخالفان یا تعطیل شده‌اند یا با تهدیدهای مالی و امنیتی مجبور به تغییر خط مشی شده‌اند. در عین حال، ارتش توانسته است با تطمیع برخی نمایندگان مخالف و جذب آن‌ها به ائتلاف حاکم، از فروپاشی زود هنگام دولت جلوگیری کند. این تاکتیک که در پاکستان به «بازاریابی سیاسی» معروف است، به نیروهای نظامی اجازه می‌دهد بدون برگزاری انتخابات جدید، توازن پارلمانی را به نفع خود تغییر دهند. در مجموع، سیاست داخلی پاکستان به عرصه‌ای تبدیل شده که در آن ارتش هم قانون را وضع می‌کند، هم بر اجرای آن نظارت دارد و هم متخلفان را مجازات می‌نماید. چنین وضعیتی، مفهوم دموکراسی را به سخره گرفته و کشور را به سوی یک «دیکتاتوری نظامی» نانوخته» سوق داده است.

سلطه اقتصادی؛ شورای ویژه تسهیل سرمایه‌گذاری (SIFC) و حذف نهادهای مدنی

یکی از جدیدترین و هوشمندانه‌ترین ابزارهای ارتش پاکستان برای کنترل اقتصاد، ایجاد «شورای ویژه تسهیل سرمایه‌گذاری» (SIFC) در سال ۲۰۲۳ بود. این نهاد که در ابتدا با هدف جذب سرمایه‌گذاری خارجی و تسریع پروژه‌های عمرانی طراحی شد، به تدریج به ساختاری موازی و فراقانونی تبدیل گشته است که بدون نظارت مجلس و کابینه عمل می‌کند. رئیس این شورا مستقیماً فرمانده ارتش است و اعضای آن را فرماندهان نظامی ارشد و چند وزیر غیرنظامی تشریفاتی تشکیل می‌دهند.

"شورای ویژه تسهیل سرمایه‌گذاری" در حوزه‌های راهبردی مانند انرژی، معادن، بنادر، راه‌آهن و فناوری اطلاعات، قراردادهای کلانی با شرکت‌های خارجی (به ویژه با شرکت‌هایی از چین، عربستان و امارات) منعقد می‌کند. نکته مهم آنکه این قراردادها اغلب از تشریفات قانونی مانند مناقصه عمومی، تصویب کمیسیون اقتصادی مجلس و نظارت دیوان محاسبات عبور می‌کنند. به این ترتیب، ارتش توانسته است بخش بزرگی از اقتصاد ملی را مستقیماً در اختیار بگیرد و درآمدهای حاصل از آن را صرف تأمین هزینه

جلوگیری کند. تورم بالای ۳۰ درصد، بیکاری گسترده و کاهش ارزش روپیه، معیشت مردم را نابود کرده است. اگر این وضعیت ادامه یابد، حتی نیروهای مسلح نیز قادر به کنترل ناآرامی‌های مردمی نخواهند بود.

سومین چالش، اختلافات درون نهادی خود ارتش است. گزارش‌هایی از وجود دو جناح در درون نیروهای مسلح منتشر شده است: جناح «توسعه‌گرا» که خواهان بازگشت تدریجی به حاکمیت غیرنظامیان و کاهش درگیری‌های سیاسی است، و جناح «امنیتی» که بر حفظ کنترل کامل ارتش بر همه امور اصرار دارد. این اختلافات می‌تواند در آینده به شکاف‌های عمیق و حتی رقابت‌های درون سازمانی منجر شود.

چهارمین چالش، فشارهای بین‌المللی است. در حال حاضر، ایالات متحده و اتحادیه اروپا اگرچه به دلیل نیاز به همکاری پاکستان در مذاکرات با افغانستان و ایران، از برخی کاستی‌های دموکراتیک چشم‌پوشی می‌کنند، اما در میان مدت ممکن است با تغییر محاسبات ژئوپلیتیکی، فشارهای خود را بر دولت و ارتش پاکستان افزایش دهند. در آن صورت، ارتش پاکستان خود را در برابر اتهام سرکوب مخالفان و نقض حقوق بشر تنها خواهد یافت و مجبور به تعدیل در برخی مواضع خود خواهد شد.

سناریوهای آینده

با توجه به تحولات موجود، می‌توان چهار سناریوی محتمل را برای آینده سیاسی پاکستان ترسیم کرد. سناریوی نخست (که محتمل‌ترین به نظر می‌رسد) تداوم وضعیت کنونی با اندکی تعدیل است. ارتش به همکاری با ائتلاف شکننده احزاب سیاسی ادامه می‌دهد، ضمن آنکه کوشش می‌کند با آزادی مشروط برخی از زندانیان حزب تحریک انصاف، اندکی فضا را باز کرده و از شدت فشارهای داخلی و بین‌المللی بکاهد. در این سناریو، انتخابات بعدی (که احتمالاً در سال ۲۰۲۷ برگزار خواهد شد) دستکاری شده و نامزدهای مورد تأیید ارتش پیروز می‌شوند.

سناریوی دوم، افزایش اعتراضات مردمی و وقوع ناآرامی‌های سراسری است. در صورت تداوم بحران اقتصادی و تشدید سرکوب، امکان دارد پاکستان شاهد جنبش‌های

ریلی و انرژی را تعیین می‌کنند. در حوزه رقابت‌های منطقه‌ای با هند، ارتش پاکستان برخلاف دولت که گاهی تمایل به تنش‌زدایی دارد، راهبرد «بازدارندگی تهاجمی» را دنبال می‌کند. ژنرال منیر در سخنرانی‌های عمومی خود به طور مکرر هند را «تهدید شماره یک» خوانده و از تقویت زرادخانه موشکی و هسته‌ای سخن گفته است. همین رویکرد نظامی گرایانه، هرگونه تلاش برای گشایش مرزها یا از سرگیری تجارت با همسایه شرقی را ناکام گذاشته است.

در قبال افغانستان تحت حاکمیت طالبان نیز ارتش پاکستان نقش پررنگی در تعیین خط مشی سیاسی دارد. اسلام‌آباد از طریق شبکه‌های اطلاعاتی خود، کابل را تحت فشار قرار می‌دهد تا علیه گروه‌های تروریستی فعال در مرزهای مشترک (مانند تحریک طالبان پاکستان) اقدام نظامی کند. در مجموع، می‌توان گفت سیاست خارجی پاکستان در عمل توسط فرماندهان نظامی تعریف می‌شود و دولت غیرنظامی تنها مسئولیت اجرای تصمیمات و مدیریت تشریفات دیپلماتیک را بر عهده دارد. این وضعیت اگرچه ممکن است در کوتاه مدت به انسجام رویه و قدرت چانه‌زنی کمک کند، اما در بلندمدت باعث تضعیف دستگاه دیپلماسی حرفه‌ای و افزایش بی‌اعتمادی جامعه جهانی به وعده‌های پاکستان می‌گردد.

چالش‌ها و موانع پیش رو

با وجود تثبیت قدرت، ارتش پاکستان با چند چالش اساسی مواجه است که می‌تواند در میان مدت ثبات این ساختار را برهم زند. نخستین چالش، بحران مشروعیت عمومی است. مردم پاکستان به خوبی می‌دانند که دولت فعلی نماینده واقعی آن‌ها نیست و در پشت پرده، قدرت در دست نظامیان است. نظرسنجی‌های منتشر شده توسط موسسات بین‌المللی نشان می‌دهد که محبوبیت ارتش در میان قشر جوان شهری به پایین‌ترین حد خود طی دو دهه اخیر رسیده است. اعتراضات خیابانی هر چند سرکوب می‌شود، اما ریشه‌های اجتماعی عمیقی دارد و می‌تواند در آینده به انفجارهای گسترده‌تری تبدیل شود.

دومین چالش، بحران اقتصادی است. ارتش هر چند از طریق "شورای ویژه تسهیل سرمایه‌گذاری" درآمدهای کلانی را به دست می‌آورد، اما نمی‌تواند از فروپاشی اقتصاد کشور

خود درآورد. این مدل حکمرانی اگرچه در کوتاه مدت ممکن است ظاهری از ثبات و انسجام را به نمایش بگذارد، اما در باطن با چالش‌های عمیقی مانند بی‌اعتمادی عمومی، بحران اقتصادی لاینحل، اختلافات درون نهادی و فشارهای خارجی مواجه است. مهم‌تر آنکه حذف نهادهای مدنی و دموکراتیک از فرایند تصمیم‌گیری، نه تنها آینده سیاسی پاکستان را تیره و تار ساخته، بلکه زمینه بی‌ثباتی‌های طولانی مدت و افزایش خشونت سیاسی را فراهم کرده است. تجربه تاریخی نشان داده که هیچ ارتشی، هرچند قدرتمند، قادر نیست جایگزین خواسته‌های مردمی و فرایندهای دموکراتیک گردد. برای رهایی از این بن‌بست، پاکستان ناگزیر به بازنگری در رابطه میان نهاد نظامی و ساختارهای مدنی و پذیرش اصل برتری مجلس و قوه قضائیه مستقل بر نیروی نظامی است. تا آن زمان، «دموکراسی» در این کشور همچون رویایی دست‌نیافتنی باقی خواهد ماند و ارتش همچنان تنها حاکم واقعی بر خرابه‌های یک نظام سیاسی بیمار خواهد بود.

گسترده خیابانی مشابه سال ۲۰۲۴ (در زمان بازداشت عمران خان) باشد. در آن صورت، ارتش یا مجبور به عقب‌نشینی تاکتیکی و پذیرش مصالحه با مخالفان می‌شود، یا با خشونت همه‌جانبه، کشور را به ورطه جنگ داخلی می‌کشانند.

سناریوی سوم، مداخله مستقیم و اعلام حکومت نظامی صریح است. اگر ارتش احساس کند که دولت غیرنظامی حتی در حد یک پوشش هم کارایی ندارد، ممکن است با برکناری نخست‌وزیر و انحلال مجلس، رسماً قدرت را در دست بگیرد. هر چند این گزینه هزینه بین‌المللی بالایی دارد، اما از لحاظ تاریخی ارتش پاکستان سابقه طولانی در کودتاهای مستقیم دارد.

سناریوی چهارم (کم‌احتمال‌ترین) گذار تدریجی به یک نظام دموکراتیک واقعی است. این امر مستلزم انشعاب جدی در درون ارتش و کنار رفتن فرماندهان تندرو و جایگزینی آن‌ها با فرماندهانی معتدل‌تر است که به حاکمیت غیرنظامیان باور داشته باشند. با توجه به ساختار کنونی ارتش و منافع انباشته شده نظامیان در اقتصاد، امکان تحقق این سناریو بسیار دور از ذهن به نظر می‌رسد. آنچه مسلم است، اینکه پاکستان حداقل تا چند سال آینده زیر سایه سنگین نظامیان باقی خواهد ماند، اما همین سایه نیز نمی‌تواند کشور را از بحران‌های مزمن ساختاری نجات دهد.

نتیجه‌گیری

ارتش پاکستان در دوره کنونی به اوج نفوذ خود بر عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و دیپلماتیک این کشور دست یافته است. ژنرال عاصم منیر با ایجاد ساختارهای موازی مانند "شورای ویژه تسهیل سرمایه‌گذاری"، مدیریت ائتلاف حاکم و سرکوب فیزیکی مخالفان، توانسته است بدون اعلام حکومت نظامی صریح، تمامی اهرم‌های قدرت را در انحصار



دکتر شهرام پیرانی

دکترای علوم سیاسی از دانشگاه رازی کرمانشاه؛ عضو هیئت علمی و کارمند با سابقه دانشگاه علوم پزشکی کرمانشاه با ۲۴ سال تجربه. ایشان فعال در حوزه سیاست‌پژوهی با تخصص پاکستان و عضو تیم تحریریه اندیشکده اقبال است.



مقدمه

اقتصادی خود و کاهش وابستگی به نهادهای مالی غربی مانند صندوق بین‌المللی پول (IMF) است. عضویت در بریکس این فرصت را به اسلام‌آباد می‌دهد تا از طریق بانک توسعه نوین (NDB) به منابع مالی ارزان قیمت و با شرایط کمتر مشروط دست یابد. پاکستان حتی برنامه خرید ۵,۸۸۲ سهم سرمایه‌ای این بانک به ارزش ۵۸۲ میلیون دلار را اعلام کرده که از این مبلغ ۱۱۶ میلیون دلار به صورت پرداخت وام خواهد بود. چنین اقدامی می‌تواند جایگزین مناسبی برای وام‌های پُرهزینه و همراه با الزامات سخت "صندوق بین‌المللی پول" باشد.

همچنین یکی از مهم‌ترین اهداف پاکستان، کاهش وابستگی به دلار آمریکا در تجارت خارجی است. بریکس به طور جدی به دنبال گسترش تجارت با ارزهای ملی و ایجاد سازوکارهایی برای کنار زدن سلطه دلار است؛ موضوعی که برای پاکستان که همواره با کمبود شدید ذخایر ارزی مواجه بوده، حیاتی به شمار می‌رود. از سوی دیگر، عضویت در بریکس به پاکستان این امکان را می‌دهد تا به بازار داخلی عظیم این گروه متشکل از اعضای مانند چین، روسیه، برزیل، هند، آفریقای جنوبی و دیگر اقتصادهای نوظهور دسترسی پیدا کند. این بازار عظیم می‌تواند زمینه‌ساز صادرات بیشتر محصولات پاکستانی، جذب سرمایه‌گذاری

در سال ۲۰۲۶، هند سکان ریاست دوره‌ای گروه بریکس را در دست دارد؛ گروهی که اکنون با احتساب اعضای جدید، بیش از ۴۰ درصد جمعیت و نزدیک به یک سوم تولید ناخالص داخلی جهان را در دست دارد. در چنین شرایط حساسی، یکی از بحث‌برانگیزترین موضوعاتی که دست اندکاران و تحلیلگران را به خود مشغول کرده، درخواست رسمی پاکستان برای پیوستن به این بلوک قدرتمند اقتصادی است. پاکستان از نوامبر ۲۰۲۳ رسماً خواهان عضویت در بریکس شده و با حمایت گسترده روسیه، چین، آفریقای جنوبی و برزیل روبه‌رو است، اما در مقابل، هند به عنوان عضو مؤسس و رئیس دوره‌ای گروه، در این راه سنگ اندازی می‌کند. این مقاله با نگاهی جامع ابعاد گوناگون این پرونده را بررسی می‌کند: از انگیزه‌های راهبردی اسلام‌آباد و فرصت‌هایی که عضویت در بریکس برای این کشور به ارمغان می‌آورد، تا موانع ژئوپلیتیکی و چالش‌های داخلی پاکستان. در پایان، چشم‌انداز آینده و سناریوهای محتمل ترسیم خواهد شد.

انگیزه‌های راهبردی پاکستان برای پیوستن به بریکس
پاکستان سال‌هاست که به دنبال تنوع بخشی به شرکای

جنوبی) همگی از عضویت پاکستان حمایت می‌کنند. "فیصل نیاز ترمیزی"، سفیر پاکستان در روسیه، صریحاً گفته است: "روسیه همواره از این موضوع حمایت کرده است. چین از آن حمایت می‌کند. آفریقای جنوبی و برزیل نیز از آن حمایت می‌کنند. تنها یک کشور با عضویت پاکستان مخالفت می‌کند." این حمایت جمعی می‌تواند فشار شدیدی بر هند وارد آورد، به ویژه که بریکس به دنبال تقویت نقش خود به عنوان نماینده کشورهای در حال توسعه است و رد درخواست یک کشور مهم مانند پاکستان می‌تواند پیامدهایی منفی برای وجهه این گروه به همراه داشته باشد.

فرصت‌های بالقوه برای بریکس در صورت پذیرش پاکستان

حال این پرسش مطرح می‌شود که اگر بریکس بر مخالفت هند فائق آید و پاکستان را بپذیرد، چه منافعی عاید این گروه خواهد شد؟ نخستین و مهم‌ترین فرصت، استفاده از موقعیت ژئواکونومیک ممتاز پاکستان است. این کشور با قرار گرفتن در همسایگی چین، ایران، افغانستان و هند، دروازه طبیعی ارتباط میان جنوب آسیا، خاورمیانه و آسیای مرکزی به شمار می‌رود. بندر گوادر که در چارچوب "کریدور اقتصادی چین و پاکستان" (CPEC) با سرمایه‌گذاری ۶۲ میلیارد دلاری ساخته شده، می‌تواند به عنوان یک شاهراه مهم برای حمل و نقل انرژی و کالا میان کشورهای حاشیه خلیج فارس و مراکز صنعتی چین عمل کند. همچنین پاکستان می‌تواند حلقه مفقوده اتصال زمینی میان روسیه و اقیانوس هند از طریق خاک افغانستان و پاکستان باشد. با عضویت پاکستان، بریکس به شبکه‌ای از کریدورهای ترانزیتی دست می‌یابد که هزینه تجارت میان اعضا را کاهش داده و زمان حمل و نقل را به شدت کم می‌کند.

از سوی دیگر، پاکستان جمعیتی جوان و رو به رشد دارد که می‌تواند منبع عظیم نیروی کار ماهر و بازار مصرفی برای محصولات کشورهای عضو باشد. صنایع نساجی، کشاورزی و فناوری اطلاعات پاکستان ظرفیت بالایی برای همکاری با سایر اعضای بریکس دارند. فراتر از اقتصاد، عضویت پاکستان پیام روشنی به جهان خواهد فرستاد: فارغ از اختلافات دوجانبه‌ای که بین برخی اعضا وجود دارد، بریکس به دنبال همکاری فراگیر با همه کشورهای جهان جنوب است. در شرایطی که بیش از ۲۰ کشور دیگر نیز برای پیوستن به بریکس

مستقیم خارجی و انتقال فناوری‌های نوین باشد. گذشته از ملاحظات اقتصادی، اسلام‌آباد به دنبال ارتقای جایگاه دیپلماتیک خود در منطقه و جهان است. پاکستان در سال‌های اخیر نقش فعالی در کاهش تنش‌های غرب آسیا ایفا کرده و خود را به عنوان یک میانجی آرام میان ایالات متحده و ایران معرفی نموده است. این رویکرد هوشمندانه، اعتبار جهانی پاکستان را افزایش داده و موضع آن را برای پیوستن به بریکس تقویت کرده است. به عبارت دیگر، پاکستان می‌خواهد با عضویت در بریکس، صدای خود را در تصمیم‌گیری‌های مهم بین‌المللی بلندتر کند و نقش خود به عنوان یک قدرت منطقه‌ای اثرگذار را تثبیت نماید.

مخالفت هند و معمای اجماع

در مقابل انگیزه‌های پاکستان، هند به عنوان مانعی سرسخت ایستاده است. دهلی نو به صراحت اعلام کرده که هرگونه تصمیم برای گسترش بریکس باید مبتنی بر اجماع کامل میان اعضای موجود باشد و در شرایط کنونی، چنین اجماعی در مورد پاکستان وجود ندارد. تنش‌های تاریخی و اختلافات ارضی میان هند و پاکستان، به ویژه مسئله کشمیر، سال‌هاست که روابط دو کشور را تیره و تار کرده است. هند همچنین پاکستان را به حمایت از گروه‌های تروریستی فعال در خاک خود متهم می‌کند و معتقد است پذیرش پاکستان در بریکس می‌تواند به ابزاری برای سوءاستفاده از این نهاد بین‌المللی تبدیل شود.

فراتر از مسائل امنیتی، رقابت هند و پاکستان بر سر نفوذ منطقه‌ای نیز در این مخالفت نقش دارد. هند که خود را به عنوان رهبر جهان جنوب تلقی می‌کند، نمی‌خواهد سایه رقیب دیرینه‌اش بر این جایگاه سنگینی کند. به ویژه در سال ۲۰۲۶ که هند ریاست بریکس را بر عهده دارد، هرگونه گام مثبت به سوی پاکستان می‌تواند از نظر سیاسی برای دولت دهلی نو گران تمام شود. با این حال، مواضع هند تا چه میزان کارآمد است؟ پاکستان معتقد است که هند حتی در نشست‌های سازمان همکاری شانگهای (SCO) نیز تلاش کرده مسائل دوجانبه‌ای را مطرح کند که با اساسنامه این سازمان منافات دارد. حالا در بریکس نیز هند ممکن است همین رویه را دنبال کند. اما نکته کلیدی اینجاست که سایر اعضای قدرتمند بریکس (چین، روسیه، برزیل و آفریقای

کشمکش‌های دائم تبدیل شود و روند تصمیم‌گیری را فلج کند. بریکس نهادی نیست که بر پایه حل اختلافات دوجانبه طراحی شده باشد؛ بلکه بر همکاری اقتصادی و سیاسی متمرکز است. اگر هند و پاکستان نتوانند اختلافات خود را حداقل در چارچوب بریکس کنترل کنند، ممکن است عضویت پاکستان برای تمام اعضا هزینه‌بردار باشد. در نهایت، پاکستان باید خود را از نظر دیپلماتیک برای نقش جدیدی آماده کند: دیگر نمی‌تواند تنها به حمایت چین و روسیه تکیه کند، بلکه باید روابط خود با برزیل، آفریقای جنوبی و سایر اعضای جدید را نیز بازتعریف و تقویت نماید.

چشم‌انداز آینده و سناریوهای محتمل

با توجه به تحولات کنونی، سه سناریو برای آینده عضویت پاکستان در بریکس قابل تصور است.

سناریوی نخست که خوش‌بینانه‌ترین حالت است، پذیرش کامل پاکستان به عنوان عضو اصلی در هجدهمین اجلاس سران بریکس در سپتامبر ۲۰۲۶ یا نوزدهمین اجلاس در سال ۲۰۲۷ است. در این سناریو، فشار جمعی روسیه، چین، برزیل و آفریقای جنوبی به حدی است که هند مجبور به عقب نشینی یا دست‌کم اعلام عدم مخالفت می‌شود. منابع دیپلماتیک پیش‌بینی کرده‌اند که چنین نتیجه‌ای دور از انتظار نیست، به ویژه اگر پاکستان گام‌های عملی در جهت اعتمادسازی با هند بردارد و شفافیت بیشتری در مبارزه با تروریسم نشان دهد.

سناریوی دوم که محتمل‌تر به نظر می‌رسد، اعطای وضعیت «کشور شریک» به پاکستان است. بریکس اخیراً مفهوم کشور شریک را به عنوان پله‌ای برای عضویت کامل تعریف کرده است. پاکستان می‌تواند نخست با این وضعیت وارد بریکس شود، در برخی نشست‌ها و پروژه‌های اقتصادی مشارکت کند و پس از طی دوره‌ای آزمایشی و کاهش تنش با هند، به عضویت کامل ارتقا یابد. این راهکار می‌تواند صورت‌بندی قابل قبولی برای هند نیز باشد، زیرا عضویت کامل را به تعویق می‌اندازد اما درها را به روی همکاری‌های عملی می‌گشاید.

سناریوی سوم، ادامه وضع موجود و عدم پذیرش پاکستان در میان مدت است. در این حالت، هند موفق می‌شود اجماع را حفظ کند و پرونده عضویت پاکستان سال‌ها روی

ابراز تمایل کرده‌اند، پذیرش پاکستان نشان‌دهنده تعهد جدی این گروه به اصل چندجانبه‌گرایی و مقابله با نظام تک قطبی خواهد بود. به عبارت دیگر، پاکستان می‌تواند به وزنه‌ای برای متعادل‌سازی نفوذ هند در درون خود بریکس تبدیل شود و از تمرکز بیش از حد قدرت در دهلی‌نو جلوگیری کند. چنین توازنی ممکن است برای خود هند نیز مفید باشد، زیرا این کشور را به انعطاف بیشتر در سیاست‌های منطقه‌ای وادار خواهد کرد.

چالش‌های پیش روی پاکستان

هرچند چشم‌انداز عضویت در بریکس برای پاکستان فریبنده است، اما این کشور باید بر موانع سخت داخلی و خارجی غلبه کند.

مهم‌ترین چالش، وضعیت شکننده اقتصاد پاکستان است. نرخ تورم در این کشور طی سال‌های اخیر به سطوح نجومی رسیده، ذخایر ارزی به شدت کاهش یافته و کسری بودجه مزمن گریبان‌گیر دولت را گرفته است. پاکستان برای جلوگیری از ورشکستگی مجبور شده بار دیگر به "صندوق بین‌المللی پول" تکیه کند و در ژوئیه ۲۰۲۵ بسته کمک ۷ میلیارد دلاری دیگری دریافت نموده است. این وابستگی شدید به غرب، استقلال عمل پاکستان را در پیوستن به بلوکی مانند بریکس که رقیب نهادهای مالی غربی تلقی می‌شود، محدود می‌کند. همچنین آمریکا که نفوذ قابل توجهی در "صندوق بین‌المللی پول" دارد، ممکن است فشارهایی را برای منصرف کردن پاکستان از عضویت در بریکس اعمال کند.

چالش دوم، بی‌ثباتی سیاسی و امنیتی داخلی است. پاکستان سال‌هاست با تروریسم، خشونت‌های قومی و قبیله‌ای و تنش‌های نظامی میان ارتش و دولت‌های غیرنظامی دست‌به‌گریبان است. بریکس برای پذیرش یک عضو جدید، نه تنها به شاخص‌های اقتصادی بلکه به ثبات سیاسی و پایبندی به اصول حکمرانی خوب نیز توجه دارد. پاکستان باید بتواند نشان دهد که قادر به تأمین امنیت سرمایه‌گذاری‌های خارجی و حفظ نظم داخلی است.

چالش سوم، رابطه تیره این کشور با هند است. حتی اگر پاکستان موفق به کسب عضویت در بریکس شود، حضور هند و پاکستان در یک نهاد بین‌المللی می‌تواند به صحنه

کرده و به دهلی نو نشان دهد که حضور پاکستان در بریکس تهدیدی برای امنیت و منافع هند نیست. در غیر این صورت، حتی با وجود حمایت پکن و مسکو، راه برای عضویت پاکستان بسته خواهد ماند. در هر حال، سرنوشت این درخواست در آینده تعیین خواهد شد. آنچه مسلم است، بریکس دیگر نمی‌تواند نسبت به خواست دومین کشور پرجمعیت جنوب آسیا بی‌تفاوت بماند و زمان آن رسیده که اعضای این گروه، میان توسعه و اجماع، منافع ملی و جمعی، توازن نو برقرار کنند.

میز بماند. این سناریو برای پاکستان گران‌ترین گزینه است، زیرا نه تنها فرصت‌های اقتصادی را از دست می‌دهد، بلکه از نظر اعتبار بین‌المللی نیز ضربه می‌خورد. با این حال، به نظر می‌رسد با توجه به حمایت اکثریت اعضا و پویایی‌های ژئوپلیتیک جهانی، سناریوی دوم از همه محتمل‌تر باشد. همچنین نقش قدرت‌های بزرگ خارج از بریکس مانند عربستان سعودی، ایران و امارات متحده عربی که خود به تازگی به بریکس پیوسته‌اند، می‌تواند بر روند تصمیم‌گیری‌ها تأثیرگذار باشد. پاکستان روابط نزدیکی با کشورهای خلیج فارس دارد و ممکن است از نفوذ آن‌ها برای فشار بر هند استفاده کند. در مجموع، سال ۲۰۲۶ نقطه عطفی برای دیپلماسی پاکستان است و رهبران این کشور باید با هوشیاری کامل از فرصت ریاست هند بر بریکس (که همواره زمان تنش و رقابت است) برای پیشبرد منافع ملی خود بهره ببرند.

نتیجه‌گیری

عضویت پاکستان در بریکس یکی از پیچیده‌ترین و پرماجرترین پرونده‌های گسترش این گروه در دهه جاری است. از یک سو، انگیزه‌های اقتصادی و ژئوپلیتیک پاکستان برای پیوستن به این بلوک کاملاً منطقی و قابل درک است: دسترسی به منابع مالی ارزان، کاهش وابستگی به دلار، بهره‌مندی از بازار عظیم بریکس و ارتقای جایگاه دیپلماتیک. از سوی دیگر، مخالفت سرسختانه هند به عنوان رئیس دوره‌ای بریکس و وجود تنش‌های حل‌نشده تاریخی، کفه ترازو را به سمت بن‌بست سنگین می‌کند. با این حال، حمایت قاطع چهار عضو دیگر بریکس و نیاز گروه به نمایش قدرت جذب خود در میان کشورهای جنوب جهانی، شانس پاکستان را افزایش می‌دهد. برای موفقیت در این مسیر، اسلام‌آباد باید دو کار اساسی انجام دهد: نخست، اصلاحات اقتصادی پایدار و قابل باوری را به نمایش بگذارد تا اقتصاد شکننده خود را از وابستگی نجات دهد و دوم، با دیپلماسی فعال و هوشمندانه، تدریجاً تنش‌های خود با هند را مدیریت

تیم تحریریه اندیشکده اقبال

تیم تحریریه اندیشکده اقبال، ترکیبی است از دیپلمات‌ها، سیاستمداران، نویسندگان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان دانشگاه‌های معتبر ایران و پاکستان؛ هم‌صدا در اندیشه، متکثر در نگاه.



تحول در امنیت ملی پاکستان: تحلیل طرح‌های عملیاتی جدید (۲۰۲۵-۲۰۲۶)

نوشته تیم تحریریه



مقدمه

تصویب نهایی نخست‌وزیر رسید. برخلاف عملیات‌های پیشین که غالباً منطقه‌محور و موقتی بودند، این عملیات از پشتیبانی همه نهادهای نظامی و اطلاعاتی برخوردار بوده و ماهیتی «هماهنگ و بی‌پایان» دارد. هدف اعلام شده آن، حذف شبکه‌های تروریستی مسلح در مناطق ادغام شده قبیله‌ای و همچنین مهار هسته‌های پنهان آن‌ها در شهرهای بزرگ است. وجه تمایز این عملیات، تأکید بر اقدامات نرم‌افزاری (ضد رادیکالیزاسیون) در کنار ضربات نظامی است که آن را به یک راهبرد ترکیبی بدل کرده است. به موازات این عملیات، دولت پاکستان به دلیل افزایش حملات به کارگران و پروژه‌های چینی در چارچوب "کریدور اقتصادی چین-پاکستان"، دو نهاد تخصصی امنیتی را تأسیس کرده است. نخست، نیروی امنیتی «واپدا» که لایحه آن در مه ۲۰۲۶ (اردیبهشت ۱۴۰۵) به مجلس ملی ارائه شد. این نیروی مستقل، مسئولیت حفاظت فیزیکی از سدها، نیروگاه‌های برق آبی و خطوط انتقال انرژی را بر عهده دارد (مسئولیت حفاظت از این زیرساخت‌ها پیشتر برعهده نیروی انتظامی و ارتش بود که خلأ هماهنگی میان آنها وجود داشت و که گاهاً منجر به بروز تنش‌هایی میان این دو نهاد امنیتی می‌گردید). دوم، "نیروی ویژه حفاظت از اتباع چینی" که در ژانویه ۲۰۲۶ (دی ۱۴۰۴) در اسلام‌آباد راه‌اندازی شد. این

امنیت ملی پاکستان همواره در هم‌آوردی میان تهدیدات سنتی نظامی و چالش‌های نوین نامتقارن تعریف شده است. با این حال، آنچه در فاصله سال‌های ۲۰۲۵ تا ۲۰۲۶ رخ داده، جهشی کیفی در معماری امنیتی این کشور محسوب می‌شود. دولت پاکستان بدون آن‌که سند جامع پنج ساله امنیت ملی (۲۰۲۶-۲۰۲۲) را به طور رسمی مورد بازنگری قرار دهد، مجموعه‌ای از طرح‌های عملیاتی مجزا و مکمل را تصویب و اجرا کرده است. این طرح‌ها که هر یک با فرمانی مستقل جان گرفته‌اند، در کنار هم تصویری از یک برنامه امنیتی چندلایه را ترسیم می‌کنند که بر سه محور استوار است: شهروندمحوری، حفاظت از زیرساخت‌های حیاتی و سرمایه‌گذاری خارجی (به ویژه چین)، و گذار از رقابت ژئوپلیتیکی به رشد ژئواکونومیک. در این مقاله، مؤلفه‌های کلیدی این طرح‌ها را مرور کرده، سپس چالش‌های پیش روی آن‌ها را واکاوی نموده و در پایان چشم‌انداز اجرای این برنامه مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت.

بخش‌ها و طرح‌های عملیاتی جدید

هسته سخت‌افزاری این برنامه، عملیات سراسری «عزم استحکام» است که در ۲۲ مه ۲۰۲۶ (اول خرداد ۱۴۰۵) به

نخستین چالش، هماهنگی میان نهادهای تازه تأسیس و نهادهای سنتی قدرت است. نیروی امنیتی «واپدا» و «نیروی ویژه حفاظت از اتباع چینی» از یک سو و ارتش و نیروی انتظامی از سوی دیگر، ممکن است بر سر حوزه قضایی و زنجیره فرماندهی درگیر شوند. تجربه تاریخی پاکستان نشان داده که ایجاد نیروهای موازی، گاه به جای رفع خلأ، به موازی کاری و کاهش کارایی می انجامد.

چالش دوم، مقاومت احتمالی در سطح دولت های ایالتی است. "مرکز ملی تجمیع اطلاعات" و "سازمان پزشکی قانونی" اگرچه از پشتیبانی دولت فدرال برخوردارند، اما دولت های ایالتی (به ویژه خیبر پختونخوا و بلوچستان) ممکن است انتقال اطلاعات حساس و پذیرش استانداردهای یکپارچه را نقض حاکمیت خود تلقی کنند. در گذشته، اختلاف میان اسلام آباد و کوئته بر سر اختیارات امنیتی، اجرای طرح های مشابه را با شکست مواجه کرده است.

چالش سوم، چالش مالی و تداوم تأمین بودجه است. بسته ۵۰ میلیارد روپیه ای اگرچه در کوتاه مدت کافی به نظر می رسد، اما عملیات «عزم استحکام» نیازمند هزینه های جاری و بازتوانی مستمر است. پاکستان که با فشار صندوق بین المللی پول برای کاهش کسری بودجه روبه روست، ممکن است نتواند این سطح از تأمین مالی را در سال های آینده فراهم کند. در آن صورت، نهادهای تازه تأسیس به سرعت دچار فرسایش می شوند.

چالش چهارم، واکنش گروه های تروریستی و افراطی است. هرگاه پاکستان عملیات نظامی گسترده ای را آغاز کرده، شاهد افزایش حملات تلافی جویانه علیه اهداف غیرنظامی و زیرساخت های خارجی بوده است. حملات انتحاری در شهرهای بزرگ و گروهان گیری کارگران چینی، محتمل ترین پاسخ مخالفان مسلح به اجرای این طرح ها خواهد بود. به عبارت دیگر، اجرای موفق برنامه امنیتی جدید، خود می تواند به طور موقت منجر به تشدید ناامنی گردد.

دورنما

آینده این برنامه امنیتی در گرو سه عامل کلیدی است: مدیریت تضادهای نهادی، تاب آوری مالی و مشارکت پذیری سیاسی. اگر دولت بتواند در شش ماه نخست اجرا، مناقشات مرزی میان نیروهای امنیتی تازه و قدیم را با تدوین

واحد پلیسی ویژه، زیر نظر کارشناسان امنیتی چین آموزش دیده و در همکاری با نیروهای امنیتی چین، سیستم پاسخ سریع (کمتر از پنج دقیقه) برای تبادل اطلاعات در رابطه با تهدیدات احتمالی برای آن تعریف شده است. ایجاد این دو نیرو، نشان دهنده اولویت داشتن «امنیت سرمایه گذاری خارجی» در رأس دستور کار نهادهای امنیت ملی پاکستان است.

برای پشتیبانی اطلاعاتی از این عملیات ها، "مرکز ملی تجمیع اطلاعات و ارزیابی تهدید" در ۲۰ آوریل ۲۰۲۶ (۳۱ فروردین ۱۴۰۵) رسماً شروع به کار نمود. این مرکز که ستاد فرماندهی ضد تروریسم را هدایت می کند، بیش از ۵۰ سازمان اطلاعاتی، نظامی و انتظامی را زیر یک سقف گرد آورده و دارای ۶ مرکز نظارتی ایالتی است. "مرکز ملی تجمیع اطلاعات" قرار است جایگزین ساختارهای پراکنده و گاه رقیب پیشین شود و امکان ارزیابی لحظه ای تهدیدها را برای دولت فراهم کند. مکمل آن، "سازمان ملی پزشکی قانونی" است که از ۳ آوریل ۲۰۲۶ (۱۴ فروردین ۱۴۰۵) عملیاتی شده و خدمات دیجیتالی فارنزیک، آنالیز DNA و آزمایشگاه های سیار جنایی را در اختیار تمام سازمان های مجری قانون قرار می دهد. این سازمان برای اولین بار در پاکستان، استاندارد یکپارچه ادله محور را ایجاد می کند و ضعف تاریخی سیستم قضایی

جمع آوری ادله را مرتفع می سازد.

در نهایت، تأمین مالی این طرح ها از طریق بسته دفاعی ۵۰ میلیارد روپیه ای انجام شده که در نوامبر ۲۰۲۵ (آبان ۱۴۰۴) توسط کمیته هماهنگی اقتصادی تصویب شد. این بودجه افزون بر خرید تجهیزات نظارتی و سامانه های پهبادی، صرف آموزش نیروهای مستقر در مناطق مرزی و ارتقای حقوق کارکنان امنیتی در مناطق محروم می شود. تمام این اجزا در کنار هم، از یک سیاست غیرمکتوب اما عملی پیروی می کنند: تقویت امنیت داخلی از طریق نهادسازی تخصصی و نه صرفاً گسترش عملیات نظامی، که همان گذار از رویکرد ژئوپلیتیک قدیمی به رویکرد ژئوآکونومیک است.

موانع و چالش ها

با وجود طراحی نسبتاً جامع، این طرح های عملیاتی با دست کم چهار مانع ساختاری روبه روستند.

از اتباع چین) نشان‌دهنده یک تغییر الگوی خاموش اما بنیادین است. این تغییر، از سه ویژگی اصلی برخوردار است: اول، اولویت دادن به نهادهای تخصصی غیرنظامی (نظیر سازمان پزشکی قانونی) به جای اتکای صرف به نیروهای مسلح. دوم، عینیت بخشی به امنیت اقتصادی با اختصاص نیروهای مستقل برای حفاظت از زیرساخت‌های مربوط به سرمایه‌گذاری خارجی و سوم، یکپارچه‌سازی اطلاعاتی در "مرکز ملی تجمع اطلاعات" برای پایان دادن به رقابت‌های درون‌نهادی.

با این حال، موفقیت نهایی این طرح‌ها در گرو عبور از چهار چالش هماهنگی میان‌نهادی، مقاومت‌های ایالتی، تداوم بودجه و واکنش‌های خشونت‌بار تروریستی است. آنچه پاکستان امروز اجرا می‌کند، یک آزمایش بزرگ در «امنیت سازی توسعه‌محور» است. اگر این آزمایش موفق شود، نه تنها الگویی برای کشورهای درگیر با تروریسم فراهم می‌آورد، بلکه ثبات سیاسی - اقتصادی منطقه جنوب آسیا را متحول خواهد کرد. در غیر این صورت، این بسته نیز همچون طرح‌های پیشین، به فهرست وعده‌های ناتمام امنیتی پاکستان اضافه خواهد شد. آنچه مسلم است، زمان به عنوان یک داور عادل، ظرف یک سال آینده قضاوت خود را درباره این برنامه اعلام خواهد کرد.

دستورالعمل‌های شفاف حل‌کند، آنگاه "مرکز ملی تجمع اطلاعات" می‌تواند به الگویی برای سایر کشورهای منطقه تبدیل شود. از آن مهم‌تر، موفقیت "سازمان ملی پزشکی قانونی" در ارائه احکام مستند و قابل دفاع در دادگاه‌ها، به تدریج اعتماد عمومی به سیستم قضایی و انتظامی بیشتر خواهد شد (چیزی که پاکستان دهه‌ها از آن محروم بوده است).

از منظر ژئواکونومیک، حفاظت مؤثر از پروژه‌های چینی و کادر فنی آن کشور، نه تنها جریان سرمایه‌گذاری را حفظ می‌کند، بلکه ممکن است کشورهای دیگر (از جمله عربستان سعودی و امارات متحده عربی) را نیز به مشارکت در زیرساخت‌های پاکستان ترغیب نماید. در این وضعیت، «امنیت به مثابه بستر رشد اقتصادی» جایگزین «امنیت به مثابه مهار دشمن خارجی» خواهد شد و سیاست خارجی پاکستان نیز متعاقباً از تقابل با هند و افغانستان به سمت همکاری‌های منطقه‌ای تغییر جهت خواهد داد.

در مقابل، بدترین چشم‌انداز زمانی رقم می‌خورد که دولت نتواند حمایت ایالت‌های ناراضی را جلب کند. در آن صورت، ما شاهد دو سیستم امنیتی موازی خواهیم بود: یکی فدرال و پیشرفته در اسلام‌آباد و پنجاب، و دیگری سنتی و پراکنده در بلوچستان و خیبر پختونخوا. چنین وضعیتی موجب خلأ حاکمیتی در مرزها می‌گردد و در نتیجه گروه‌های تروریستی از این خلأ استفاده نموده و عملیات خود را تشدید خواهند نمود. بنابراین، آزمون واقعی برنامه جدید در ماه‌های آینده، توانایی دولت در «ملی کردن امنیت» فراتر رفتن از اختلافات حزبی و منطقه‌ای است.

نتیجه‌گیری

برنامه امنیت ملی پاکستان در قالب طرح‌های عملیاتی جدید (عزم استحکام، نیروی امنیتی واپدا، مرکز ملی تجمع اطلاعات، سازمان ملی پزشکی قانونی و نیروی ویژه حفاظت

تیم تحریریه اندیشکده اقبال

تیم تحریریه اندیشکده اقبال، ترکیبی است از دیپلمات‌ها، سیاستمداران، نویسندگان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان دانشگاه‌های معتبر ایران و پاکستان؛ هم‌صدا در اندیشه، متکثر در نگاه.



شکاف در طالبان پاکستان: تحلیل درگیری جماعت الاحرار و تحریک طالبان پاکستان در منطقه کرم

نوشته تیم تحریریه



مقدمه

در ۲۱ می ۲۰۲۶، خبری از منطقه "کرم" در ایالت خیبر پختونخواه پاکستان منتشر شد که نشان دهنده تغییری عمیق در پویایی گروه‌های اسلام‌گرا در جنوب آسیا است. درگیری مسلحانه میان دو گروه "جماعت الاحرار" و "تحریک طالبان پاکستان" که تا پیش از آن در ائتلافی نه‌چندان پایدار علیه دولت پاکستان همکاری می‌کردند، به کشته شدن دست‌کم ۲۲ تن از دوطرف انجامید. آنچه این رویداد را از رویدادهای مشابه متمایز می‌کند، نه تنها تلفات انسانی نسبتاً بالا برای یک درگیری داخلی، بلکه ماهیت آن است: جرگه‌ای قبیله‌ای که برای حل اختلافات تشکیل شده بود، به میدان نبرد مستقیم تبدیل شد. این نوشتار تلاش دارد تا با رویکردی تحلیلی، ریشه‌ها، پیامدها و چشم‌انداز این رویداد را بررسی کند. از آنجا که جماعت الاحرار در گذشته از تحریک طالبان پاکستان جدا شده و بار دیگر به آن پیوسته بود، این درگیری را باید نشانه‌ای از فروپاشی انسجام داخلی در ائتلاف طالبان پاکستان دانست. منطقه "کرم" به دلیل موقعیت ژئوپلیتیکی خود (همسایگی با افغانستان و جمعیت مختلط شیعه و سنی) همواره کانون تنش‌های فرقه‌ای و قبیله‌ای بوده، و اکنون نیز به صحنه جنگ قدرت میان گروه‌های شبه‌نظامی تبدیل شده است.

پیشینه تاریخی و علل شکل‌گیری اختلافات

برای درک این درگیری، ابتدا باید به روابط پرتنش میان جماعت الاحرار و تحریک طالبان پاکستان بازگشت. "تحریک طالبان پاکستان" که در سال ۲۰۰۷ تشکیل شد، ائتلافی متشکل از ده‌ها گروه شبه‌نظامی بود که هدف مشترک آنها سرنگونی دولت پاکستان و اجرای احکام و قوانین شریعت بود. اما این ائتلاف هیچگاه از اختلافات داخلی در امان نبود. نخستین شکاف بزرگ در این گروه در سال ۲۰۱۴ رخ داد، زمانی که بخشی از فرماندهان این گروه به رهبری "عمر خالد خراسانی" از آن جدا شده و "جماعت الاحرار" را تأسیس کردند. دلیل اصلی این انشعاب، اختلاف بر سر راهبرد جنگی و نیز نحوه تعامل با دولت پاکستان و طالبان افغانستان بود. جماعت الاحرار بر انجام عملیات انتحاری گسترده‌تر علیه اهداف نظامی و غیرنظامی و نیز عدم پذیرش هرگونه مذاکره با اسلام‌آباد تأکید داشت، در حالی که بدنه اصلی تحریک طالبان پاکستان گاهی حاضر به آتش‌بس‌های موقت نیز می‌شد.

با گذشت زمان و پس از کشته شدن برخی فرماندهان کلیدی، بار دیگر در سال ۲۰۲۰، جماعت الاحرار به تحریک طالبان پاکستان پیوست، اما این پیوند نیز مثل گذشته شکننده بود. شورای مرکزی تحریک طالبان پاکستان هرگز به طور کامل به وفاداری فرماندهان جماعت الاحرار اعتماد نکرد و اختلافات بر سر تقسیم قدرت، منابع مالی و مناطق نفوذ به

تحریک طالبان پاکستان است. با این حال، طالبان افغانستان تمایل چندانی به برخورد قاطع با تحریک طالبان پاکستان ندارد، زیرا این گروه را متحد ایدئولوژیک خود می‌بیند. در مقابل، جماعت الاحرار همواره روابط نزدیک‌تری با شبکه‌های شبه نظامی مستقر در افغانستان داشت که مستقیماً از کنترل طالبان کابل خارج هستند. برخی تحلیلگران معتقدند که درگیری اخیر، نتیجه سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» از سوی نهادهای اطلاعاتی پاکستان نیست، بلکه محصول طبیعی رقابت بر سر منابع مالی قاچاق، اخاذی و مالیات‌گیری غیرقانونی از مناطق مرزی است.

منطقه کرم مسیر اصلی قاچاق سلاح، مواد مخدر و کالاهای قاچاق از افغانستان به پاکستان است. هر گروهی که کنترل بیشتری بر این مسیرها داشته باشد، درآمد بالاتری خواهد داشت. از این زاویه، "درگیری ۲۱ می" را باید بخشی از نبرد بر سر منابع ارزیابی کرد تا یک اختلاف صرفاً ایدئولوژیک. همچنین، در این میان نقش دولت پاکستان را نمی‌توان نادیده گرفت: ارتش پاکستان در سال‌های اخیر عملیات گسترده‌ای را در مناطق قبیله‌ای انجام داده که بسیاری از شبه نظامیان را مجبور به عقب‌نشینی و درگیری بر سر قلمروهای باقیمانده کرده است. فشار نظامی خارجی، فضای بقا را برای گروه‌ها تنگ کرده و به طور طبیعی، رقابت درونی میان آن‌ها را افزایش داده است.

بحران‌های پیش رو

با توجه به آنچه گفته شد، چند بحران فوری و ساختاری منطقه را تهدید می‌کند. نخستین بحران، تداوم خشونت‌های تلافی جویانه است. پس از این حادثه، جماعت الاحرار رسماً تهدید به تلافی کرده است. در صورت وقوع حملات انتقامی، منطقه کرم شاهد موج جدیدی از کشتارهای داخلی خواهد بود که غیرنظامیان را از این مسئله در امان نخواهند بود.

بحران بعدی، بحران آوارگان و بی‌ثباتی محلی است. منطقه کرم از دیرباز محل درگیری‌های فرقه‌ای میان شیعیان و اهل سنت بوده و حضور دو گروه شبه نظامی سنی متخاصم در منطقه، خطر افزایش طولانی مدت جنگ را در پی دارد. شوراهای قبیله‌ای که زمانی نهادهای حل اختلاف بودند، اکنون اعتبار خود را از دست داده‌اند. بحران احتمالی دیگر، احتمال مداخله طالبان افغانستان است. طالبان افغانستان خواهان دشمنی مستقیم با هیچ‌یک از دو طرف نیست، اما

ویژه در مناطق قبیله‌ای مانند وزیرستان شمالی و کرم، همچنان باقی بود. در این میان، منطقه کرم به دلیل کوهستانی بودن، مرزهای نفوذناپذیر و جمعیت مختلط، به پناهگاهی استراتژیک برای هر دو جناح تبدیل شده بود. شوراهای قبیله‌ای یا جرگه‌ها که زمانی برای حل اختلافات محلی به کار می‌رفتند، در سال‌های اخیر به ابزاری برای اعمال قدرت گروه‌ها تبدیل شده‌اند.

جزئیات حادثه و ماهیت درگیری

بر اساس گزارش‌های میدانی، در روز حادثه (۲۱ می ۲۰۲۶) قرار بود جلسه‌ای با حضور ریش سفیدان محلی و فرماندهان میانی هر دو گروه در منطقه مرکزی کرم تشکیل شود. دستور کار این جلسه، رسیدگی به تخلفات نسبت داده شده به فرماندهان جماعت الاحرار بود. در واقع، شورای مرکزی تحریک طالبان پاکستان از رهبران جماعت الاحرار خواسته بود که یا سلاح‌های خود را زمین بگذارند و تابعیت کامل فرماندهان محلی این گروه را بپذیرند، یا منطقه را ترک کنند. اما با آغاز جلسه، تنش به سرعت بالا گرفت و تبادل آتش مستقیم آغاز شد. گزارش‌ها حاکی از آن است که این نبرد حدود ۳ ساعت به طول انجامید و در آن از سلاح‌های سنگین مانند "آرپی جی" و مسلسل استفاده شده است. در پایان درگیری، ۱۹ تن از جنگجویان جماعت الاحرار و ۳ تن از اعضای تحریک طالبان پاکستان کشته شدند. همچنین فرمانده ارشد جماعت الاحرار به نام «ممتاز عمتی» که از چهره‌های تاریخی این گروه بود، در میان کشته‌شدگان قرار داشت.

از سوی دیگر، منابع نزدیک به تحریک طالبان پاکستان تعداد کشته‌شدگان را ۱۸ تن ذکر کرده و کشته شدن عمتی را تأیید کرده‌اند. آنچه مهم است اینکه هیچ‌یک از طرفین مسئولیت شروع درگیری را نپذیرفته و هر یک دیگری را به خیانت متهم کرده است. در نتیجه، جماعت الاحرار بلافاصله پس از این رویداد هشدار داد که این اقدامات را بی‌پاسخ نخواهد گذاشت و در نتیجه جنگ داخلی میان دو گروه وارد مرحله جدیدی شده است.

ریشه‌های راهبردی و نقش عوامل خارجی

برای تحلیل عمیق‌تر این رخداد، نمی‌توان از نقش بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی چشم پوشید. پاکستان سال‌هاست که در پی استفاده از نفوذ طالبان افغانستان (که اکنون در کابل قدرت را در دست دارد) برای میانجی‌گری میان خود و

شکاف در طالبان پاکستان: تحلیل درگیری جماعت الاحرار و تحریک طالبان پاکستان در منطقه کرم

نظامیان. در هر صورت، این درگیری می‌تواند زنگ خطری برای تحریک طالبان پاکستان و سرآغاز فروپاشی ائتلافی باشد که سال‌ها امنیت پاکستان را به چالش کشیده است.

نتیجه‌گیری

درگیری خونین میان جماعت الاحرار و تحریک طالبان پاکستان در منطقه کرم، بیش از یک زد و خورد محلی، نشانه‌ای از وجود یک بحران لاینحل در گستره جغرافیایی جنوب آسیاست. آنچه در ۲۱ می ۲۰۲۶ رخ داد، حاصل سال‌ها اختلاف بر سر قدرت، منابع، راهبرد و وفاداری‌های قبیله‌ای بود. جلسه‌ای که قرار بود مسیر صلح را هموار سازد، به جایگاهی برای اعلام جنگ داخلی تبدیل شد. این رویداد ثابت کرد که ائتلاف تحریک طالبان پاکستان، با وجود ظاهر متحد، از درون شکننده و مستعد گسست است. از یک سو، مرگ فرماندهانی مانند ممتاز عمتی می‌تواند جماعت الاحرار را به واکنش‌های تلافی‌جویانه سوق دهد؛ و از سوی دیگر، تحریک طالبان پاکستان برای حفظ انسجام خود ناچار است یا سیاست‌های سرکوبگرانه بیشتری در پیش گیرد و یا امتیازهای بزرگ بدهد. برای مردم منطقه کرم، این درگیری فاجعه مضاعف است: هم از خشونت شبه‌نظامیان در امان نیستند و هم از سوی دولت پاکستان تحت فشار هستند که آن‌ها را به حمایت از افراطی‌گری متهم می‌کند.

اما در سطح کلان، این رویداد یک پیام روشن برای سیاست‌گذاران پاکستانی و طالبان افغانستان دارد: تا زمانی که اختلافات درونی این گروه‌ها حل نشود، شاهد تداوم درگیری‌ها در این منطقه خواهیم بود و هیچ پیمان صلحی میان آنها پایدار نخواهد بود. هوشمندی رهبران تحریک طالبان پاکستان و نیز فشارهای خارجی، چشم‌انداز آینده این درگیری‌ها را مشخص خواهد نمود، اما آنچه مسلم است، اینست که خون‌های تازه ریخته شده در کرم، آتش اختلافات دیرینه را شعله‌ور ساخته است.

اگر درگیری‌ها گسترش یابد و ثبات مناطق مرزی افغانستان را تهدید کند، ممکن است شاهد مداخله نظامی طالبان باشیم. هرگونه مداخله طالبان افغانستان می‌تواند وابستگی‌های قومی و قبیله‌ای جدیدی ایجاد کند که مرزهای دو کشور را بیش از پیش بی‌ثبات سازد. از سوی دیگر، ورود نیروهای نظامی افغانستان به منطقه، با واکنش شدید دولت پاکستان همراه خواهد بود و در نتیجه آتش جنگ میان دو کشور را شعله‌ور خواهد نمود.

چشم‌انداز آینده

پیش‌بینی آینده این درگیری دشوار است، اما بر اساس الگوهای تاریخی می‌توان چند سناریو را ترسیم کرد. سناریوی نخست که محتمل‌ترین سناریو است، تشدید درگیری‌ها و سپس آتش‌بس شکننده با میانجی‌گری شورای عالی تحریک طالبان پاکستان یا علمای تأثیرگذار افغانستان است. در این سناریو، جماعت الاحرار ممکن است امتیازاتی مانند کنترل بر یک یا دو منطقه محلی به دست آورد، اما استقلال عمل گذشته را بازیابد.

سناریوی دوم جدایی دوباره جماعت الاحرار از تحریک طالبان پاکستان و اعلام موجودیت مستقل این گروه است. این اتفاق باعث می‌شود منطقه کرم به خط مقدم جنگ داخلی شبه‌نظامیان تبدیل شود و دولت پاکستان بتواند با حمایت از یک طرف (احتمالاً تحریک طالبان پاکستان ضعیف شده)، هر دو را مهار کند. سناریوی سوم گسترش درگیری به ولایت‌های همسایه افغانستان مانند خوست و پکتیکا، و ورود بازیگرانی مانند داعش خراسان (ISIS-K) به صحنه نبرد است. داعش همواره از اختلافات میان تحریک طالبان پاکستان و سایر گروه‌ها سود برده است. در این سناریو (که بسیار نامحتمل و در عین حال خطرناک است)، منطقه با هرج و مرجی کم سابقه روبه‌رو می‌شود.

در بلندمدت، چشم‌انداز ثبات در منطقه کرم به سه عامل بستگی دارد: نخست، قدرت شورای مرکزی تحریک طالبان پاکستان در اعمال انضباط بر فرماندهان محلی؛ دوم، میزان فشار ارتش پاکستان بر هر دو گروه؛ و سوم، سیاست طالبان افغانستان در قبال پناه دادن یا خلع سلاح شبه

تیم تحریریه اندیشکده اقبال

تیم تحریریه اندیشکده اقبال، ترکیبی است از دیپلمات‌ها، سیاستمداران، نویسندگان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان دانشگاه‌های معتبر ایران و پاکستان؛ هم‌صدا در اندیشه، متکثر در نگاه.



دیپلماسی در بحران: بررسی نقش پاکستان در توازن میان تعهدات امنیتی و الزامات ژئوپلیتیکی

نوشته دکتر ویدا یاقوتی



مقدمه

عربی حوزه خلیج فارس، روابط راهبردی با چین و تعاملات امنیتی با ایالات متحده، این کشور را به یکی از معدود بازیگرانی تبدیل کرده است که تقریباً با تمامی طرف‌های درگیر دارای کانال‌های ارتباطی فعال است. همین ویژگی، ظرفیت میانجی‌گری پاکستان را افزایش داده و در عین حال، پیچیدگی محاسبات راهبردی آن را نیز دوچندان کرده است. اهمیت این مسئله برای جمهوری اسلامی ایران نیز قابل توجه است. در شرایطی که بسیاری از تحلیل‌های منطقه‌ای بر محور ائتلاف‌های سخت و قطب‌بندی‌های سنتی متمرکز هستند، رفتار پاکستان نشان می‌دهد که بخشی از بازیگران منطقه در حال حرکت به سمت الگوهای پیچیده‌تر سیاست خارجی هستند؛ الگوهایی که بیش از آنکه مبتنی بر تعهدات ایدئولوژیک باشند، بر اساس ملاحظات ژئوپلیتیکی، منافع اقتصادی و محاسبات امنیتی شکل می‌گیرند. از این منظر، بررسی دقیق جایگاه پاکستان در بحران اخیر می‌تواند درک بهتری از روندهای نوظهور منطقه‌ای و فرصت‌ها و محدودیت‌های پیش روی سیاست خارجی ایران فراهم آورد. بر همین اساس، این مقاله در پی پاسخ به سه پرسش اصلی است: نخست، پاکستان از ایفای نقش میانجی در بحران ایران، آمریکا و اسرائیل چه اهداف راهبردی را دنبال می‌کند؟ دوم، جایگاه این کشور در میان شکاف‌های ژئوپلیتیکی جدید غرب آسیا چگونه قابل تبیین است؟ و سوم، این

تحولات امنیتی اخیر در خاورمیانه، به‌ویژه پس از حمله نظامی آمریکا-اسرائیل علیه جمهوری اسلامی ایران، صرفاً یک بحران مقطعی نظامی محسوب نمی‌شود؛ بلکه نشانه‌ای از تغییر تدریجی در الگوی نظم منطقه‌ای و بازتعریف جایگاه بازیگران ژئوپلیتیکی است. این بحران در واقع بخشی از فرآیند گسترده‌تر بازآرایی قدرت در غرب آسیا است؛ فرآیندی که طی آن الگوهای سنتی ائتلاف‌سازی، ترتیبات امنیتی و معادلات بازدارندگی منطقه‌ای در حال تغییر هستند. در چنین شرایطی، نوع رفتار قدرت‌های منطقه‌ای، بیش از گذشته اهمیت یافته است. در میان این بازیگران، پاکستان جایگاهی ویژه دارد؛ کشوری که در تقاطع حوزه‌های امنیتی جنوب آسیا، خلیج فارس، آسیای مرکزی و غرب آسیا قرار گرفته و ناگزیر است سیاست خارجی خود را در میان مجموعه‌ای از منافع متعارض، تهدیدهای متداخل و فرصت‌های ژئوپلیتیکی تنظیم کند.

در نگاه نخست، ممکن است تصور شود که بحران ایران، آمریکا و اسرائیل مستقیماً در حوزه منافع حیاتی پاکستان قرار ندارد؛ اما واقعیت آن است که هرگونه تحول بنیادین در موازنه قدرت خاورمیانه، پیامدهای مستقیمی برای محیط امنیتی اسلام‌آباد خواهد داشت. موقعیت جغرافیایی پاکستان، همجواری با ایران، پیوندهای تاریخی با کشورهای

خصوصاً بعد از شروع پروژه "کریدور اقتصادی چین - پاکستان"، اهمیت ژئوپلیتیکی این کشور را افزایش داده است. از سوی دیگر، پاکستان همچنان یکی از شرکای امنیتی ایالات متحده در آسیا محسوب می‌شود. این وضعیت سبب شده است که سیاست خارجی پاکستان بیش از هر زمان دیگری بر اصل تنوع بخشی به روابط خارجی و اجتناب از وابستگی به یک محور خاص استوار شود.

منطق بی طرفی؛ چرا اسلام‌آباد از ورود به جنگ پرهیز می‌کند؟

در بحران اخیر و با توجه به رفتارهای پاکستان، مفهوم «بی طرفی» بیش از هر چارچوب دیگری قابلیت تبیین دارد. برخلاف بی طرفی منفعل که بر کناره‌گیری از تحولات استوار است، بی طرفی فعال به معنای مشارکت در مدیریت بحران بدون ورود به صف بندی‌های سخت نظامی است. اسلام‌آباد در جریان تنش‌های ایران با آمریکا و اسرائیل دقیقاً چنین الگویی را دنبال کرده است. پاکستان نه از سیاست مهار ایران حمایت علنی کرد و نه در موضع دفاع از اقدامات ایران قرار گرفت؛ بلکه تلاش نمود از طریق حفظ ارتباط با تمامی طرف‌ها، از گسترش دامنه بحران جلوگیری کند.

یکی از مهم‌ترین دلایل این رویکرد، جایگاه ژئوپلیتیکی پاکستان است. موقعیت جغرافیایی این کشور به گونه‌ای است که هرگونه بی‌ثباتی گسترده در غرب آسیا مستقیماً محیط امنیتی آن را تحت تأثیر قرار می‌دهد. برخلاف برخی کشورهای دوردست که تحولات خاورمیانه را صرفاً از منظر انرژی یا تجارت دنبال می‌کنند، پاکستان با پیامدهای امنیتی مستقیم بحران‌های منطقه‌ای مواجه است. گسترش درگیری‌ها می‌تواند بر وضعیت مرزهای غربی، جریان‌های مهاجرتی، شبکه‌های افراط‌گرایی فراملی و امنیت مسیرهای ترانزیتی اثرگذار باشد. از این منظر، کاهش تنش برای اسلام‌آباد صرفاً یک ترجیح سیاسی نیست، بلکه یک ضرورت امنیت ملی محسوب می‌شود.

عامل دیگر، تجربه تاریخی سیاست خارجی پاکستان است. از زمان پایان جنگ سرد، تصمیم‌گیران پاکستانی به تدریج به این جمع‌بندی رسیده‌اند که ورود به رقابت‌های ژئوپلیتیکی قدرت‌های بزرگ، اغلب هزینه‌هایی سنگین برای این کشور به همراه داشته است. پیامدهای جنگ افغانستان، تحولات پس از یازدهم سپتامبر و فشارهای ناشی از رقابت‌های منطقه‌ای، موجب شده است که نخبگان امنیتی پاکستان نسبت به مشارکت در ائتلاف‌های نظامی فراگیر با احتیاط بیشتری عمل کنند. در نتیجه، بحران اخیر نیز در چارچوب

تحولات چه پیامدهایی برای منافع و راهبرد منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران به همراه دارد؟ فرض اصلی مقاله آن است که رفتار پاکستان را نمی‌توان صرفاً در چارچوب روابط دوجانبه با ایران یا عربستان تحلیل کرد، بلکه باید آن را بخشی از راهبرد گسترده‌تر اسلام‌آباد برای مدیریت گذار به نظم چندقطبی جدید در غرب آسیا و پیرامون آن دانست.

پاکستان در چهارراه ائتلاف‌های متعارض منطقه‌ای

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های محیط راهبردی پاکستان، قرار گرفتن این کشور در محل تلاقی چندین حوزه امنیتی و ژئوپلیتیکی است. برخلاف بسیاری از کشورهای خاورمیانه که عمدتاً در چارچوب یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای تعریف می‌شوند، پاکستان به طور هم‌زمان با تحولات جنوب آسیا، خلیج فارس، آسیای مرکزی و غرب آسیا پیوند خورده است. این موقعیت موجب شده است که سیاست خارجی اسلام‌آباد ماهیتی چندبعدی پیدا کند و تصمیم‌گیران پاکستانی ناگزیر باشند میان منافع و تعهدات گاه متعارض توازن برقرار کنند.

روابط راهبردی پاکستان با عربستان سعودی یکی از مؤلفه‌های پایدار در سیاست خارجی این کشور محسوب می‌شود. این روابط صرفاً محدود به همکاری‌های اقتصادی نیست، بلکه ابعاد امنیتی، نظامی و سیاسی گسترده‌ای را در بر می‌گیرد. با این حال، برخلاف برخی برداشت‌های رایج، روابط پاکستان و عربستان را نمی‌توان در قالب رابطه حامی-تابع تبیین کرد. تجربه سال‌های اخیر نشان داده است که اسلام‌آباد در موضوعات مهم منطقه‌ای، از جمله جنگ یمن، تنش‌های ایران و عربستان و جنگ اخیر ایران با آمریکا و اسرائیل، تلاش کرده است استقلال تصمیم‌گیری خود را حفظ کند و از ورود به ائتلاف‌های نظامی پرهزینه اجتناب نماید.

در سوی دیگر، روابط پاکستان با ایران نیز دارای اهمیت راهبردی است. دو کشور علاوه بر مرز مشترک طولانی، در حوزه‌های امنیت مرزی، انرژی، ترانزیت و ثبات منطقه‌ای دارای منافع مشترک هستند. هرچند روابط تهران و اسلام‌آباد در برخی مقاطع با چالش‌هایی مواجه بوده است، اما هیچ یک از طرفین علاقه‌ای به تبدیل اختلافات موجود به یک رقابت راهبردی فراگیر ندارند. در نتیجه، پاکستان ناگزیر است در تعاملات خود با کشورهای عربی، ملاحظات مربوط به روابط با ایران را نیز در نظر بگیرد.

هم‌زمان، نقش چین و آمریکا نیز بر محاسبات راهبردی پاکستان تأثیرگذار است. نزدیکی روزافزون اسلام‌آباد و پکن

تسهیل کننده، جایگاه خود را در نظام بین الملل ارتقا دهند. بر این اساس، رفتار پاکستان در بحران اخیر نیز تا حد زیادی در همین چارچوب قابل تحلیل است.

اسلام آباد طی سال های اخیر تلاش کرده است تصویر خود را از یک بازیگر امنیتی صرف به یک کنشگر دیپلماتیک فعال تغییر دهد. بنابراین، مشارکت در روندهای میانجی گرانه، میزبانی گفت وگوهای غیررسمی و حفظ کانال های ارتباطی با بازیگران متعارض، بخشی از این راهبرد محسوب می شود. در بحران اخیر، پاکستان از این ظرفیت بهره برد تا خود را به عنوان یکی از معدود کشورهای معرفی کند که امکان گفت وگو با همه طرف های درگیر را دارد.

با این حال، میانجی گری پاکستان صرفاً یک اقدام تاکتیکی نیست، بلکه بخشی از تلاش گسترده تر این کشور برای بازتعریف نقش منطقه ای خود به شمار می رود. اسلام آباد به خوبی آگاه است که در شرایط گذار نظم منطقه ای، کشورهاییی که بتوانند نقش تسهیل کننده و میانجی را ایفا کنند، از نفوذ سیاسی بیشتری برخوردار خواهند شد. از این رو، میانجی گری نه تنها ابزاری برای مدیریت بحران جاری، بلکه بخشی از سرمایه گذاری راهبردی پاکستان برای آینده منطقه است.

پاکستان و گذار به نظم چندقطبی در غرب آسیا

یکی از مهم ترین ویژگی های بحران اخیر، آشکار شدن روند گذار از نظم نسبتاً متمرکز گذشته به یک ساختار پیچیده تر و چندقطبی تر در غرب آسیا است. در چنین محیطی، قدرت های منطقه ای و فرامنطقه ای دیگر قادر نیستند به تنهایی معادلات امنیتی را شکل دهند، در عوض، شبکه ای از بازیگران با منافع و اولویت های متفاوت در حال تأثیرگذاری بر روندهای منطقه ای هستند.

به نظر می رسد پاکستان این تحول را زودتر از بسیاری از بازیگران منطقه ای درک کرده است. روابط نزدیک با چین، حفظ ارتباط با آمریکا، همکاری های راهبردی با کشورهای عربی و تعامل مستمر با ایران، نشان دهنده تلاش اسلام آباد برای سازگاری با محیط جدید است. برخلاف دوران جنگ سرد که سیاست خارجی کشورها عمدتاً در چارچوب دو بلوک تعریف می شد، در نظم جدید انعطاف پذیری و چندجانبه گرایی اهمیت بیشتری یافته است. از این منظر، بحران اخیر برای پاکستان صرفاً یک چالش امنیتی نبود؛ بلکه آزمونی برای سنجش توانایی این کشور در مدیریت هم زمان روابط با بازیگران مختلف محسوب می شد. عملکرد اسلام آباد در این بحران نشان داد که سیاست خارجی پاکستان به طور فزاینده

همین تجربه تاریخی مدیریت شد و اسلام آباد تلاش کرد از تبدیل شدن به بخشی از میدان رویارویی جلوگیری کند.

تحول در معماری امنیتی خلیج فارس و پیامدهای آن برای سیاست منطقه ای پاکستان

درک رفتار پاکستان بدون توجه به تغییرات ساختاری در محیط امنیتی خلیج فارس امکان پذیر نیست. طی دهه های گذشته، معماری امنیتی منطقه عمدتاً بر پایه نقش آفرینی ایالات متحده و رقابت میان ایران و برخی کشورهای عربی شکل گرفته بود. با این حال، تحولات چند سال اخیر نشان می دهد که این الگو در حال تغییر است. بازیگران منطقه ای پیش از گذشته به دنبال تنوع بخشی به شرکای راهبردی خود هستند و تلاش می کنند تا از وابستگی کامل به یک قدرت خارجی اجتناب کنند.

عربستان سعودی نمونه بارز این تحول است. سیاست خارجی ریاض در سال های اخیر از رویکرد تقابلی صرف فاصله گرفته و به سمت نوعی عمل گرایی ژئوپلیتیکی حرکت کرده است. توسعه روابط با چین، بهبود روابط با ایران و تمرکز بر پروژه های کلان اقتصادی، نشان دهنده اولویت یافتن ثبات منطقه ای در محاسبات راهبردی عربستان است. این تغییرات برای پاکستان اهمیت ویژه ای دارد؛ چراکه اسلام آباد برای ایفای نقش میانجی با محدودیت کمتری مواجه است و می تواند روابط خود را با تهران و ریاض به طور هم زمان حفظ کند.

در همین حال، شکاف های جدیدی نیز در فضای سیاسی منطقه خلیج فارس در حال شکل گیری است. اگرچه کشورهای عرب خلیج فارس همچنان در بسیاری از مسائل امنیتی دارای منافع مشترک هستند، اما تفاوت در رویکرد آن ها نسبت به ایران، اسرائیل، هند و رقابت های اقتصادی منطقه ای باعث شده است که سیاست های آنان یکدست نباشد. وضعیت پیش آمده برای پاکستان، هم زمان دربردارنده فرصت ها و چالش هایی است: فرصت از آن جهت که امکان مانور دیپلماتیک بیشتری برای این کشور فراهم می شود و چالش از آن رو که هرگونه تغییر در موازنه قدرت در میان کشورهای حوزه خلیج فارس می تواند بر معادلات سیاست خارجی اسلام آباد تأثیر بگذارد.

میانجی گری به مثابه ابزار ارتقای جایگاه بین المللی پاکستان میانجی گری در بحران های بین المللی همواره یکی از ابزارهای افزایش نفوذ برای قدرت های میانی بوده است. کشورهاییی که از ظرفیت تبدیل شدن به قدرت های هژمون برخوردار نیستند، اغلب تلاش می کنند از طریق ایفای نقش

در محیطی به شدت متغیر و پیچیده است. پاکستان نه به دنبال ورود به یک ائتلاف ضد ایرانی است و نه در صدد فاصله گرفتن از شرکای سنتی خود در منطقه خلیج فارس. هدف اصلی این کشور، حفظ انعطاف راهبردی در شرایط گذار نظم منطقه‌ای است.

برای جمهوری اسلامی ایران، این واقعیت دارای اهمیت ویژه‌ای است. نخست آنکه پاکستان را، نه صرفاً از دریچه روابط آن با عربستان، آمریکا یا چین، بلکه باید به عنوان یک بازیگر مستقل با محاسبات امنیتی خاص خود در نظر گرفت. دوم آنکه نقش میانجی‌گرانه اسلام‌آباد می‌تواند در شرایط بحرانی به حفظ کانال‌های ارتباطی و کاهش خطر سوء برداشت‌های راهبردی کمک کند. سوم آنکه همکاری‌های دوجانبه در حوزه‌های امنیت مرزی، ترانزیت، انرژی و اتصال منطقه‌ای می‌تواند به تقویت منافع مشترک دو کشور و کاهش آسیب‌پذیری‌های ناشی از بحران‌های منطقه‌ای منجر شود.

در نهایت، بحران اخیر نشان داد که در نظم در حال ظهور غرب آسیا، اهمیت بازیگران منطقه‌ای در حال افزایش است. پاکستان یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های این روند به شمار می‌رود؛ کشوری که تلاش می‌کند از طریق موازنه‌گری، میانجی‌گری و تنوع بخشی به روابط خارجی، جایگاه خود را در معماری جدید منطقه تثبیت کند. درک دقیق این تحول، برای سیاست‌گذاران ایرانی نه تنها در مدیریت روابط با پاکستان، بلکه در فهم پویایی‌های نوظهور ژئوپلیتیکی منطقه نیز اهمیت بنیادین دارد.

ای بر اصل «چندهم‌پیمانی» استوار شده است؛ مفهومی که در آن کشورها به جای تکیه بر یک ائتلاف واحد، مجموعه‌ای از روابط متنوع و هم‌پوشان را دنبال می‌کنند.

فرصت‌ها و محدودیت‌های نقش آفرینی پاکستان در جنگ ایران با آمریکا و اسرائیل

با وجود ظرفیت‌های قابل توجه، نقش آفرینی پاکستان در بحران اخیر با محدودیت‌هایی نیز همراه است. نخستین محدودیت به ماهیت خود بحران بازمی‌گردد. تنش ایران با آمریکا و اسرائیل صرفاً یک اختلاف دوجانبه یا منطقه‌ای نیست، بلکه ریشه در لایه‌های مختلف امنیتی، هسته‌ای، ژئوپلیتیکی و ایدئولوژیک دارد. در نتیجه، حتی موفق‌ترین میانجی‌ها نیز تنها می‌توانند بخشی از فرآیند مدیریت بحران را تسهیل کنند و قادر به حل کامل آن نیستند.

محدودیت دوم، ناشی از پیچیدگی محیط منطقه‌ای است. پاکستان اگرچه روابط مناسبی با اکثر بازیگران درگیر دارد، اما بر تصمیمات راهبردی آنان کنترل یا نفوذ تعیین‌کننده‌ای ندارد. به بیان دیگر، نقش اسلام‌آباد بیشتر «تسهیل‌کننده ارتباطات» است و این کشور توانایی لازم برای تحمیل توافق به طرف‌های بحران را ندارد.

در مقابل، فرصت مهم پاکستان در این است که تقریباً هیچ یک از بازیگران اصلی منطقه، این کشور را به عنوان یک تهدید مستقیم تلقی نمی‌کنند. همین ویژگی، سطحی از اعتماد نسبی را فراهم کرده که در بسیاری از بازیگران دیگر وجود ندارد. بنابراین، هرچه بحران‌های منطقه‌ای پیچیده‌تر شوند، احتمال افزایش اهمیت کشورهایی مانند پاکستان در فرایندهای میانجی‌گرانه نیز بیشتر خواهد شد.

جمع‌بندی و توصیه‌های راهبردی برای ایران

تحلیل رفتار پاکستان در بحران اخیر نشان می‌دهد که سیاست خارجی این کشور را نمی‌توان در چارچوب مفاهیم ساده‌ای همچون همسویی یا تقابل با یک طرف خاص تبیین کرد. آنچه در رفتار اسلام‌آباد مشاهده می‌شود، تلاش برای مدیریت هم‌زمان چندین مجموعه از منافع و مخاطرات

دکتر ویدا یاقوتی

دکترای علوم سیاسی از دانشگاه علوم و تحقیقات؛ پژوهشگر روابط بین‌الملل و مطالعات استراتژیک با تمرکز بر ژئوپلیتیک آسیای جنوبی، افغانستان-پاکستان و تعاملات منطقه‌ای ایران. استاد مهمان علوم سیاسی در دانشگاه علوم و تحقیقات و مدیر گروه‌های «مطالعات استراتژیک افپاک» و «شبه‌قاره» در مراکز پژوهشی معتبر کشور.



بیست و پنجمین دوره گفت و گوی شانگری لا و مواضع پاکستان، از رقابت قدرت های بزرگ تا روایت پاکستان از آینده جنگ و بازدارندگی

نوشته تیم تحریریه



نشست امسال نیز در شرایطی برگزار شد که جهان با هم زمانی چند بحران مهم مواجه بود؛ از تشدید رقابت میان آمریکا و چین گرفته تا ادامه جنگ اوکراین، پیامدهای امنیتی تحولات خاورمیانه، گسترش هوش مصنوعی نظامی، رقابت فضایی و ظهور نسل جدیدی از جنگ های سایبری و شناختی. در چنین فضایی، موضوع محوری نشست «مدیریت تهدیدها علیه ثبات راهبردی» انتخاب شد؛ موضوعی که مستقیماً به آینده امنیت بین الملل در عصر فناوری های نوظهور می پردازد.

در میان شخصیت های برجسته حاضر در این رویداد، "پیت هگست"، وزیر دفاع ایالات متحده، وزیرای دفاع کشورهای عضو "آسه آن"، فرماندهان ارشد نظامی چین، ژاپن، استرالیا، هند و همچنین "ژنرال نعمان ذکریا" از پاکستان حضور داشتند. مجموعه مباحث مطرح شده در این نشست نشان داد که رقابت قدرت های بزرگ همچنان محور اصلی تحولات امنیتی آسیاست، اما در کنار آن، موضوعاتی همچون هوش مصنوعی، امنیت سایبری، جنگ اطلاعاتی و عملیات چنددامنه ای نیز به سرعت در حال تبدیل شدن به مؤلفه های اصلی قدرت در قرن بیست و یکم هستند.

در نظام بین الملل معاصر، همه نشست های امنیتی از

بیست و پنجمین دوره «گفت و گوی شانگری لا» از ۲۹ تا ۳۱ مه ۲۰۲۶ (۸ تا ۱۰ خرداد ۱۴۰۵) در هتل "شانگری لای" سنگاپور برگزار شد؛ رویدادی که طی دو دهه گذشته به مهم ترین مجمع امنیتی آسیا و یکی از اثرگذارترین نشست های راهبردی جهان تبدیل شده است.

این نشست سالانه به ابتکار "مؤسسه بین المللی مطالعات راهبردی" (IISS) برگزار می شود و هر سال ده ها وزیر دفاع، فرمانده ارشد نظامی، مقام امنیتی، دیپلمات و پژوهشگر برجسته از سراسر جهان را گرد هم می آورد. در سال ۲۰۲۶ نیز بیش از ۴۰ هیئت عالی رتبه از آسیا، اروپا، آمریکای شمالی، اقیانوسیه و خاورمیانه در این رویداد شرکت کردند.

اهمیت "شانگری لا" تنها در تعداد شرکت کنندگان آن نیست، بلکه در جایگاهی است که طی سال ها به عنوان یکی از مهم ترین تریبون های اعلام سیاست های امنیتی جهان به دست آورده است. بسیاری از مواضع راهبردی کشورهای ایالات متحده، چین، ژاپن، هند، استرالیا و نیز کشورهای جنوب شرق آسیا نخستین بار از همین تریبون اعلام شده اند و به همین دلیل رسانه ها و مراکز مطالعاتی جهان، سخنرانی های این نشست را با دقتی مشابه اجلاس های سران دنبال می کنند.

درباره حساس‌ترین مسائل امنیتی جهان به گفت‌وگو می‌پردازند.

جهانی که با سرعتی بی‌سابقه در حال تغییر است

نشست سال ۲۰۲۶ در شرایطی برگزار شد که نظام بین‌الملل با چندین بحران هم‌زمان مواجه است. رقابت روزافزون میان آمریکا و چین، استمرار جنگ اوکراین، تنش‌های خاورمیانه، گسترش توانمندی‌های سایبری، رقابت فضایی، ظهور هوش مصنوعی نظامی و توسعه سامانه‌های خودمختار رزمی، همگی در حال تغییر بنیان‌های سنتی امنیت جهانی هستند. در چنین فضایی، موضوع اصلی نشست امسال «مدیریت تهدیدها علیه ثبات راهبردی» بود؛ مفهومی که در دوران جنگ سرد عمدتاً به بازدارندگی هسته‌ای میان آمریکا و شوروی اشاره داشت، اما امروز ابعاد بسیار پیچیده‌تری پیدا کرده است.

اکنون پرسش اصلی این نیست که کدام کشور موشک‌های بیشتری در اختیار دارد؛ بلکه این است که چگونه هوش مصنوعی، داده‌های عظیم، فناوری‌های فضایی، جنگ سایبری و عملیات شناختی می‌توانند موازنه قدرت را تغییر دهند.

حضور وزیر جنگ آمریکا در این نشست نیز اهمیت موضوع را دوچندان کرد. واشنگتن که آسیا را مهم‌ترین صحنه رقابت ژئوپلیتیکی قرن بیست‌ویکم می‌داند، تلاش دارد اطمینان متحدان خود را حفظ کند و در عین حال پیام بازدارندگی روشنی به رقبای خود ارسال نماید. در مقابل، بسیاری از کشورهای آسیایی نگران آن هستند که تشدید رقابت میان قدرت‌های بزرگ، منطقه را به میدان رویارویی‌های پرهزینه تبدیل کند.

پاکستان و تلاش برای بازتعریف نقش خود در معماری امنیتی آسیا

در میان شرکت‌کنندگان، حضور هیئت پاکستانی و سخنرانی ژنرال "نعمان ذکریا" از اهمیت خاصی برخوردار بود. او نه تنها به نمایندگی از ارتش پاکستان سخن می‌گفت، بلکه در واقع روایت اسلام‌آباد از آینده جنگ، بازدارندگی و ثبات منطقه‌ای را ارائه می‌کرد.

اهمیت این سخنرانی از آن جهت دوچندان بود که پس از بحران نظامی میان هند و پاکستان در سال ۲۰۲۵، برای نخستین بار یکی از فرماندهان ارشد پاکستانی در یک مجمع

اهمیت یکسان برخوردار نیستند. برخی رویدادها صرفاً محل تبادل دیدگاه‌های دانشگاهی هستند و برخی دیگر به صحنه‌ای برای ارسال پیام‌های راهبردی میان قدرت‌های جهانی تبدیل می‌ش

وند. «گفت‌وگوی شانگری‌لا» بدون تردید در زمره دسته دوم قرار می‌گیرد؛ نشست‌هایی که طی بیش از دو دهه گذشته به مهم‌ترین مجمع امنیتی آسیا و یکی از تأثیرگذارترین تریبون‌های راهبردی جهان تبدیل شده است.

در حالی که «کنفرانس امنیتی مونیخ» عمدتاً بازتاب‌دهنده نگرانی‌ها و محاسبات امنیتی اروپا و جهان غرب است، "شانگری‌لا" به مهم‌ترین صحنه گفت‌وگو درباره آینده امنیت آسیا بدل شده است؛ قاره‌ای که امروز مرکز ثقل اقتصاد جهانی، کانون رقابت قدرت‌های بزرگ و یکی از مهم‌ترین میدان‌های شکل‌گیری نظم بین‌المللی آینده محسوب می‌شود.

این نشست از سال ۲۰۰۲ به ابتکار "مؤسسه بین‌المللی مطالعات راهبردی" (IIS) در سنگاپور آغاز به کار کرد. انتخاب سنگاپور نیز تصادفی نبود. این کشور در نقطه اتصال شرق و غرب آسیا قرار دارد و هم‌زمان روابط نزدیک خود با آمریکا، چین، هند، ژاپن و کشورهای جنوب شرق آسیا را حفظ کرده است. برگزارکنندگان امیدوار بودند که این موقعیت ویژه، "شانگری‌لا" را به بستری بی‌طرف برای گفت‌وگوهای امنیتی تبدیل کند؛ هدفی که تا حد زیادی محقق شده است.

در طول دو دهه گذشته، بسیاری از مهم‌ترین پیام‌های امنیتی جهان نخستین بار از تریبون "شانگری‌لا" مطرح شده‌اند. از اعلام راهبرد «چرخش به آسیا» توسط آمریکا گرفته تا هشدارهای چین درباره حضور نظامی واشنگتن در منطقه، افزایش بودجه دفاعی ژاپن، نگرانی‌های کشورهای آسه‌آن درباره دریای جنوبی چین و دیدگاه‌های هند و پاکستان درباره ثبات جنوب آسیا، همگی در مقاطع مختلف در این نشست بازتاب یافته‌اند.

به همین دلیل، "شانگری‌لا" تنها یک کنفرانس عادی نیست؛ بلکه بخشی از سازوکار غیررسمی مدیریت رقابت‌های راهبردی در آسیاست. در اینجا فرماندهان ارتش‌ها، رؤسای ستادهای مشترک، وزرای دفاع، مقامات اطلاعاتی و سیاست‌گذاران ارشد در فضایی نسبتاً غیررسمی اما بسیار جدی،

روایت‌ها را تحریف می‌کنند و زمان تصمیم‌گیری را کوتاه‌تر می‌سازند. در چنین فضایی، کنترل اطلاعات و حفظ یکپارچگی داده‌ها، در کنار موازنه سنتی قدرت نظامی، به یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های ثبات راهبردی تبدیل شده است.

بانوان و آقایان، ثبات راهبردی در جنوب آسیا همچنان تحت تأثیر بازدارندگی هسته‌ای، عدم توازن متعارف، تنش‌های سیاسی پایدار و اختلافات سرزمینی و ایدئولوژیک حل نشده میان هند و پاکستان قرار دارد. با وجود پیچیدگی‌های ناشی از رقابت قدرت‌های بزرگ، چین همچنان یک عامل سازنده و ثبات‌بخش محسوب می‌شود؛ کشوری که در تقویت توازن راهبردی، توسعه ارتباطات منطقه‌ای و گسترش همکاری‌های اقتصادی نقش مهمی را ایفا می‌کند.

درگیری مه ۲۰۲۵ میان هند و پاکستان، نمونه‌ای روشن از توانمندی پاکستان در اجرای عملیات چنددامنه‌ای بود. این موفقیت از طریق هم‌افزایی سه نیروی مسلح، بهره‌گیری یکپارچه از قابلیت‌های سایبری، جنگ الکترونیک، شناسایی و مراقبت اطلاعاتی (ISR)، توانمندی‌های فضایی و همچنین مانور هماهنگ اطلاعاتی که آثار متقابلی را در حوزه‌های مختلف ایجاد می‌کرد، حاصل شد.

پاسخ قاطع پاکستان عملاً این تصور را که در جنوب آسیا هنوز فضایی برای جنگ متعارف وجود دارد، باطل کرد. تحولات پس از این درگیری نیز چشم‌انداز وقوع جنگ متعارف را بیش از پیش محدود ساخته است. با این حال، تداوم روند نظامی‌سازی در هند، همراه با استمرار لفاظی‌های خصمانه و فقدان سازوکارهای مؤثر مدیریت بحران، همچنان ثبات منطقه‌ای را با چالش مواجه می‌سازد. در چنین محیطی، حفظ توازن راهبردی در جنوب آسیا بیش از هر زمان دیگری به کنترل تشدید تنش‌ها و وجود چارچوب‌های مؤثر ارتباطات بحران وابسته است.

بانوان و آقایان، مواجهه با چالش‌های پیچیده ژئوپلیتیکی جهان که با سرعت در حال دگرگونی است، مستلزم عبور از رویکرد صرفاً رقابتی و حرکت به سوی مدیریت مشارکتی مخاطرات در حوزه‌های مختلف است؛ البته در چارچوب پایبندی به هنجارها و قواعد بین‌المللی.

نخست آنکه دولت‌ها باید حکمرانی مسئولانه بر فناوری‌های نوظهور را در اولویت قرار دهند. نوآوری فناورانه نمی‌تواند از مسئولیت اخلاقی و پاسخگویی راهبردی جدا باشد. کشورها

جهانی به تشریح برداشت خود از تحولات جدید امنیتی پرداخت. به همین دلیل، سخنان او را می‌توان فراتر از یک ارائه فنی و در قالب نوعی بیانیه راهبردی پاکستان درباره آینده امنیت منطقه ارزیابی کرد. در ادامه ترجمه کامل فارسی سخنرانی ژنرال **نعمان** ذکر می‌گردد در این کنفرانس تقدیم می‌گردد:

بسم الله الرحمن الرحيم

عالی جنابان، نمایندگان محترم، بانوان و آقایان،

مایه افتخار است که در این جمع ارزشمند از دولتمردان باتجربه، دیپلمات‌ها و متخصصان نظامی از سراسر جهان سخن می‌گویم. از "مؤسسه بین‌المللی مطالعات راهبردی" (IISS) صمیمانه سپاسگزارم که این فرصت را در اختیار من قرار داد تا درباره چالش‌های فزاینده‌ای که فناوری‌های نوظهور، عملیات چنددامنه‌ای و محیط در حال تحول اطلاعاتی برای ثبات راهبردی ایجاد کرده‌اند، دیدگاه‌های خود را مطرح کنم.

بانوان و آقایان، ورود عملیاتی حوزه‌های نوظهور در کنار حوزه‌های سنتی جنگ، چشم‌انداز ثبات راهبردی را به طور قابل توجهی پیچیده‌تر ساخته است. پیشرفت‌های سریع در حوزه هوش مصنوعی، سامانه‌های خودمختار، توانمندی‌های سایبری، فناوری‌های کوانتومی و عملیات چنددامنه‌ای، در حال دگرگون کردن فرآیند تصمیم‌گیری نظامی، ساختارهای فرماندهی و کنترل و ماهیت رقابت‌های راهبردی هستند.

این تحولات، در عین حال که فرصت‌های جدیدی ایجاد می‌کنند، آسیب‌پذیری‌های تازه‌ای نیز به همراه آورده‌اند و خطر محاسبات نادرست، دشواری در انتساب مسئولیت حملات و احتمال تشدید ناخواسته بحران‌ها را افزایش داده‌اند. همزمان با آنکه دولت‌ها، جوامع و زیرساخت‌های حیاتی بیش از پیش به اکوسیستم‌های فناورانه به هم پیوسته وابسته می‌شوند، کاهش قابلیت پیش‌بینی و فشرده‌تر شدن زمان تصمیم‌گیری، ماهیت منازعات میان دولت‌ها و بازدارندگی راهبردی را به شکلی بنیادین تغییر می‌دهد.

عالی جنابان، محیط اطلاعاتی نیز به طور فزاینده‌ای دچار چندپارگی شده است. پلتفرم‌های دیجیتال، محتوای تولیدشده توسط هوش مصنوعی و کارزارهای سازمان‌یافته اطلاعات نادرست، اعتماد عمومی را فرسایش می‌دهند،

چندوجهی عصر جدید نیست. چالش‌هایی که امروز با آن‌ها روبه‌رو هستیم ماهیتی فراملی دارند و در نتیجه به پاسخ‌هایی مبتنی بر همکاری جمعی نیازمندند. ثبات راهبردی صرفاً به توانمندی نظامی محدود نمی‌شود؛ بلکه به میزان تاب‌آوری جوامع نیز وابسته است. کشورها باید مقاومت سایبری خود را افزایش دهند، از زیرساخت‌های حیاتی محافظت کنند، سطح سواد فنی و دیجیتال را ارتقا دهند و اعتبار و کارآمدی نهادهای خود را تقویت کنند.

اعتماد عمومی نیز یک سرمایه راهبردی است. جوامع تاب‌آور بسیار کمتر در معرض دستکاری خارجی و بی‌ثبات‌سازی داخلی از طریق اطلاعات نادرست، قطبی‌سازی اجتماعی و اختلالات فناورانه قرار می‌گیرند. در نهایت، ثبات راهبردی بیش از هر چیز به حکمرانی مسئولانه وابسته است.

فناوری ذاتاً عامل بی‌ثباتی نیست. چالش اصلی در نحوه مدیریت، ادغام و به‌کارگیری این فناوری‌ها نهفته است. قضاوت انسانی، خرد سیاسی و همکاری‌های بین‌المللی در خدمت خیر عمومی، همچنان عناصری غیرقابل جایگزین هستند. ما باید در برابر این وسوسه مقاومت کنیم که هر پیشرفت فناورانه را صرفاً از دریچه رقابت و نظامی‌سازی بنگریم. ثبات راهبردی در واقع حاصل برقراری توازن میان نوآوری و مسئولیت‌پذیری است؛ میان امنیت ملی و ثبات جهانی؛ و میان رقابت راهبردی و بقای جمعی.

اجازه دهید به یاد داشته باشیم که صلح و ثبات هرگز پیامد خودکار پیشرفت فناورانه نبوده‌اند. صلح و ثبات همواره به مسئولیت‌پذیری سیاسی، خویش‌نهادی راهبردی و تعامل مستمر بین‌المللی وابسته بوده‌اند.

از توجه شما سپاسگزارم.

باید برای دستیابی به هنجارهای مورد پذیرش بین‌المللی درباره کاربرد نظامی هوش مصنوعی، سامانه‌های خودمختار، عملیات سایبری و فناوری‌های فضایی همکاری کنند. نظارت انسانی باید همچنان عنصر اصلی تصمیم‌گیری در کاربرد زور باقی بماند؛ به‌ویژه در سامانه‌هایی که دارای پیامدهای راهبردی هستند. اقدامات اعتمادساز، سازوکارهای شفافیت و گفت‌وگوهای فنی میان کشورها برای کاهش سوءبرداشت‌ها و جلوگیری از رقابت‌های تسلیحاتی بی‌ثبات‌کننده ضروری هستند.

دوم آنکه سازوکارهای نهادینه مدیریت بحران و کانال‌های ارتباطات راهبردی باید تقویت شوند. در جهانی که زمان تصمیم‌گیری به‌طور فزاینده‌ای فشرده شده است، ارتباط مستقیم میان دولت‌ها اهمیتی مضاعف پیدا می‌کند. حتی در دوران رقابت‌های ژئوپلیتیکی نیز گفت‌وگو نباید هرگز متوقف شود. تاریخ بارها نشان داده است که ثبات راهبردی تنها از طریق بازدارندگی حفظ نمی‌شود؛ بلکه ارتباط و گفت‌وگو نیز نقشی اساسی در آن دارند.

سوم آنکه کشورها باید برای تدوین قواعد مشترک درباره آزمایش‌های فضایی، ممنوعیت حمله به زیرساخت‌های غیرنظامی و الزامات نظارت انسانی بر سامانه‌های تسلیحاتی خودمختار همکاری کنند.

بانوان و آقایان، هنجارها و قواعد، مانع رقابت نمی‌شوند؛ بلکه مرزهایی تعیین می‌کنند که موجب می‌شود بازدارندگی قابل پیش‌بینی‌تر و قابل محاسبه‌تر شود. حقوق بین‌الملل و نهادهای چندجانبه نیز باید خود را با واقعیت‌های جدید تطبیق دهند. تحول فناورانه با سرعتی بسیار بیشتر از چارچوب‌های حقوقی و نهادی موجود در حال پیشروی است. تقویت همکاری‌های جهانی در حوزه حکمرانی سایبری، توسعه مسئولانه هوش مصنوعی، امنیت فضایی، اخلاق دیجیتال و سلامت فضای اطلاعاتی برای حفظ توازن ژئواستراتژیک ضروری است.

هیچ کشوری، صرف‌نظر از اندازه یا میزان پیشرفت فناورانه، به تنهایی قادر به مدیریت مخاطرات پیچیده و

تیم تحریریه اندیشکده اقبال

تیم تحریریه اندیشکده اقبال، ترکیبی است از دیپلمات‌ها، سیاستمداران، نویسندگان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان دانشگاه‌های معتبر ایران و پاکستان؛ هم‌صدا در اندیشه، متکثر در نگاه.





مقدمه

پاکستان در میانه سال ۲۰۲۶ با نوعی «پیوستار امنیتی» مواجه است که در آن، ارتش از یک سودرگیر جنگی فرسایشی و بی‌نتیجه با گروه‌های مسلح در مناطق قبیله‌ای (به ویژه خیبر پختونخوا و بلوچستان) است و از سوی دیگر، تلاش می‌کند از طریق دیپلماسی فعال با همسایگان و قدرت‌های بزرگ هزینه‌های این جنگ را مدیریت کند. آنچه وضعیت کنونی را از دوره‌های پیشین متمایز می‌سازد، همزمانی سه عامل است: تشدید حملات هواپیماهای بدون سرنشین (پهپاد) توسط گروه‌های مسلح معارض، واکنش زمینی ارتش با تاکتیک‌های پاکسازی گسترده، و تلاش دولت برای نمایش یک سیاست خارجی فعال بدون آنکه بتواند خواست مردم محلی را تأمین کند. بر اساس گزارش‌های تازه نهادهای امنیتی پاکستان، تنها در ۱۱ ماه گذشته دست‌کم ۴۴۴ حمله پهپادی توسط تحریک طالبان پاکستان (TTP) و گروه‌های همسو در شمال وزیرستان و مناطق اطراف انجام شده که به کشته شدن نزدیک به ۴۷۸ نفر از نیروهای امنیتی و غیرنظامیان انجامیده است. در مقابل، ارتش با حملات هوایی و توپخانه‌ای به محل اختفای شورشیان، باعث شده که چندین روستا تخلیه و ده‌ها هزار نفر آواره گردد. این مقاله به تحلیل این پیوستار امنیتی می‌پردازد و

نشان می‌دهد که چگونه تداوم خشونت، خلا مشروعیت سیاسی و فشارهای اقتصادی به افزایش تلفات غیرنظامی، آوارگی جمعیت و رشد ناامنی غذایی دامن زده است و در پایان چشم‌اندازی برای خروج از بحران ارائه می‌دهد.

ماهیت جنگ فرسایشی: از پهپادهای "تحریک طالبان پاکستان" تا پاکسازی‌های ارتش

تحریک طالبان پاکستان که پس از بازگشت طالبان به قدرت در افغانستان در سال ۲۰۲۱ جان تازه‌ای گرفته بود، از سال ۲۰۲۴ به بعد به طور سیستماتیک از پهپادهای تجاری مسلح شده استفاده می‌کند. این پهپادها با قابلیت حمل مواد منفجره، پاسگاه‌های مرزی و کاروان‌های لجستیک ارتش را هدف قرار می‌دهند. گزارش‌های میدانی نشان می‌دهد که "تحریک طالبان پاکستان" با بهره‌گیری از خلأ نظارتی در مناطق کوهستانی مرز پاکستان و افغانستان، تا عمق پنجاه کیلومتری خاک پاکستان نفوذ کرده است. ارتش پاکستان در پاسخ، «عملیات عزم نوین» را از ژانویه ۲۰۲۶ تشدید کرده است. در این عملیات، نیروهای ویژه و جنگنده‌های اف-۱۶ بارها اهداف فرضی "تحریک طالبان پاکستان" را در مناطق بونیر، سوات و دیر بمباران کرده‌اند. اما به دلیل ماهیت چریکی دشمن و پشتیبانی نسبی برخی قبایل از "تحریک طالبان

به مبارزه با "تحریک طالبان پاکستان" استفاده کرده است. در عمل، آمریکا تنها فروش محدود قطعات پهپادهای شناسایی را افزایش داده، اما ورود نظامی مستقیم یا فشار بر طالبان افغانستان را نپذیرفته است.

واقعیت اینست که، گزینه دیپلماسی پاکستان در قبال افغانستان عملاً شکست خورده است. دولت طالبان در کابل بارها درخواست اسلام‌آباد برای تحویل رهبران تحریک طالبان پاکستان را رد کرده و حتی در مواردی (فوریه ۲۰۲۶) اجازه داده تا "تحریک طالبان پاکستان" از خاک افغانستان به پست‌های مرزی پاکستان حمله کند. در واکنش، ارتش پاکستان حملات توپخانه‌ای فرامرزی را افزایش داده است؛ اما این حملات نه تنها منجر به نابودی "تحریک طالبان پاکستان" نشده، بلکه مرز را به خط مقدم آتش تبدیل کرده و هر روز صدها خانواده پاکستانی از مناطق مرزی آواره می‌شوند.

از سوی دیگر، پاکستان سعی کرده از طریق جذب سرمایه گذاری (فاز دوم "کریدور اقتصادی چین و پاکستان" و پروژه معدنی ریکو دیک با مشارکت عربستان) نفوذ نظامی را با بسته نجات اقتصادی توجیه کند. اما حملات مستمر "ارتش آزادی بخش بلوچستان" باعث شده که شرکت‌های چینی بیمه‌نامه‌های خود را افزایش دهند و برخی پیمانکاران پروژه‌های خود را متوقف کنند. به عبارت دیگر، دیپلماسی اقتصادی بدون تأمین امنیت محلی نه تنها شکست می‌خورد بلکه هزینه‌های انسانی را نیز افزایش می‌دهد، زیرا برای حفاظت از سرمایه‌گذاری‌های عظیم انجام شده، نیروهای ارتش باید در مناطق روستایی مستقر شوند که این کار منجر به شعله‌ور شدن درگیری‌ها می‌شود. آنچه از این وضعیت برمی‌آید آن است که دیپلماسی رسمی پاکستان در بهترین حالت توانسته فشارهای آبی را اندکی کاهش دهد، اما نتوانسته به ریشه‌های بحران (که بی‌عدالتی اقتصادی، محرومیت تاریخی و سرکوب سیاسی مردم مناطق قبیله‌ای و بلوچستان است) بپردازد.

هزینه‌های انسانی: فراتر از آمار کشته‌ها

سازمان ملل متحد در ژوئن ۲۰۲۶ اعلام کرد که طی دو سال اخیر بیش از ۲۲۰ هزار نفر از مناطق وزیرستان، باجور و خیبر آواره شده‌اند. اردوگاه‌های موقت در شهرهای پیشاور، کوئته و نوشکی فاقد آب سالم و خدمات بهداشتی ابتدایی هستند.

پاکستان" (که ناشی از بی‌بازاری از نیروهای امنیتی است)، ارتش نتوانسته پیروزی قاطعی به دست آورد.

همزمان با این ناآرامی‌ها در ایالت خیبرپختونخوا، ایالت بلوچستان نیز شاهد افزایش حملات ارتش آزادی‌بخش بلوچستان (BLA) بوده است. در مارس ۲۰۲۶، "ارتش آزادی‌بخش بلوچستان" یک خودروی حامل سرمایه‌گذاران چینی در پروژه "ریکو دیک" را هدف قرار داد که واکنش ارتش را با حملات هوایی در مناطق "ماشکیل" و "پنجگور" به همراه داشت. نکته مهم آنکه "ارتش آزادی‌بخش بلوچستان" نیز مانند "تحریک طالبان پاکستان" از پهپادهای انتحاری استفاده می‌کند و اعلام کرده که توانسته «شبکه تأمین قطعات پهپادی از طریق بندر گوادر» را فراهم کند (اتهامی که دولت پاکستان آن را رد می‌کند).

جنگ فرسایشی در بلوچستان دو ویژگی منحصر به فرد دارد: نخست هدف قرار دادن مستقیم پروژه‌های خارجی (چین، آمریکا و عربستان) که به معنای افزایش ریسک ژئوپلیتیک است؛ دوم بی‌اعتمادی عمیق مردم محلی به ارتش به دلیل سابقه «ناپدید شدن‌های اجباری» فعالان سیاسی. به طوری که حتی پس از بمباران‌های هوایی، مردم از همکاری با نیروهای امنیتی خودداری می‌کنند و این وضعیت، ارتش را ناچار به پاکسازی‌های گسترده و بی‌رویه کرده است. بر اساس اسناد داخلی ارتش که بخش‌هایی از آن به رسانه‌ها درز کرده، در شش ماه اول سال ۲۰۲۶ دست کم ۳۴۴ سرباز و افسر پاکستانی کشته شده‌اند (بالاترین رقم طی یک دهه اخیر). در مقابل، نیروهای دولتی مدعی کشتن ۵۵۰ عضو گروه‌های مسلح شده‌اند، اما ناظران مستقل می‌گویند بیش از نیمی از قربانیان غیرنظامی هستند. این آمار به روشنی نشان می‌دهد که راهبرد صرفاً نظامی به بن‌بست رسیده است.

دیپلماسی موازی؟

ابزاری برای کاهش فشار یا درمان ریشه‌ای؟

در آوریل ۲۰۲۶، پاکستان میزبان دور دوم مذاکرات غیرمستقیم ایران و آمریکا درباره برنامه هسته‌ای و تحریم‌ها بود. دولت پاکستان این رویداد را دستاوردی بزرگ برای دیپلماسی خود معرفی کرد، اما تحلیلگران معتقدند که اسلام‌آباد از این فرصت برای جلب نظر واشنگتن برای کمک

همراه با دیپلماسی بی‌نتیجه و هزینه‌های انسانی فزاینده است. در این حالت، گروه‌های مسلح به دلیل پشتیبانی نسبی محلی و عدم توانایی دولت پاکستان در کنترل مناطق مرزی با افغانستان، توانایی خود را برای حملات پهبادی و انتحاری حفظ می‌کنند و ارتش نیز به بمباران و پاکسازی پایگاه‌های آن‌ها ادامه می‌دهد. نتیجه این سناریو افزایش آوارگان، فروپاشی کامل زیرساخت‌های آموزشی و بهداشتی در مناطق قبایله‌ای و بلوچستان، و تبدیل این مناطق به پایگاه‌های دائمی ناامنی خواهد بود.

سناریوی دوم، تشدید بحران با مداخله خارجی است. در صورت وقوع حمله بزرگ به پروژه‌های چینی یا آمریکایی، امکان دارد یکی از قدرت‌های بزرگ به صورت مستقیم وارد عمل شود که می‌تواند پاکستان را به کانون مناقشه منطقه‌ای تبدیل کند. هرچند این سناریو در کوتاه‌مدت بعید به نظر می‌رسد، اما با توجه به بی‌ثباتی فزاینده، غیرممکن نیست.

سناریوی سوم و مطلوب‌ترین گزینه، گذار از راهبرد نظامی به راهبرد جامعه‌محور است. این سناریو مستلزم آن است که ارتش و دولت بپذیرند نابودی کامل گروه‌هایی همچون "تحریک طالبان پاکستان" یا ارتش آزادی بخش بلوچستان ممکن نیست و باید به سوی مذاکره با واسطه‌های قبایله‌ای (جرگه‌ها) همراه با عفو مشروط و ادغام اقتصادی حرکت کنند. تجربه مناطق سوات در سال‌های گذشته نشان داده که وقتی به مردم محلی شغل، مدرسه و خدمات بهداشتی داده شود، حمایت از گروه‌های مسلح به شدت کاهش می‌یابد. همچنین شفافیت در مورد تلفات غیرنظامیان و جبران خسارت آوارگان می‌تواند تا حدی بی‌اعتمادی تاریخی را کاهش دهد. البته تحقق این سناریو نیازمند اراده سیاسی قوی و فشار جامعه مدنی و نهادهای بین‌المللی بر ارتش پاکستان است (موضوعی که تحقق آن در شرایط کنونی امری دور از ذهن است). آنچه مسلم است این که بدون تغییر اساسی در نگاه حاکمیت به مردم مناطق قبایله‌ای و بلوچستان، پاکستان همچنان در دام جنگی گرفتار خواهد ماند که نه برنده‌ای دارد و نه پایانی برای آن می‌توان متصور بود.

نتیجه‌گیری

تحلیل پیوستار امنیتی پاکستان نشان می‌دهد که مدل

در گزارش کمیساریای عالی پناهندگان آمده است که مرگ و میر کودکان زیر پنج سال در این اردوگاه‌ها نسبت به سال ۲۰۲۴، ۴۰ درصد افزایش یافته است. بمباران‌های هوایی و عملیات زمینی، بسیاری از زمین‌های کشاورزی را در شمال وزیرستان و مناطق قبایل نشین بلوچستان نابود کرده است. ارتش برخی از کانال‌های آبیاری را به بهانه جلوگیری از اختفای شورشیان تخریب کرده؛ در نتیجه، تولید گندم در این مناطق ۷۰ درصد کاهش یافته و قیمت آرد تا ۳ برابر میانگین ملی افزایش یافته است. سازمان جهانی غذا هشدار داده که حدود ۴/۱ میلیون نفر در مناطق جنگی با «وضعیت اضطراری غذایی» دست به گریبانند. فراتر از تلفات جانی و مادی، گزارش محرمانه وزارت بهداشت پاکستان از افزایش ۳۰۰ درصدی موارد اختلال استرس پس از سانحه (PTSD) در میان کودکان مناطق جنگی خبر می‌دهد. مدارس در این مناطق تعطیل شده‌اند و نهادهای امدادی نمی‌توانند به دلیل ناامنی وارد مناطق مذکور شوند. همچنین نرخ خودکشی در میان زنان بلوچ در چند ماه نخست سال ۲۰۲۶ نسبت به مدت مشابه سال قبل ۶۵ درصد افزایش یافته است.

دولت پاکستان با اعمال سانسور شدید، مانع از پوشش گسترده این فاجعه انسانی شده است. چندین خبرنگار محلی در مناطق جنگی بازداشت و تهدید به مرگ شده‌اند. کمیسیون حقوق بشر پاکستان در گزارشی در اول ژوئن ۲۰۲۶ اعلام کرد که «دولت به جای پاسخگویی، به انکار و سرکوب سیستماتیک گزارش‌ها روی آورده است». این سکوت، ضمن محروم کردن مردم از حق آگاهی، هیچ سودی برای کاهش خشونت ندارد. آنچه هزینه‌های انسانی را به یک تراژدی تمام عیار تبدیل می‌کند، فقدان هرگونه چشم‌انداز روشن برای بازگشت آوارگان یا جبران خسارت‌هاست؛ به گونه‌ای که بسیاری از ساکنان مناطق جنگی خود را شهروند درجه دوم کشوری می‌دانند که ارزشی برای جان و مال آن‌ها قائل نیست.

چشم‌انداز آینده

با ادامه روند کنونی، پاکستان در بازه زمانی پنج ساله آینده با سه سناریوی محتمل روبروست. سناریوی نخست، تداوم وضع موجود یعنی جنگ فرسایشی

نظامی-دیپلماتیک فعلی نه تنها امنیت را بازنگردانده، بلکه هزینه‌های انسانی را به شکل بی‌سابقه‌ای افزایش داده است. ارتش با اتکا به بمباران و پاکسازی، هر روز مشروعیت خود را نزد مردم محلی بیش از پیش از دست می‌دهد و این خلأ مشروعیت، اصلی‌ترین متحد گروه‌های مسلح است. در سوی دیگر، دیپلماسی رسمی (چه با افغانستان و چه با قدرت‌های جهانی) نتوانسته مانع تداوم کمک‌های عقب‌مانده به شورشیان شود یا موجب اعتماد و ترغیب سرمایه‌گذاران خارجی گردد. آمار تلفات رو به رشد، آوارگی بیش از ۲۰۰ هزار نفر، افزایش گرسنگی و بحران روانی در میان کودکان و زنان، همه حاکی از آن است که وضعیت کنونی نه پایدار و نه قابل دفاع است. برای خروج از این بن‌بست، ضروری است که رویکرد امنیتی پاکستان از بعد نظامی به ابعاد غیرنظامی تغییر یابد؛ دولت پاکستان با انجام اقداماتی همچون گسترش خدمات پایه در مناطق قبیله‌ای و بلوچستان، مذاکره مستقیم با شوراهای قبایل، و شفافیت کامل در مورد هزینه‌های انسانی جنگ می‌تواند از شدت بحران بکاهد و در عین حال موجب کاهش نارضایتی مردم مناطق ذکرشده گردد. در غیاب چنین تحولی، پاکستان همچنان گرفتار یک «جنگ فرسایشی ابدی» خواهد ماند که در آن هر روز ده‌ها نفر کشته می‌شوند و میلیون‌ها نفر آواره می‌گردند. هزینه این بن‌بست را مردم عادی می‌پردازند؛ همان مردم ساکن دره‌های وزیرستان و دشت‌های بلوچستان که نامشان هرگز در قطعنامه‌های سازمان ملل نمی‌آید.

تیم تحریریه اندیشکده اقبال

تیم تحریریه اندیشکده اقبال، ترکیبی است از دیپلمات‌ها، سیاستمداران، نویسندگان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان دانشگاه‌های معتبر ایران و پاکستان؛ هم‌صدا در اندیشه، متکثر در نگاه.



ده سال است از صاحبان قدرت در پاکستان یک سؤال می‌پرسم؛ این پاسخی است که همیشه می‌شنوم نوشته طلحه احد، ترجمه به فارسی توسط تیم تحریریه



ما فقط در برابر دشمن متحد می‌شویم توانایی پاکستان برای اقدام جمعی یک افسانه نیست، این ظرفیت واقعاً وجود دارد و هرگاه تهدیدی خارجی ظاهر شود، به صورت خودکار این مکانیسم فعال می‌شود. اما پرسش اصلی این است که آیا پاکستان می‌تواند بدون وجود یک دشمن خارجی نیز حول یک هدف ملی مشترک متحد بماند؟ کشورهایمانند مالزی، سنگاپور و چین توانستند طی چند دهه خود را متحول کنند، زیرا توسعه را نه یک پروژه انتخاباتی، بلکه یک مأموریت حیاتی و وجودی تلقی کردند. در تمامی این کشورها، راهبردهای بلندمدت از نوسانات سیاسی کوتاه‌مدت مصون نگه داشته شدند. رهبران سیاسی تصمیم به ساخت آینده کشور کردند و در این زمینه سرمایه‌گذاری‌های فراوانی انجام دادند؛ در همین راستا، نهادهایی ساختند که فراتر از عمر دولت‌ها دوام بیاورند. ولی پاکستان حداقل به شکل جدی در این زمینه سرمایه‌گذاری نکرده است.

هیچ‌کس درباره مسائل واقعی صحبت نمی‌کند در جریان انتخابات عمومی سال ۲۰۲۴، با شخصیت‌های برجسته‌ای همچون "بلاول بوتوزرداری"، "شهباز شریف"، "انوارالحق کاکر"، "سراج‌الحق" و بسیاری دیگر از سیاستمداران ارشد پاکستان مصاحبه کردم و از همه آنها یک سؤال پرسیدم: "اگر به قدرت برسید، چگونه وضعیت کشور را

یک سال پیش، رویارویی نظامی پاکستان و هند پدیده‌ای را به نمایش گذاشت که در پاکستان کمتر شاهد آن هستیم: وحدت ملی. در آن مقطع، کشور شاهد یک واکنش هماهنگ، یک صدا و یک جهت‌گیری مشترک بود؛ اراده‌ای جمعی که در برابر فشارهای اعمال شده استوار ماند. نمونه‌ای دیگر ولی در مقیاسی کوچک‌تر از همین وضعیت را نیز در مسابقات کریکت میان پاکستان و هند مشاهده می‌کنیم؛ زمانی که میلیون‌ها پاکستانی با احساس و هدفی مشترک گرد هم می‌آیند، اما به محض پایان بحران یا مسابقه، این همبستگی فرو می‌پاشد.

در ورای این الگوی پرسش اساسی نهفته است؛ پرسشی که طی ده سال گذشته بارها در پادکست خود و در گفت‌وگوهای خصوصی مطرح کرده‌ام. این سؤال را از افراد حاضر در راهروهای قدرت، فرماندهان نظامی، لایه‌های مختلف ساختار حاکمیتی پاکستان و رهبران اقتصادی کشور پرسیده‌ام. از چهار نخست‌وزیر، چندین ژنرال، مدیران عامل شرکت‌های بزرگ و شخصیت‌های بانفوذ همین سؤال را پرسیده‌ام؛ چه در برابر دوربین و چه پشت درهای بسته:

"چگونه می‌توان پاکستان را اصلاح کرد؟"

پاسخ تقریباً همیشه یکسان بوده است، همه مشکلات را می‌شناسند. بسیاری حتی راه‌حل‌ها را نیز می‌دانند، پس چرا پس از یک دهه گفت‌وگو، هنوز هیچ چیز تغییر نکرده است؟

تغییر خواهید داد؟

متأسفانه بایستی بگویم که تقریباً همه پاسخ‌ها نسخه‌های متفاوتی از «هیچ» بودند. اسناد انتخاباتی و مانیفست‌ها تنها به عنوان ابزارهای تبلیغاتی مورد استفاده قرار گرفتند و پس از انتخابات به فراموشی سپرده شدند. شعارها جایگزین برنامه‌ها شدند و هیچ‌یک از آنان نگفت: «این مشکل کشور است؛ این برنامه من برای حل آن است؛ و این معیارهایی است که ۳ سال بعد بر اساس آن می‌توانید عملکرد مرا ارزیابی کنید.» مشکل زمانی جدی‌تر می‌شود که رسانه‌ها نیز پس از انتخابات کمتر به سراغ این وعده‌ها می‌روند و تقریباً هیچ‌کس نمی‌پرسد: «شما چنین وعده‌ای داده بودید؛ پس چه شد؟» جالب آنکه همین سیاستمداران هنگامی که از قدرت خارج می‌شوند، دقیق‌ترین و منطقی‌ترین تحلیل‌ها را ارائه می‌دهند. آن‌ها به خوبی می‌دانند چه باید کرد، اما فراموش می‌کنند که خود نیز زمانی فرصت انجام آن را داشته‌اند.

یک سیاستمدار، دو چهره

نسخه‌ای از سیاستمداران پاکستانی وجود دارد که مردم آن را در تلویزیون می‌بینند و نسخه‌ای دیگر که در زندگی واقعی مشاهده می‌شود. رقبای سیاسی که شب‌ها در برنامه‌های تلویزیونی با یکدیگر درگیر هستند، اغلب عصر همان روز در کافه‌های اسلام‌آباد کنار یکدیگر نشسته‌اند؛ خندان، آرام و بی‌دغدغ، بخش قابل توجهی از این نزاع‌های سیاسی در واقع نوعی نمایش است، اما نکته مهم‌تر اینجاست که وقتی دوربین‌ها خاموش می‌شوند، تصویر متفاوتی نمایان می‌شود.

بسیاری از سیاستمداران ارشد کشور افرادی باهوش، فارغ التحصیل دانشگاه‌های معتبر بین‌المللی و مدیران موفق کسب‌وکارهای خصوصی هستند. آن‌ها مشکلات کشور را کاملاً درک می‌کنند و حتی می‌توانند تحلیلی منسجم از راه حل‌های مورد نیاز را ارائه دهند. نکته نگران‌کننده در اینجاست که چگونه فردی می‌تواند یک شرکت خصوصی را به نحو موفقیت‌آمیزی اداره کند، دقیقاً ریشه مشکلات کشور را می‌داند و آگاه است که کشور به چه اصلاحاتی نیاز دارد، ولی قادر به حل این مشکلات نیست. پس گره کور این قضیه کجاست؟

پاسخ به این پرسش در ندانستن نیست، در نتیجه تنها سه احتمال باقی می‌ماند:

- آن‌ها واقعاً تمایلی به اصلاح وضع موجود ندارند، زیرا می‌توانند با همین ناکارآمدی موجود کنار بیایند،

- ساختار نظام سیاسی به گونه‌ای طراحی شده که حتی افراد توانمند را نیز پیش از اقدام مؤثر فرسوده می‌کند،
- هزینه تصمیمات دشوار بیش از آن چیزی است که آن‌ها حاضر به پرداخت آن باشند.

مسئله کمبود افراد توانمند نیست

پاکستان بارها نسخه ورود افراد «تکنوکرات‌ها» به چرخه مدیریت کشور را آزموده است، مدیران ارشد سازمان‌های بین‌المللی، کارشناسان بانک‌های توسعه‌ای و متخصصان حرفه‌ای به ساختار حکمرانی کشور وارد شدند، زیرا تصور می‌شد مشکل اصلی کمبود توانایی‌های علمی و مدیریتی است. اما نتایج تقریباً همیشه مشابه بود: آن‌ها یا ظرف چند ماه وارد گردونه بازی‌های سیاسی شدند، یا ساختار را غیرقابل نفوذ می‌دیدند و یا از سیستم خارج شدند. نتیجه آنکه سیستم تغییر نکرد، بلکه افراد توسط سیستم تغییر یافتند. واقعیت این است که پاکستان هرگز کمبود نیروهای شایسته و توانمند نداشته است، بلکه مشکل اصلی در فقدان ساختاری است که به این افراد اجازه کار بدهد تا آن‌ها توانمندی‌های خود را به منصف ظهور برسانند.

مشکل فقط سیاستمداران نیستند؛

ما نیز بخشی از مسئله‌ایم

در بسیاری از تحلیل‌ها، تمام تقصیرها متوجه نخبگان سیاسی می‌شود و هیچ نقدی به جامعه و ساختار آن وارد نمی‌شود.

اما واقعیت امر این نیست، پاکستان یکی از قطبی‌ترین جوامع منطقه همراه با شکاف‌های عظیم اجتماعی - سیاسی است، و گسترش رسانه‌های دیجیتال نه تنها به گفت‌وگوی عقلانی‌تر منجر نشده، بلکه عمق شکاف‌ها را نیز بیشتر کرده است، بازار سیاست در پاکستان به سیاستمدارانی پاداش نمی‌دهد که درباره سیاست‌گذاری عمومی سخن بگویند، در عوض، کسانی موفق‌ترند که بر هویت، خشم و احساسات جمعی سوار شوند. این واقعیت، امری تصادفی نیست، بلکه بازتاب مستقیم مطالبات بخش مهمی از جامعه است. بخش قابل توجهی از رأی‌دهندگان پاکستانی هرگز آموزش‌های رسمی کافی ندیده‌اند و طبیعتاً برای ارزیابی برنامه‌های سیاسی آمادگی لازم را ندارند. در بسیاری از مناطق روستایی، رأی‌دادن بر اساس شبکه‌های نفوذ محلی همچون قبیله... انجام می‌شود، نه بر اساس سیاست‌ها و برنامه‌ها، بنابراین سیاست مبتنی بر حل مسئله، در شرایطی که زیرساخت‌های آن وجود ندارد، نمی‌تواند شکل بگیرد. اما ما بمب اتم ساختیم...

پنجره فرصت در حال بسته شدن است

در عصری که هوش مصنوعی و تحول دیجیتال با سرعتی بی سابقه در حال پیشرفت هستند، فرصت اصلاحات ساختاری با سرعتی بیشتر از آنچه سیاست‌گذاران تصور می‌کنند در حال از بین رفتن است. کشورهای طی دهه آینده سرمایه‌گذاری‌های اساسی در زیرساخت‌های خود انجام ندهند، سه دهه بعدی را صرف جبران عقب‌ماندگی خواهند کرد. پاکستان در حال از دست دادن زمانی است که گمان می‌کند هنوز در اختیار دارد. هدف مورد نظر ما نیز چندان بزرگ نیست، پاکستان نیازی ندارد به یک ابرقدرت تبدیل شود، تنها باید کشوری گردد که در آن:

یک زن فقیر بتواند به دولت اعتماد کند، پلیس کارآمد باشد، نهادهای اداری وظایف خود را انجام دهند و ثبات سیاسی-اقتصادی یک آرزو نباشد.

در بسیاری از کشورها این خواسته‌ها بدیهی هستند؛ اما در پاکستان گویی در حکم درخواست رسیدن به ماه محسوب می‌شوند. هر دوره انتخاباتی که بدون اصلاحات ساختاری سپری می‌شود، صرفاً ائتلاف زمان نیست؛ بلکه به معنای انباشت کسری در سرمایه‌گذاری، اعتماد عمومی و فرصت‌های توسعه است.

پرسش نهایی

ده سال است که یک سؤال را تکرار می‌کنم، پاسخی که دریافت می‌کنم نیز تغییر چندانی نکرده‌اند، ما بیماری را می‌شناسیم، همیشه هم می‌شناخته‌ایم، اما پرسش دشوارتر این است:

آیا کسی در ساختار قدرت پاکستان واقعاً حاضر است هزینه درمان این بیماری را بپردازد؟

هر بحث جدی درباره ناکارآمدی ساختاری پاکستان با یک استدلال مهم مواجه می‌شود: پاکستان توانست برنامه هسته‌ای خود را توسعه دهد. در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، به رغم فشارهای شدید خارجی، تحریم‌ها و محدودیت‌های شدید علمی و صنعتی، پاکستان یکی از پیچیده‌ترین پروژه‌های دولتی جهان در میان کشورهای در حال توسعه را به سرانجام رساند. پیش‌نیازهای انجام این پروژه عبارت بودند از: تداوم چند دهه ثبات راهبردی، تداوم نهادی، اجماع سیاسی و مصونیت از رقابت‌های روزمره سیاسی بود. این تجربه نشان داد که پاکستان از نظر توانایی ملی، ظرفیت انجام پروژه‌های دشوار و بلندمدت را دارد. پس پرسش این است: چرا این الگو هرگز برای نهادهای غیرنظامی تکرار نشد؟

در پاسخ بایستی گفت که توسعه برنامه هسته‌ای از اجماعی فراتر از رقابت‌های سیاسی معمول برخوردار بود و چون مربوط به حوزه امنیت ملی بود، همه جریان‌های سیاسی درباره آن اتفاق نظر داشتند، چالش امروز این است که آیا پاکستان می‌تواند اجماعی مشابه را درباره موضوعاتی همچون حاکمیت قانون، آموزش ابتدایی، اصلاح نظام اداری و حکمرانی محلی ایجاد کند یا نه؟

اگر همین مدل را برای توسعه به کار بگیریم چه می‌شود؟ تصور کنید نهادی مستقل از سیاست‌ورزی‌های روزمره تشکیل شود و تنها مأموریت آن حل مشکلات ساختاری زیر در کشور باشد: دیجیتالی‌سازی دولت، اصلاح ساختار پلیس، حکمرانی محلی، آموزش زیرساخت‌های پایه و یک اصل بنیادیندیگر: "فارغ از اینکه چه دولتی بر سرکار باشد؛ این نهاد باید بدون وقفه به کار خود ادامه دهد." این اهداف جاه‌طلبانه نیستند؛ بلکه حداقل‌های لازم برای عملکرد یک دولت مدرن هستند. شوربختانه، چنین خواسته‌هایی در فضای سیاسی امروز پاکستان «رادیکال» به نظر می‌رسند، و این خود نشانه وجود یک بیماری ساختاری مزمن در کشور است.

طلحه احد



طلحه احد روزنامه‌نگار و فعال حوزه رسانه و بنیان‌گذار مؤسسه رسانه‌ای سنتروم مدیا (TCM) است. او میزبان «پادکست طلحه احد» بوده و در طول بیش از ده سال فعالیت حرفه‌ای خود، با نخست‌وزیران پاکستان و ده‌ها تن از چهره‌های برجسته سیاسی، نظامی و اقتصادی این کشور به گفت‌وگو نشست است. فعالیت رسانه‌ای او عمدتاً بر بررسی مسائل حکمرانی، سیاست‌گذاری عمومی و چالش‌های ساختاری پاکستان متمرکز بوده است.

قرارداد راداری آمریکا و پاکستان؛ مانور راهبردی واشنگتن میان اسلام‌آباد و دهلی نو

نوشته تیم تحریریه



مقدمه

در دسامبر ۲۰۲۵، وزارت خارجه ایالات متحده دو بسته بزرگ قرارداد نظامی با پاکستان را نهایی کرد که ارزش کلی آنها از مرز ۱۰۱۷ میلیارد دلار فراتر می‌رود. هسته اصلی این توافق ها، ارتقا و پشتیبانی بلندمدت از رادارهای جنگنده‌های اف-۱۶ نیروی هوایی پاکستان است. قرارداد نخست به ارزش ۴۸۸ میلیون دلار به صورت «قیمت ثابت - تحویل نامحدود» توسط شرکت "نورتروپ گرامن" برای نگهداری رادارهای مدل "APG-۶۶" و "APG-۶۸" منعقد شده و تا مارس ۲۰۳۶ معتبر است. قرارداد دوم به ارزش ۶۸۶ میلیون دلار که کمی پیش‌تر به کنگره آمریکا اعلام گردید، شامل ارتقای سامانه‌های جنگ الکترونیک، نرم‌افزارهای ماموریتی، لینک ارتباطی امن (لینک-۱۶)، سامانه‌های ناوبری و همچنین تأمین قطعات یدکی و آموزش خلبانان و تکنسین‌ها است. این قراردادها در نگاه اول، اقدامی فنی و حمایتی به نظر می‌رسند، اما در تحلیل نهایی، حامل پیام‌های راهبردی مهمی برای موازنه قدرت در جنوب آسیا، مناسبات واشنگتن - دهلی نو و آینده اتحاد استراتژیک پاکستان با غرب هستند. هدف این مقاله، بررسی ابعاد فنی، سیاسی و آینده‌پژوهانه این توافق و تفسیر منطق پنهان آمریکا در امضای آن علی‌رغم مخالفت‌های سنتی هند

است.

زمینه‌های تاریخی و نظامی همکاری آمریکا و پاکستان

روابط نظامی آمریکا و پاکستان همواره با فراز و نشیب‌های زیادی همراه بوده است. از دهه ۱۹۸۰ که پاکستان به عنوان متحد راهبردی واشنگتن در برابر شوروی در افغانستان ظاهر شد، رادارهای جنگنده‌های اف-۱۶ به نماد این همکاری تبدیل گردیدند. اولین محموله رادارهای اف-۱۶ در سال ۱۹۸۲ به پاکستان تحویل داده شد و از آن زمان تاکنون، نیروی هوایی پاکستان بیش از ۸۰ فروند از این رادارها را در مدل‌های مختلف دریافت کرده است.

اما با پایان جنگ سرد و به ویژه پس از آزمایش‌های هسته‌ای پاکستان در ۱۹۹۸ و همچنین تعلیق همکاری‌های نظامی در دوره پس از ۱۱ سپتامبر، روابط دو کشور دچار افت معناداری شد. با این وجود، رادارهای جنگنده‌های اف-۱۶ همیشه به عنوان یک «نیروی بازدارنده قابل اتکا» در برابر برتری هوایی هند در قلب دکترین دفاعی پاکستان باقی مانده‌اند. اکنون پس از چند سال تیرگی روابط در دوران نخست‌وزیری عمران خان (۲۰۱۸ تا ۲۰۲۲) و اتهامات متقابل درباره دخالت در امور داخلی یکدیگر و افغانستان، به نظر می‌رسد واشنگتن تلاش می‌کند از طریق بسته‌های پشتیبانی فنی، سطح قابل قبولی از تعامل نظامی با اسلام‌آباد را حفظ کند.

این کشور در منطقه است)، راتیره کند. دهلی نو به طور سنتی با هرگونه ارتقای توان رزمی پاکستان مخالف بوده و بارها مخالفت خود را با درخواست‌های اسلام‌آباد برای خرید رادارهای اف-۱۶ ابراز کرده است. اما تحلیلگران ارشد پنتاگون سه دلیل کلیدی برای این اقدام آمریکا ارائه می‌دهند: نخستین عامل، «جلوگیری از خروج کامل پاکستان از مدار غرب» می‌باشد. پاکستان کشوری با ۲۴۰ میلیون جمعیت، دارای زرادخانه هسته‌ای عظیم و در همسایگی مستقیم چین و ایران است. اگر واشنگتن بنا به هر دلیلی پشتیبانی فنی از هواپیماهای اف-۱۶ را قطع کند، اسلام‌آباد چاره‌ای جز روی آوردن به پکن برای تعمیر و نگهداری این جنگنده‌ها نخواهد داشت. چنین اقدامی نه تنها فناوری حساس آمریکا در معرض کپی برداری چین قرار می‌گیرد، بلکه پاکستان را بیش از پیش به محور چین - روسیه نزدیک‌تر می‌کند.

عامل دوم، «نیاز واشنگتن به همکاری اطلاعاتی و ضد تروریسم» است. اگرچه آمریکا از افغانستان خارج شده، اما نظارت بر گروه‌هایی مانند "داعش-خراسان"، "تحریک طالبان پاکستان" (TTP) و القاعده همچنان نیازمند پروازهای شناسایی و تبادل اطلاعاتی با نیروی هوایی پاکستان است. رادارهای به روز شده این هماهنگی را ممکن می‌کنند. بالاخره عامل سوم، «مدیریت منازعه مهارشده پاکستان با هند» است. آمریکا نمی‌خواهد دهلی نو به قدری قدرتمند شود که دیگر نیازی به میانجی‌گری واشنگتن در مناقشات منطقه‌ای (مانند کشمیر) نباشد. حفظ سطح مشخصی از توان بازدارندگی پاکستان، به هند این پیام را مخابره می‌کند که تنها راه حفظ آرامش در جنوب آسیا، همکاری با آمریکاست.

محاسبات پاکستان: دو چرخه سواری بر لبه پرتگاه

اسلام‌آباد از دیرباز به طرز ماهرانه‌ای در میانه رقابت دو قدرت بزرگ (چین و آمریکا) بازی کرده است. اما در شرایط کنونی، پاکستان بیش از هر زمان دیگری به این قراردادها نیاز دارد. نیروی هوایی پاکستان با دو مشکل اساسی روبروست: از یک سو، ناوگان اف-۱۶ به دلیل تحریم‌های ادواری و کمبود قطعات، آمادگی عملیاتی پایینی دارد. از سوی دیگر، جنگنده‌های چینی "جی اف-۱۷ تاندر" و "جی-۱۰ سی" از نظر کیفیت سامانه‌های جنگ الکترونیک و یکپارچگی با استانداردهای ناتو به پای رادارهای جنگنده‌های اف-۱۶ نمی‌رسند.

این رویکرد نه تنها از فروپاشی کامل نفوذ آمریکا در پاکستان جلوگیری می‌کند، بلکه مانع آن می‌شود که پاکستان برای نگهداری ناوگان هوایی خود خود با چالش‌های فلج‌کننده مواجه شود و مجبور گردد به چین یا روسیه روی آورد.

محتوای فنی قرارداد و اهمیت آن برای آمادگی رزمی پاکستان

قرارداد نخست که به امضای نورتروپ گرامن رسیده، بخشی از یک قرارداد گسترده با بیش از ۲۰ کشور از جمله ترکیه، مصر، عربستان و اردن است. اما ارزش آن برای پاکستان در این است که رادارهای "APG-۶۶" و "APG-۶۸" که قلب حسگری اف-۱۶های قدیمی‌تر پاکستان به شمار می‌روند، با قطعات اصلی و مهندسی معتبر آمریکایی بازسازی و به روزرسانی می‌شوند.

رادار "APG-۶۸" (نسخه بهبود یافته APG-۶۶) قابلیت ردیابی همزمان چند هدف، رهگیری در برد بیش از ۱۰۰ کیلومتر و حالت نقشه برداری از زمین با وضوح بالا را دارد. بدون پشتیبانی مداوم، این رادارها به دلیل نبود قطعات و دانش فنی به سرعت از مدار خارج می‌شوند. در سوی دیگر، قرارداد دوم که شامل نصب لینک-۱۶ و ارتقای سیستم‌های جنگ الکترونیک است، رادارهای جنگنده‌های اف-۱۶ پاکستان را قادر می‌سازد در یک شبکه داده تاکتیکی با جنگنده‌های ترکیه، ناتو و حتی عربستان هماهنگ شوند. این موضوع به ویژه برای عملیات‌های مشترک احتمالی در خلیج فارس یا عملیات ضد تروریسم در مرز افغانستان اهمیت دارد. همچنین ارتقای نرم‌افزارهای ماموریتی به خلبانان پاکستانی اجازه می‌دهد از مهمات هوشمند باقی مانده از دوران کمک‌های نظامی پیشین استفاده کنند. به طور خلاصه، بدون این قراردادها، سطح آمادگی ناوگان اف-۱۶ پاکستان ظرف پنج تا هفت سال آینده به نحو بارزی افت خواهد کرد. در نتیجه، واشنگتن با امضای این توافق، عملاً از ازکارافتادگی یک بازوی بازدارنده کلیدی خود در جنوب آسیا جلوگیری کرده است.

انگیزه‌های راهبردی آمریکا

در نگاه نخست، منطقی به نظر نمی‌رسد که آمریکا با این قرارداد، روابط خود با هند (که اکنون شریک راهبردی اصلی

بزرگ تسلیحاتی خود با فرانسه (نیروگاه هسته‌ای و جنگنده های رافال) و آمریکا (موتور جت برای جنگنده بومی TEJAS MK-۲ و سیستم‌های پدافندی) را نهایی کند. بنابراین، برتری کیفی و عددی هند در رقابت هوایی جنوب آسیا نه تنها تضعیف نشده، بلکه با اطمینان بیشتری تداوم یافته است. تنها تغییری که رخ داده، افزایش «هزینه بازدارندگی» برای هند است؛ یعنی هند برای غلبه بر رادارهای اف-۱۶ به روز شده پاکستان، باید منابع بیشتری به جنگنده‌های خود اختصاص دهد. این همان نقطه‌ای است که واشنگتن با مهار آن، هم اسلام‌آباد را راضی نگه می‌دارد و هم از ایجاد حس قدرت شدید در دهلی نو جلوگیری می‌کند.

چشم‌انداز آینده

با نگاه به افق دهه ۲۰۳۰، می‌توان دریافت که رادارهای اف-۱۶ پاکستان حداکثر تا یک دهه دیگر به پایان عمر عملیاتی خود نزدیک می‌شوند و قرارداد راداری حاضر تنها در حکم یک مسکن موقتی است. با عنایت به موارد ذکر شده، سه سناریو محتمل برای آینده وجود دارد: سناریوی نخست، تداوم وضعیت موجود (محتمل‌ترین گزینه) است که در آن پاکستان به صورت ترکیبی از ناوگان راداری اف-۱۶ بازسازی شده و جنگنده‌های چینی "جی-۱۰" و "جی-۱۷" بلوک ۳ استفاده می‌کند. در این سناریو، آمریکا هر چند سال یک بار بسته‌های پشتیبانی محدودی را تصویب می‌کند، اما هرگز اجازه فروش اف-۱۶ جدید یا موشک‌های دوربرد را نمی‌دهد. سناریوی دوم، خروج تدریجی آمریکا از حوزه تسلیحاتی پاکستان است. اگر روابط واشنگتن با دهلی نو به سطح یک اتحاد دفاعی کامل (مشابه ناتو) برسد، پنتاگون ممکن است دیگر نیازی به خشنود نگه داشتن اسلام‌آباد احساس نکند و حتی قراردادهای پشتیبانی فنی را قطع کند. در آن صورت، پاکستان چاره‌ای جز مهندسی معکوس یا خرید سامانه‌های راداری چینی برای نصب روی باقیمانده رادارهای اف-۱۶ را ندارد که کاری پیچیده و هزینه‌بر است.

سناریوی سوم، فشار پاکستان به غرب از طریق بحران‌سازی در افغانستان یا کشمیر برای دریافت امتیازهای بیشتر است. اگر اسلام‌آباد تهدید کند که کنترل گذرگاه‌های هوایی و زمینی مورد استفاده آمریکا در افغانستان را می‌بندد، ممکن است واشنگتن برای جلوگیری از این کار، برخی محدودیت‌های

بنابراین، ارتقای راداری و نصب لینک-۱۶ بر روی آنها برای پاکستان یک «ضرورت حیاتی» است؛ زیرا تنها با این قابلیت‌ها می‌تواند در رزمایش‌های بین‌المللی (مانند رزمایش «شاهین» با ترکیه یا «سازش» با عربستان) شرکت مؤثر داشته باشد و بازدارندگی خود را در برابر برتری هوایی هند حفظ کند.

افزون بر این، دریافت این فناوری‌ها گرچه قدرت تهاجمی پاکستان را به طرز چشمگیری افزایش نمی‌دهد (زیرا موشک‌های دوربرد "AIM-۱۲۰C-۸/۷" در این بسته گنجانده نشده و رادار AESA نیز از دایره این کمک‌ها خارج است)، اما به اسلام‌آباد اجازه می‌دهد تا قدرت عملیاتی خود را حفظ نموده و تا پایان دهه ۲۰۳۰ ناوگان فعلی را سرپا نگه دارد. پاکستان با هوشمندی تمام، در چند سال اخیر روابط دفاعی خود را با چین در برخی حوزه‌ها (مانند خرید جنگنده‌های جی-۱۰ اسی و همکاری در توسعه زیردریایی‌ها) توسعه داده و همزمان از آمریکا پشتیبانی فنی می‌گیرد. به احتمال زیاد، پاکستان قادر خواهد بود که این «چندجانبه‌گرایی دفاعی» را تا مدت‌ها ادامه دهد.

واکنش هند و پیامدهای موازنه منطقه‌ای

در ابتدا، دهلی نو واکنش رسمی تندی نسبت به این قرارداد نشان نداد، اما دیپلمات‌های هندی در گفت‌وگوهای خصوصی با مقامات آمریکایی نارضایتی خود را از این مسئله ابراز داشته‌اند. منافع هند ایجاب می‌کند که پاکستان هرگز نتواند به فناوری‌های حساسی دست یابد که توان عملیاتی رادارهای جنگنده‌های "اف-۱۶" را به سطح جنگنده‌های رافال یا سوخو-۳۰ برساند. اما در این قرارداد، دو خط قرمز اصلی حفظ شده است: نخست، خبری از رادارهای آرایه فازی فعال (AESA) (که قابلیت رهگیری اهداف پنهانکار و دوربرد را چند برابر می‌کند) نیست. دوم، موشک‌های (AIM-۱۲۰C-۸/۷) که برد بیش از ۱۶۰ کیلومتر دارند و می‌توانند جت‌های هندی را از پشت مرز هدف قرار دهند، در فهرست فروش قرار ندارند. به گفته منابع آگاه، آمریکا به هند تضمین داده که نسخه قدیمی‌تر (AIM-۱۲۰C-۵) نیز تنها برای دفاع نقطه‌ای پاکستان و در شمار محدود تأمین می‌شود.

در مقابل، هند در ماه‌های اخیر موفق شده قراردادهای

فنی راکاهش دهد. با این حال، با توجه به خروج کامل آمریکا از افغانستان در ۲۰۲۱، این اهرم پاکستان بسیار تضعیف شده است. در جمع‌بندی، می‌توان گفت که محتمل‌ترین مسیر، ادامه وضعیت شکننده موجود است: قراردادهای کوچک و گسسته پشتیبانی که هر بار با مخالفت لابی هند و نیز مخالفت نمادین کنگره همراه می‌شود، اما نهایی می‌گردد. برای پاکستان، این بهترین چیزی است که می‌تواند در شرایط اضطراری به دست آورد؛ چراکه در دنیای دوقطبی نوظهور (آمریکا و متحدان غربی در برابر چین و روسیه)، اسلام‌آباد دیگر آن «اهمیت ضروری» سابق را برای آمریکا ندارد و باید با دستاوردهای حداقلی قانع باشد.

نتیجه‌گیری

قرارداد ارتقای رادارهای جنگنده‌های اف-۱۶ را نمی‌توان نه «پیروزی کامل دیپلماتیک پاکستان» دانست و نه «خنجر از پشت به هند». این توافق در واقع بازتابی از واقع‌بینی محض آمریکا در قبال مسائل منطقه‌ای است که دیگر قطب‌بندی ساده «متحد در برابر دشمن» در آن کار نمی‌کند. واشنگتن به خوبی دریافته که پاکستان هرگز دست از نزدیکی به چین برنخواهد داشت، اما می‌توان حداقل مانع از وابستگی کامل اسلام‌آباد به پکن شد. از سوی دیگر، هند نیز چنان قدرتی یافته که دیگر نگران چند قرارداد پشتیبانی فنی نباشد. به عبارت روشن‌تر، این قراردادها در حکم دادن اکسیژن به ناوگانی هستند که نفس‌های آخر خود را می‌کشید؛ و در عین حال این قراردادها نه یک جهش تکنولوژیک، بلکه اقدامی برای جلوگیری از فروپاشی موازنه مهارشده در جنوب آسیا می‌باشند. از منظر پاکستان، این توافق موفقیتی تاکتیکی است که کارایی رادارهای اف-۱۶ را تا اواسط دهه ۲۰۳۰ حفظ می‌کند و زمان خرید جنگنده‌های جدید از چین را به تعویق می‌اندازد. از منظر آمریکا، این معامله نمونه‌ای از «مدیریت افول» است؛ یعنی حفظ حداقلی از نفوذ در منطقه‌ای که رقاباتی چون چین با سرعت در حال گسترش نفوذ خود در آن هستند.

تیم تحریریه اندیشکده اقبال

تیم تحریریه اندیشکده اقبال، ترکیبی است از دیپلمات‌ها، سیاستمداران، نویسندگان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان دانشگاه‌های معتبر ایران و پاکستان؛ هم‌صدا در اندیشه، متکثر در نگاه.





مقدمه

در میانه ماه مه سال ۲۰۲۶، تحولی خاموش اما راهبردی در روابط دو کشور پاکستان و قزاقستان رقم خورد. وزیر امور دریایی پاکستان در دیدار با هیئتی بلندپایه از سرمایه‌گذاران قزاق به رهبری "تیمور تورلوف"، مدیرعامل شرکت "فریدام هلدینگ کورپ"، رسماً از آنان دعوت کرد تا در پروژه‌های توسعه بنادر کراچی و گوادر مشارکت کنند. این دعوت را نمی‌توان صرفاً یک مذاکره تجاری عادی تلقی کرد؛ بلکه نشانه‌ای آشکار از تغییر دکترین ژئواکونومیک قزاقستان و خروج تدریجی این کشور از بن بست جغرافیایی ناشی از محصور بودن در خشکی است. قزاقستان، بزرگ‌ترین اقتصاد آسیای مرکزی، سال‌هاست که در جستجوی دسترسی ایمن و کوتاه به آب‌های گرم بین‌المللی است. از سوی دیگر، پاکستان با بهره‌گیری از موقعیت ممتاز خود در کنار دریای عمان و داشتن بنادر استراتژیکی همچون کراچی و گوادر، در تلاش است تا کریدور شمال-جنوب را به شاهراه حیاتی ترانزیت انرژی و کالا در اوراسیا تبدیل کند. این مقاله با رویکردی تحلیلی، در پی آن است تا ابعاد گوناگون این سرمایه‌گذاری بالقوه، فرصت‌های سودمند برای هر دو طرف، چالش‌های پیش رو و در نهایت چشم‌انداز این همکاری راهبردی را ارزیابی کند. پرسش محوری آن است که آیا قزاقستان می‌تواند با تکیه بر بنادر پاکستان، از بن بست

جغرافیایی خود رهایی یابد و پاکستان نیز از این رهگذر به هاب ترانزیتی منطقه تبدیل شود؟

پیشینه و بسترهای شکل‌گیری همکاری

برای درک عمق تحول اخیر، ضروری است نگاهی به بسترهای شکل‌گیری این همکاری داشته باشیم. روابط دیپلماتیک پاکستان و قزاقستان از دیرباز در سطحی دوستانه اما نه چندان راهبردی جریان داشته است. با این حال، تحولات ژئوپلیتیک جهان در دو دهه اخیر، به ویژه جنگ روسیه و اوکراین، اختلال در زنجیره تأمین جهانی و تلاش قزاقستان برای متنوع‌سازی مسیرهای صادراتی خود، موجب شده تا آستانه نگاه خود را به سمت بنادر پاکستان معطوف کند.

سفر "قاسم ژومارت توکایف"، رئیس‌جمهور قزاقستان به اسلام‌آباد در فوریه ۲۰۲۶، نقطه عطفی در این مناسبات بود. در این سفر، دو طرف بر تسریع پروژه راه‌آهن "قزاقستان-ترکمنستان-افغانستان-پاکستان" که به اختصار "کتاب" نامیده می‌شود، تأکید کردند. سفیر قزاقستان در پاکستان، "یرژان کیستافین"، در تشریح این پروژه اعلام کرد که مسیر ریلی به طول تقریبی ۶۸۷ کیلومتر از مرز ترکمنستان تا چمن در پاکستان امتداد می‌یابد. نکته حائز اهمیت آنکه مقامات قزاق تأکید کرده‌اند که این پروژه را به عنوان یک سرمایه‌گذاری تجاری و صرفاً با هزینه شخصی به

با وجود فرصت‌های فراوان و خوش بینی حاکم بر مذاکرات، مسیر تحقق این سرمایه‌گذاری‌ها با چالش‌هایی چندلایه و گاه بازدارنده روبرو است. بی‌توجهی به این موانع می‌تواند رویاهای ژئواکونومیک دو طرف را بر باد دهد.

نخستین و مهم‌ترین چالش، ناامنی مزمن در مسیر افغانستان است. کریدور اصلی "کتاپ" ناگزیر باید از ولایات هرات و قندهار عبور کند. وضعیت امنیتی در این مناطق و روابط پیچیده و نه چندان صمیمانه پاکستان با حکومت فعلی طالبان در کابل، می‌تواند برنامه زمانی ۳ ساله اعلام شده توسط قزاقستان را با تأخیری جدی و حتی خطرناک مواجه سازد. هرگونه اقدام خصمانه علیه کاروان‌های ترانزیتی یا کارگران پروژه‌های ریلی، هزینه‌های سرمایه‌گذاری را به شدت افزایش خواهد داد.

دومین چالش، رقابت شدید منطقه‌ای بر سر کریدورهای ترانزیتی است. ایران و ترکیه نیز پروژه‌های دیگری مانند کریدور زنگزور و کریدور شمال-جنوب (از مسیر ایران) را دنبال می‌کنند. این کریدورها در مقایسه با مسیر پاکستان، از امنیت نسبی بیشتری برخوردارند و زیرساخت‌های مناسب تری دارند. آستانه ممکن است استفاده همزمان از چند کریدور را به عنوان ابزاری برای گرفتن امتیازات بیشتر از اسلام آباد، آنکارا و تهران به طور همزمان استفاده کند.

سومین چالش، محدودیت‌های زیرساختی پاکستان است. بنادر کراچی و گوادر در حال حاضر با مشکلات مزمنی مانند تراکم کالا، رسوب‌گذاری در کانال‌های دسترسی و فرسودگی تجهیزات بارگیری روبرو هستند. دولت پاکستان باید تضمین‌های عملی و میدانی لازم برای کارآمدی و ظرفیت جذب این بنادر به سرمایه‌گذاران قزاق ارائه دهد. کمبود آب شیرین در منطقه گوادر و وابستگی شدید برق این منطقه به برق سراسری نیز از دیگر موانع عملیاتی است. چهارمین و شاید ظریف‌ترین چالش، تفاوت در رویه‌های گمرکی و استانداردهای لجستیکی میان پاکستان و قزاقستان است. هماهنگی کامل میان نهادهای گمرکی و ترخیص کالا در هر دو سوی مرز، مستلزم انعقاد موافقت‌نامه‌های تخصصی و زمان‌بر است. اگر این هماهنگی حاصل نشود، مزیت صرفه جویی در زمان و مسافت، با اتلاف وقت در مبادی گمرکی خنثی خواهد شد. به عبارت ساده، کوتاه‌ترین مسیر روی نقشه، لزوماً سریع‌ترین مسیر در عمل نیست.

چشم‌انداز آینده

با نگاهی به افق آینده، می‌توان دو سناریوی متمایز برای این

اتمام خواهند رساند و از پاکستان هیچ هزینه‌ای بابت عبور از خاک خود درخواست نمی‌کنند. این تعهد مالی سنگین، نشان‌دهنده عزم جدی آستانه برای شکستن انزوای جغرافیایی و وابستگی تاریخی به مسیرهای روسیه و چین است. جالب آنکه پاکستان نیز بی‌درنگ پاسخ مثبت داد و با فعال‌سازی کریدور جایگزین از طریق گذرگاه "خونجراب" در چین، نشان داد که برای حفظ جریان ترانزیت، حتی در صورت بروز اختلال در مسیر افغانستان، طرح پشتیبان آماده دارد.

فرصت‌های سرمایه‌گذاری در بنادر گوادر و کراچی

دعوت رسمی وزارت امور دریایی پاکستان از سرمایه‌گذاران قزاق، صرفاً یک پیشنهاد عمومی نبود، بلکه بسته‌ای مشخص و وسوسه‌انگیز از فرصت‌های سرمایه‌گذاری را شامل می‌شد. مهم‌ترین بخش این بسته، پیشنهاد تخصیص زمین در منطقه آزاد بندر گوادر به کشورهای آسیای مرکزی است. بر اساس این طرح، قرار است ۱۰۰۰ هکتار زمین به عنوان پایانه اختصاصی برای قزاقستان و دیگر کشورهای منطقه در نظر گرفته شود تا بتوانند از آن برای مقاصد تجاری خود استفاده کنند. این پایانه می‌تواند به انبار مرکزی کالاهای صادراتی و وارداتی قزاقستان تبدیل شود و زمان و هزینه ترانزیت را به طور چشمگیری کاهش دهد.

دومین حوزه، سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها و پروژه‌هایی نظیر احداث حوضچه خشک و شناور برای ساخت و تعمیر کشتی‌های تجاری و همچنین توسعه منطقه تجاری دریایی می‌باشد. این بدان معناست که قزاقستان صرفاً به دنبال عبور کالا از پاکستان نیست، بلکه قصد دارد در اکوسیستم دریایی این کشور نیز سرمایه‌گذاری کند.

سومین فرصت، ورود به حوزه اقتصاد آبی است. برای نخستین بار، پاکستان موضوع اقتصاد آبی را با کشوری محصور در خشکی مانند قزاقستان مطرح کرده است. این رویکرد جدید نشان می‌دهد که پاکستان آماده است تا فراتر از کریدور ترانزیتی، مشارکتی راهبردی در بهره‌برداری از منابع دریایی خود با قزاقستان داشته باشد. افزون بر موارد فوق، "شرکت ملی لجستیک پاکستان" نیز نخستین محموله ترانزیتی از قرقیزستان را با موفقیت از مسیر خونجراب عبور داده است تا اثبات کند که ظرفیت عملی برای مدیریت جریان کالا از آسیای مرکزی وجود دارد. در مجموع، آنچه این فرصت‌ها را جذاب می‌کند، گذار از رویاهای دیپلماتیک به پروژه‌های عینی و عملیاتی است.

چالش‌های پیش رو

مسیرهای تجاری، امنیت غذایی و انرژی خود را تضمین کند. نکته کلیدی آنکه سرنوشت این همکاری، بیش از آنکه در دست دیپلمات‌ها باشد، در دست مهندسان، سرمایه‌گذاران و نیروهای امنیتی مستقر در امتداد این مسیرریلی خواهد بود.

نتیجه‌گیری

سرمایه‌گذاری قزاقستان در بنادر گوادر و کراچی را نمی‌توان یک رخداد تصادفی یا صرفاً یک مذاکره تجاری گذرا تلقی کرد. این تحول، نتیجه طبیعی «بازار عرضه و تقاضای ژئوپلیتیک» در اوراسیا است. از یک سو، قزاقستان برای فرار از وابستگی مطلق به بنادر روسیه و چین و در پاسخ به اختلالات زنجیره تأمین جهانی، به شدت به دنبال یک مسیر جنوبی مطمئن است. از سوی دیگر، پاکستان نیز برای مقابله با بحران مالی مزمین و بهره‌برداری از موقعیت راهبردی خود، نیاز مبرم به جذب سرمایه مستقیم خارجی در زیرساخت‌های بندری فرسوده و نیمه‌تمام خود دارد. همکاری با شرکت "فریدام هلدینگ"، به عنوان یک سرمایه‌گذار خصوصی معتبر، هوشمندی راهبردی هر دو طرف را نشان می‌دهد؛ چراکه این همکاری را از فرارونشیب‌های دیپلماسی دولتی مصون می‌دارد و بر مبنای محاسبات اقتصادی سودآور استوار می‌سازد. با این حال، موفقیت این طرح بزرگ، به حل معمای امنیتی افغانستان و توانایی پاکستان در ارتقای زیرساخت‌های لجستیک داخلی و هماهنگی گمرکی خود گره خورده است. اگر این چالش‌ها مهار شوند، قزاقستان از انزوای جغرافیایی خارج خواهد شد و پاکستان نیز به یک هاب ترانزیتی بین‌المللی تبدیل می‌گردد. در غیر این صورت، این سرمایه‌گذاری نیز همچون بسیاری از پروژه‌های مشابه در منطقه، به وعده‌ای خوش‌آیند اما نافرجام بدل خواهد شد. آنچه امروز در مذاکرات اسلام‌آباد و آستانه جریان دارد، نه یک قرارداد تجاری، بلکه آزمونی سرنوشت‌ساز برای «اعتبار ژئواکونومیک» هر دو کشور است. گذر از این آزمون، مستلزم اراده‌ای فراتر از بیانیه‌های مطبوعاتی و سرمایه‌ای فراتر از وعده‌های مالی است.

سرمایه‌گذاری متصور بود.

سناریوی نخست و خوش‌بینانه، تحقق کامل پروژه "کناپ" و ایجاد یک شاهراه ترانزیتی پایدار است. در این سناریو که منوط به بهبود چشمگیر وضعیت امنیتی افغانستان و حل اختلافات سیاسی پاکستان با کابل است، حجم مبادلات تجاری دوجانبه از ۳۰۰ میلیون دلار کنونی به ارقامی فراتر از ۱۰ میلیارد دلار در سال جهش خواهد یافت. قزاقستان به تأمین‌کننده اصلی نفت خام، زغال سنگ و گندم مورد نیاز پاکستان تبدیل می‌شود و در مقابل، پاکستان صادرات منسوجات، برنج، محصولات دارویی و تجهیزات پزشکی خود به آسیای مرکزی را افزایش خواهد داد. در این سناریو، بندر گوادر از یک پروژه صرفاً چینی (مرتبط با کریدور اقتصادی چین-پاکستان) به یک هاب منطقه‌ای و بین‌المللی بدل می‌شود که سرمایه‌گذارانی از قزاقستان، قرقیزستان و حتی روسیه را جذب می‌کند.

سناریوی دوم و واقع‌بینانه‌تر، حرکت تدریجی و پلکانی است. در این سناریو، با توجه به بی‌ثباتی‌های مزمین در افغانستان، پروژه "کناپ" با تأخیری چندساله روبرو می‌شود و قزاقستان ناگزیر به استفاده حداکثری از مسیر جایگزین از طریق چین (خونج‌راب) و همچنین روی آوردن به توافقات حمل و نقل بین‌المللی جاده‌ای (TIR) می‌گردد. در این حالت، سرمایه‌گذاری مستقیم قزاقستان در بنادر پاکستان محدود به ایجاد پایانه‌های کوچک مقیاس در منطقه آزاد گوادر خواهد بود و اجرای پروژه‌های سنگین زیرساختی مانند حوضچه خشک در کراچی امکان‌پذیر نخواهد بود. با این حال، حتی در این سناریوی محتاطانه نیز همکاری دوجانبه رشد قابل توجهی خواهد داشت.

حضور "فریدام هلدینگ" به عنوان یک بازوی سرمایه‌گذاری خصوصی، هوشمندی هر دو طرف را نشان می‌دهد؛ چراکه خصوصی‌سازی این سرمایه‌گذاری، آن را از حیطه دیپلماسی دولتی پرنوسان خارج کرده و به یک پروژه اقتصادی با منطق سود و زیان تبدیل می‌کند که احتمال موفقیت آن بسیار بالاتر است. در میان مدت، پاکستان می‌تواند به عنوان پل ارتباطی میان قزاقستان و کشورهای حاشیه خلیج فارس و آفریقا ظاهر شود و قزاقستان نیز با اطمینان از تنوع

تیم تحریریه اندیشکده اقبال

تیم تحریریه اندیشکده اقبال، ترکیبی است از دیپلمات‌ها، سیاستمداران، نویسندگان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان دانشگاه‌های معتبر ایران و پاکستان؛ هم‌صدا در اندیشه، متکثر در نگاه.



"گلگت بلتستان" در کشاکش ژئوپلیتیک و بحران هویت قانون اساسی؛ تحلیلی بر انتخابات ۲۰۲۶ و چشم انداز آینده نوشته تیم تحریریه



مقدمه

جایگاه ژئوپلیتیک و اهمیت راهبردی "گلگت بلتستان"
اهمیت "گلگت بلتستان" پیش از هر چیز ناشی از موقعیت ممتاز جغرافیایی آن است. این منطقه نقطه اتصال پاکستان به چین از طریق گذرگاه‌های کوهستانی "قراقرم" و همچنین مسیر دسترسی این کشور به آسیای مرکزی به شمار می‌رود. "کریدور اقتصادی چین و پاکستان" که مهم‌ترین پروژه زیرساختی ابتکار "کمربند و راه" چین است، مستقیماً از این منطقه عبور می‌کند. از این رو، هرگونه بی‌ثباتی یا ابهام حقوقی در "گلگت بلتستان" می‌تواند امنیت و کارایی این شریان حیاتی اقتصادی-سیاسی را تهدید کند. افزون بر این، این منطقه دارای بزرگ‌ترین ذخایر آبی پاکستان، شامل سدها و نیروگاه‌های برق‌آبی متعدد، و نیز معادن ارزشمندی همچون یاقوت و سنگ‌های قیمتی است. این ویژگی‌ها سبب شده‌اند که کنترل بر "گلگت بلتستان" نه تنها برای اسلام‌آباد، بلکه برای بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای نیز حائز اهمیت باشد. با این حال، همین اهمیت راهبردی تا حد زیادی مانع از واگذاری اختیارات واقعی به نهادهای محلی شده است، زیرا دولت مرکزی ترجیح می‌دهد منطقه را در وضعیتی کنترل‌شده و وابسته به مرکز نگاه دارد.

"گلگت بلتستان" که در جغرافیای سیاسی پاکستان به «سرزمین معلق» شهرت یافته، امروزه فراتر از یک منطقه کوهستانی دورافتاده عمل می‌کند و به یکی از حساس‌ترین گره‌های ژئوپلیتیکی، امنیتی و حقوقی پاکستان تبدیل شده است. این سرزمین در محل تلاقی پاکستان، چین، کشمیر، آسیای مرکزی و افغانستان قرار دارد و همزمان قلب تپنده "کریدور اقتصادی چین و پاکستان" و شاهراه اتصال پاکستان به سین‌کیانگ چین محسوب می‌شود. با این حال، در ورای این اهمیت راهبردی، بحرانی مزمن و حل‌نشده در مورد وضعیت و هویت سیاسی منطقه وجود دارد. علی‌رغم گذشت بیش از هفتاد سال از پیوستن این منطقه به پاکستان، "گلگت بلتستان" کماکان در وضعیتی مبهم باقی مانده است؛ نه ایالتی رسمی محسوب می‌شود، نه از اختیارات کامل ایالتی مندرج در قانون اساسی برخوردار است، نه نماینده واقعی در پارلمان ملی دارد و نه کاملاً مستقل است. انتخابات ژوئن ۲۰۲۶ بار دیگر نشان داد که مسئله اصلی مردم منطقه فراتر از رقابت‌های حزبی سنتی، پرسش درباره آینده حکمرانی، مالکیت منابع و جایگاه این سرزمین در ساختار قدرت پاکستان است.

گرفتن گفتمان نسلی جدید از رأی دهندگان بود که دیگر به وعده‌های نمادین بسنده نمی‌کنند.

حزب مردم و شعار حق حاکمیت؛ بازگشت به ریشه‌های چپ گرایانه

در انتخابات سال جاری (۲۰۲۶)، حزب مردم پاکستان به رهبری "بلاول بوتو زرداری" کوشید خود را به عنوان مدافع جدی حقوق تاریخی مردم "گلگت بلتستان" معرفی کند. بلاول در گردهمایی‌های انتخاباتی خود در شهرهای کلیدی منطقه، سه مفهوم «حق حاکمیت»، «حق مالکیت» و «حق اشتغال» را محور سخنان خود قرار داد. او تأکید کرد که مردم "گلگت بلتستان" باید همان حمایت‌ها و اختیاراتی را دریافت کنند که در قالب اصلاحیه هجدهم قانون اساسی به ایالت‌های دیگر پاکستان نیز داده شده است (اصلاحیه هجدهم قانون اساسی، مهم‌ترین پروژه تمرکززدایی در تاریخ سیاسی پاکستان محسوب می‌شود). بلاول همچنین مسئله مالکیت زمین و منابع طبیعی را به اصلی‌ترین محور کارزار انتخاباتی خود تبدیل کرد و با اشاره به تصویب قانونی در مجلس منطقه که حدود ۲۸ هزار مایل مربع از اراضی دولتی را به مردم واگذار می‌کند، گفت: «از کوه‌ها تا رودخانه‌ها، این منابع متعلق به مردم "گلگت بلتستان" است.» این رویکرد بازتاب یکی از عمیق‌ترین نگرانی‌های مردم، یعنی اجرای پروژه‌های عظیم اقتصادی و معدنی بدون مشارکت واقعی محلی بود. اقتصاد دیجیتال و روایت مدرن از توسعه؛ ابتکار جدید بلاول یکی از نکات قابل توجه در سخنان بلاول بوتو، تلاش برای ارائه تصویری مدرن‌تر از آینده "گلگت بلتستان" بود. او بر خلاف نسل سنتی سیاستمداران پاکستانی که عمدتاً بر پروژه‌های عمرانی فیزیکی تأکید دارند، اهمیت زیرساخت‌های دیجیتال و اقتصاد فناوری را حتی از جاده و پل حیاتی‌تر دانست. بلاول وعده داد که برای توسعه فیبر نوری از چین کمک خواهد گرفت و در صورت لزوم، برای ارائه اینترنت ماهواره‌ای استارلینک به آمریکا متوسل خواهد شد. این موضع‌گیری نشان می‌داد که بخشی از نخبگان سیاسی پاکستان دریافته‌اند نسل جدید شهروندان "گلگت بلتستان" دیگر صرفاً به جاده و فرودگاه قانع نیستند، بلکه خواهان مشارکت در اقتصاد دیجیتال جهانی، اتصال پایدار به اینترنت و فرصت‌های شغلی مبتنی بر فناوری است. این تغییر

بحران مزمز قانون اساسی؛ میراث هفتادساله تعلیق حقوق

مسئله اصلی "گلگت بلتستان" نه فقدان نهادهای ظاهری، بلکه نبود وضعیت روشن آن در قانون اساسی پاکستان است. مردم این منطقه پس از فروپاشی حکومت "دوگره‌ها" در سال ۱۹۴۷، با امید به ادغام تدریجی در ساختار سیاسی و قانون اساسی پاکستان به این کشور پیوستند. اما در عمل، "گلگت بلتستان" هیچ‌گاه نتوانست جایگاه یک ایالت واقعی را کسب کند. وضعیت حقوقی این منطقه بر اساس چارچوبی موسوم به «فرمان توانمندسازی و خودگردانی گلگت بلتستان ۲۰۰۹» تنظیم شده که علی‌رغم اصلاحات محدود صورت پذیرفته در سال ۲۰۱۸ موسوم به "فرمان گلگت بلتستان ۲۰۱۸"، هنوز فاقد پشتوانه واقعی در قانون اساسی پاکستان است. به عبارت دیگر، هرگونه اختیار اعطاشده به مجلس و دولت محلی، اساساً موقتی و قابل بازپس‌گیری توسط دولت مرکزی است. مهم‌ترین تصمیمات مربوط به منابع طبیعی، ساختار مالی، انتصابات قضایی و سیاست‌های کلان توسعه در پایتخت اتخاذ می‌شود. در نتیجه، انتخابات در این منطقه بیش از آنکه انتقال واقعی قدرت باشد، به نوعی گردش نمادین نخبگان در چارچوبی کنترل شده تبدیل شده است. دولت‌های محلی تغییر می‌کنند، اما ساختار اصلی قدرت تقریباً ثابت باقی می‌ماند.

رقابت سه حزب اصلی؛ وعده‌های مشترک و عملکرد مشابه

در سه دهه گذشته، عرصه سیاسی "گلگت بلتستان" عمدتاً زیر سلطه سه حزب اصلی پاکستان یعنی "حزب مردم"، "مسلم لیگ نواز" و "تحریک انصاف" قرار داشته است. هر سه حزب در دوره‌های مختلف وعده حل مسئله قانون اساسی، اعطای اختیارات بیشتر یا تبدیل منطقه به یک «ایالت موقت» را داده‌اند، اما در عمل هیچ‌یک گامی نهایی و تعیین‌کننده در این زمینه برنداشته‌اند. منتقدان بر این باورند که علت اصلی این تعلل آن است که وضعیت مبهم کنونی به دولت مرکزی اجازه می‌دهد بدون پذیرش کامل تعهدات مالی و حقوقی یک ایالت رسمی، کنترل سیاسی و امنیتی خود را حفظ کند. انتخابات ۲۰۲۶ نیز از این قاعده مستثنی نبود؛ هر سه حزب با وعده‌هایی مشابه پا به عرصه رقابت گذاشتند، اما آنچه این دوره را متمایز می‌کرد، شدت

ای بود، اما در عین حال پیچیدگی‌های جدیدی به تحلیل سیاسی وقایع منطقه افزود.

موانع ساختاری و حقوقی فراروی حل بحران

"گلگت بلتستان" با مجموعه‌ای از چالش‌های ساختاری، حقوقی و اقتصادی مواجه است که حل آنها برای هرگونه تحول پایدار ضروری به نظر می‌رسد.

نخستین و مهم‌ترین چالش، فقدان وضعیت آن در قانون اساسی پاکستان است که تمامی ابعاد زندگی سیاسی و اقتصادی منطقه را تحت الشعاع قرار داده است. تا زمانی که جایگاه "گلگت بلتستان" در قانون اساسی پاکستان مشخص نشود، هیچ تضمینی برای تداوم اختیارات محلی یا مشارکت واقعی مردم در تصمیم‌گیری‌های کلان وجود ندارد.

دومین چالش، مسئله مالکیت و توزیع منافع حاصل از منابع طبیعی و پروژه‌های عظیم بین‌المللی مانند "کریدور اقتصادی چین و پاکستان" است. نبود شفافیت در قراردادهای و غلبه رویکردهای مرکزگرایانه سبب شده که مردم محلی احساس کنند از مواهب سرزمین خود بی‌بهره مانده‌اند.

سومین چالش، ساختار مالی وابسته منطقه است که بودجه آن عمدتاً توسط اسلام‌آباد تأمین می‌شود و این وابستگی، قدرت چانه‌زنی دولت‌های محلی را به شدت محدود کرده است. چالش چهارم، مسئله بیکاری ساختاری و فقدان فرصت‌های شغلی متناسب با تحصیلات نسل جوان است که به یکی از عوامل اصلی نارضایتی اجتماعی تبدیل شده است. در نهایت، نفوذ بازیگران خارجی و تبدیل منطقه به صحنه رقابت‌های ژئوپلیتیکی، هرگونه راه‌حل ساده و یک‌جانبه را با بن‌بست مواجه می‌سازد.

طلوع یک تغییر

با وجود چالش‌های متعدد، نشانه‌هایی از تغییرات در افق سیاسی گلگت بلتستان دیده می‌شود. مهم‌ترین این نشانه‌ها، ظهور نسلی جدید از شهروندان تحصیل‌کرده، آشنا به فضای دیجیتال و بسیار حساس نسبت به مسئله هویت و مشارکت سیاسی است. این نسل دیگر حاضر نیست صرفاً در انتخابات شرکت کند بدون آنکه از اختیارات واقعی مندرج در قانون اساسی برخوردار باشد. شکل‌گیری تدریجی جامعه‌ای مدنی فعال‌تر، گسترش گفتمان حقوق شهروندی در رسانه

گفتمان از توسعه سنتی به توسعه دیجیتال، بیانگر تحولی مهم در انتظارات رأی‌دهندگان جوان و تحصیل‌کرده منطقه است.

مسلم لیگ (نواز)؛ توسعه زیرساخت بدون حل مسئله سیاسی

در سوی دیگر رقابت، نواز شریف رهبر مسلم لیگ (نواز) کوشید بر کارنامه عمرانی حزب متبوعش تکیه کند. او در سفر انتخاباتی خود به گلگت و اسکردو، از وضعیت جاده‌ها، فرودگاه‌ها و زیرساخت‌های موجود انتقاد کرد و وعده توسعه فرودگاه گلگت، افزایش پروازها، تکمیل پروژه‌های برق‌آبی و اعطای وام‌های بدون بهره به جوانان و کسب‌وکارها را داد. با این حال، نکته قابل توجه آن بود که حتی رهبران مسلم لیگ نیز به تدریج پذیرفته‌اند مسئله وضعیت قانون اساسی دیگر قابل تعویق نیست. "خواجہ سعد رفیق"، از رهبران ارشد این حزب، آشکارا گفت: «تا چه زمانی قرار است مسئله وضعیت گلگت بلتستان در قانون اساسی حل نشده باقی بماند؟» این سخنان نشان می‌داد که حتی بخشی از جریان سنتی قدرت در پاکستان به این نتیجه رسیده است که ساختار مبتنی بر ابهام دائمی دیگر پایدار نیست و نوعی اجماع ضمنی بر ضرورت تغییر شکل گرفته است.

پیوند سیاست داخلی با بحران‌های منطقه‌ای؛ مسئله ایران و فلسطین

یکی از وجوه جالب در کارزار انتخاباتی ۲۰۲۶، پیوند خوردن سیاست داخلی گلگت بلتستان با تحولات منطقه‌ای بود. بلاول بوتو در سخنرانی‌های خود بارها به فلسطین، لبنان و ایران اشاره کرد و حملات اسرائیل و آمریکا به ایران را محکوم نمود. او گفت جهان اسلام در شرایط دشواری قرار دارد و جنگ‌های منطقه‌ای فشار اقتصادی شدیدی بر مردم وارد کرده‌اند. این موضع‌گیری‌ها صرفاً مصرف تبلیغاتی نداشتند، بلکه بازتاب فضای فکری و مذهبی بخش مهمی از جامعه گلگت بلتستان بودند؛ جامعه‌ای که به دلیل همسایگی با ایران و اشتراکات فرهنگی و مذهبی، حساسیتی بالا نسبت به تحولات خاورمیانه دارد. استفاده از این نمادها در رقابت‌های محلی، نشان‌دهنده تلاش احزاب برای جلب حمایت افکار عمومی از طریق اشاره به اشتراکات هویتی فرامنطقه

های محلی و بین‌المللی، و فشارهای بین‌المللی به ویژه از سوی سازمان‌های حقوق بشری، همگی عواملی هستند که می‌توانند دولت مرکزی پاکستان را به بازنگری در سیاست‌های خود مجبور نمایند. افزون بر این، اجماع رو به رشدی در میان نخبگان سیاسی پاکستان وجود دارد که وضعیت مبهم کنونی نه پایدار و نه در راستای منافع بلندمدت اسلام‌آباد است. تحولات ژئوپلیتیکی منطقه از جمله رقابت چین و هند و تغییر موازنه قدرت در جنوب آسیا نیز ممکن است پنجره فرصتی برای حل نهایی مسئله "گلگت بلتستان" ایجاد کند. در خوش‌بینانه‌ترین سناریو، می‌توان انتظار داشت طی یک دهه آینده یا اصلاحات اساسی در وضعیت این منطقه صورت گیرد و به ایالتی با اختیارات کامل تبدیل شود، یا دست‌کم چارچوب حقوقی شفاف‌تری جایگزین نظام مبهم کنونی گردد.

تحلیل نهایی

"گلگت بلتستان" امروز در نقطه‌ای حساس از تاریخ خود قرار دارد. آنچه در این منطقه در حال شکل‌گیری است، صرفاً یک رقابت انتخاباتی دیگر نیست، بلکه آغاز تدریجی پایان مدلی از حکمرانی است که دهه‌ها بر ابهام کنترل شده، وابستگی سیاسی و تعلیق دائمی حقوق بنا شده بود. انتخابات ژوئن ۲۰۲۶ نشان داد که پرسش‌های بنیادین درباره وضعیت در قانون اساسی، مالکیت منابع و مشارکت واقعی در تصمیم‌گیری‌ها، دیگر قابل حذف از دستور کار سیاسی نیستند. نسل جدید شهروندان "گلگت بلتستان" با هوشیاری و مطالبه‌گری خود، خط قرمزهای تازه‌ای را در برابر احزاب و دولت مرکزی ترسیم کرده است. اگرچه راه حل نهایی این بحران به اراده سیاسی اسلام‌آباد و توانایی نخبگان محلی برای ایجاد اجماع بر سر یک چارچوب حقوقی وابسته است، اما آنچه مسلم می‌نماید این است که ساختار مبتنی بر تعلیق ابدی حقوق دیگر پاسخگوی نیازها و آرمان‌های مردم این سرزمین راهبردی نیست. از این رو، آینده "گلگت بلتستان" فقط یک مسئله محلی به شمار نمی‌رود، بلکه به یکی از مهم‌ترین پرسش‌های فراروی دولت-ملت پاکستان در دهه‌های پیش رو تبدیل شده است. هرگونه نادیده‌انگاری این واقعیت، هزینه‌هایی به مراتب سنگین‌تر از پذیرش تغییر و اصلاحات ساختاری را در پی خواهد داشت.

تیم تحریریه اندیشکده اقبال

تیم تحریریه اندیشکده اقبال، ترکیبی است از دیپلمات‌ها، سیاستمداران، نویسندگان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان دانشگاه‌های معتبر ایران و پاکستان؛ هم‌صدا در اندیشه، متکثر در نگاه.



کریدورهای جدید ایران و پاکستان و دور زدن افغانستان؛ بازآرایی ژئوپلیتیک ترانزیت اوراسیا و پیامدهای آن برای آسیای مرکزی نوشته مصطفی زنده



مقدمه

آسیای مرکزی منتقل خواهند شد. این اقدام پس از آن صورت گرفت که پاکستان قوانین صادراتی خود را تسهیل و اجازه ارسال محموله‌های مواد غذایی، دارو و چادر به ایران و سپس به آسیای مرکزی را از طریق این کریدور داده است.

از منطق «کریدور واحد» تا «شبکه مسیرهای موازی»

در دهه‌های گذشته، افغانستان کوتاه‌ترین و طبیعی‌ترین مسیر اتصال پاکستان به آسیای مرکزی محسوب می‌شد. با این حال، ناامنی‌های مزمن و تنش‌های ناشی از مناقشات مرزی میان اسلام‌آباد و طالبان، فعالیت گروه‌های مسلح و ضعف زیرساخت‌های حمل و نقلی باعث شده است که مزیت جغرافیایی افغانستان به تدریج تحت الشعاع مخاطرات سیاسی و امنیتی قرار گیرد. در چنین شرایطی، پاکستان راهبرد جدیدی را در پیش گرفته است؛ راهبردی که بر تنوع بخشی به مسیرهای ترانزیتی و کاهش وابستگی به خاک افغانستان استوار است.

موفقیت نخستین محموله آزمایشی قرقیزستان که از طریق چین، گذرگاه خنجراب و جاده قراقرم به بندر کراچی رسید، نشانه‌ای از این تغییر رویکرد محسوب می‌شود. این مسیر، همانند مسیر ایران، افغانستان را به طور کامل دور می‌زند و دسترسی مستقیم‌تری به بنادر آب‌های گرم جنوب آسیا فراهم می‌کند. بر این اساس، دو محور جایگزین در حال

تحولات اخیر در شبکه‌های ترانزیتی اوراسیا نشان می‌دهد که منطقه وارد مرحله‌ای تازه از بازآرایی ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی شده است. در این میان، تصمیم دولت پاکستان برای فعال‌سازی مسیرهای جدید حمل و نقل میان بنادر جنوبی این کشور و مرزهای ایران، همزمان با تلاش اسلام‌آباد برای توسعه مسیرهای دسترسی به آسیای مرکزی بدون اتکا به افغانستان، از مهم‌ترین رخدادهای سال ۲۰۲۶ به شمار می‌رود. اجرای «دستور عبور کالا از قلمرو پاکستان» در آوریل ۲۰۲۶ و فعال شدن شش مسیر زمینی میان بندر گوادر، کراچی و قاسم با گذرگاه‌های گبد و تفتان در مرز ایران، تنها یک اقدام لجستیکی نیست؛ بلکه بخشی از روند بزرگ‌تر شکل‌گیری شبکه‌ای جدید از کریدورهای منطقه‌ای است که هدف آن افزایش انعطاف‌پذیری زنجیره‌های تأمین، کاهش خطرات ژئوپلیتیکی و ایجاد گزینه‌های متنوع برای کشورهای محصور در خشکی آسیای مرکزی است. شایان ذکر است که اولین محموله این مسیر که حاوی گوشت منجمد بود، در ۲۵ فروردین ماه گذشته به تاشکند ازبکستان حمل و به طور رسمی کریدور ترانزیت پاکستان-ایران را فعال کرد. به این ترتیب، محموله‌های پاکستان از طریق بندر گوادر (که بخشی از کریدور اقتصادی چین-پاکستان است) و سپس از طریق ایران به کشورهای

هستند که در آن هیچ مسیر واحدی نقش انحصاری نداشته باشد. مسیر ایران - پاکستان و همچنین مسیر چین - پاکستان، گزینه‌های جدیدی را در اختیار این کشورها قرار می‌دهد تا بتوانند تجارت خارجی خود را میان چندین کریدور توزیع کنند. برای کشورهایی مانند قرقیزستان، ازبکستان و حتی تاجیکستان، دسترسی به بنادر کراچی و گوادر از طریق مسیرهای جایگزین می‌تواند فرصت‌های صادراتی تازه‌ای در بازارهای جنوب آسیا، خاورمیانه و شرق آفریقا ایجاد کند.

آیا افغانستان در حال از دست دادن نقش ترانزیتی خود است؟

در نگاه نخست، توسعه مسیرهای جایگزین ممکن است نشانه کاهش اهمیت ژئوپلیتیکی افغانستان تلقی شود. واقعیت آن است که ظهور کریدورهای جدید، بخشی از مزیت سنتی افغانستان به عنوان کوتاه‌ترین مسیر اتصال آسیای مرکزی به بنادر پاکستان را تحت تأثیر قرار داده است، با این حال، سخن گفتن از حذف افغانستان از معادلات ترانزیتی هنوز زودهنگام است. طرح‌هایی مانند "راه آهن ازبکستان - افغانستان - پاکستان"، "کریدور ترانس افغان" و "خط لوله تاپی" همچنان در دستور کار برخی بازیگران منطقه‌ای قرار دارند. در صورت بهبود وضعیت امنیتی و افزایش ثبات سیاسی، افغانستان می‌تواند بخشی از جایگاه ترانزیتی خود را بازیابد. بنابراین، آنچه در حال وقوع است نه حذف افغانستان، بلکه کاهش انحصار ژئوپلیتیکی آن در حوزه ترانزیت منطقه‌ای است. کابل از این پس با مجموعه‌ای از مسیرهای رقیب مواجه خواهد بود و برای حفظ سهم خود ناگزیر به بهبود محیط امنیتی و روابط منطقه‌ای خویش است.

ترکمنستان؛ حلقه کلیدی اتصال آسیای مرکزی

یکی از نکات مغفول در برخی تحلیل‌ها، جایگاه راهبردی ترکمنستان در معماری جدید ترانزیتی اوراسیاست. عشق‌آباد طی سال‌های اخیر سرمایه‌گذاری گسترده‌ای در توسعه "بندر ترکمن‌باشی"، خطوط ریلی شرق - غرب و اتصال به "کریدور شمال - جنوب" انجام داده است؛ در واقع، بخش مهمی از مزیت ژئوپلیتیکی ایران برای کشورهای آسیای مرکزی از طریق پیوند شبکه حمل و نقل ایران با ترکمنستان شکل می‌گیرد. کالاهایی که از بنادر پاکستان وارد ایران می‌شوند، برای رسیدن به بازارهای آسیای مرکزی در بسیاری از موارد ناگزیر از عبور از مسیرهای متصل به ترکمنستان

ظهور هستند: محور شرقی از طریق چین و جاده قراقرم، و محور غربی از طریق ایران. حاصل این روند، گذار تدریجی از الگوی «کریدور واحد» به سمت شبکه‌ای از مسیرهای موازی است. شبکه‌ای که در آن امنیت، ثبات سیاسی و قابلیت پیش‌بینی بیش از کوتاه‌ترین فاصله جغرافیایی اهمیت پیدا می‌کند.

کریدور ایران - پاکستان؛ پیوند ظرفیت‌های بندری و ترانزیتی

فعال‌سازی شش مسیر زمینی میان بنادر گوادر، کراچی و قاسم با مرزهای ایران، نخستین تجربه عملیاتی مهم در اتصال ظرفیت‌های بندری پاکستان به زیرساخت‌های حمل و نقل ایران در مقیاس منطقه‌ای به شمار می‌رود. در این چارچوب، کامیون‌های حمل کالا از مسیرهای بلوچستان پاکستان شامل تربت، پنجگور، خضدار، کویته و دالبندین به سمت گذرگاه‌های مرزی گبد و تفتان حرکت کرده و پس از ورود به ایران به شبکه جاده‌ای و ریلی داخلی متصل می‌شوند. این مسیر امکان دسترسی به آسیای مرکزی، قفقاز و حتی "کریدور بین‌المللی شمال - جنوب" را فراهم می‌کند. برای پاکستان، این ابتکار می‌تواند به افزایش درآمدهای ترانزیتی، ارتقای جایگاه بنادر جنوبی و تقویت نقش این کشور به عنوان حلقه اتصال جنوب آسیا و اوراسیا منجر شود. در این میان، بندر گوادر که طی سال‌های گذشته با چالش کمبود بار و فاصله گرفتن از اهداف اولیه پروژه "کریدور اقتصادی چین و پاکستان" (CPEC) مواجه بود، از مهم‌ترین ذی‌نفعان این تحول خواهد بود. در مقابل، ایران نیز از رهگذر این همکاری می‌تواند بخشی از فشارهای ناشی از محدودیت‌های تجاری و اختلالات منطقه‌ای را مدیریت کرده و موقعیت خود را به عنوان شاهراه اتصال آسیای مرکزی به آب‌های آزاد تقویت کند.

آسیای مرکزی؛ برنده اصلی تنوع بخشی ترانزیتی

تحولات اخیر بیش از هر بازیگر دیگری برای جمهوری‌های آسیای مرکزی اهمیت دارد. راهبرد اصلی این کشورها طی سه دهه گذشته، پرهیز از وابستگی بیش از حد به یک مسیر ترانزیتی بوده است. از همین رو، همزمان چندین کریدور مختلف را توسعه داده‌اند. از مسیرهای روسیه و چین گرفته تا کریدور میانی از طریق دریای خزر و مسیرهای جنوبی از طریق ایران، افغانستان و پاکستان. در شرایط کنونی، کشورهای آسیای مرکزی در حال حرکت به سمت الگویی

خواهند بود و از این منظر، گسترش همکاری‌های ترانزیتی ایران و پاکستان نه تنها جایگاه ترکمنستان را تضعیف نمی‌کند، بلکه می‌تواند به افزایش حجم ترانزیت عبوری از خاک این کشور و تقویت نقش آن به عنوان یکی از گره‌های اصلی حمل‌ونقل اوراسیا منجر شود.

شایان ذکر است که براساس آخرین آمارهای منتشره، بخش حمل و نقل و ارتباطات ترکمنستان در ۵ ماه نخست سال ۲۰۲۶ رشد دورقمی تولید ناخالص داخلی را ثبت کرده است. ضمن این که در سمت ایران نیز براساس برخی آمارهای منتشره تنها عبور ترانزیتی از گذرگاه مرزی "اینچه‌برون" واقع در استان گلستان ۳۷ درصد افزایش یافته است. شایان ذکر است که گذرگاه مرزی «اینچه‌برون» در استان گلستان، یکی از مهم‌ترین نقاط اتصال شبکه ریلی و جاده‌ای ایران به ترکمنستان و آسیای مرکزی است. افزایش ۳۷ درصدی ترانزیت از این مرز می‌تواند نشانه چند روند مهم باشد:

- افزایش نقش کریدور شرقی ایران در تجارت با ترکمنستان، ازبکستان و قزاقستان
- رشد تقاضای ترانزیتی میان آسیای مرکزی و خلیج فارس / دریای عمان
- تلاش کشورهای منطقه برای تنوع‌بخشی به مسیرهای حمل‌ونقل در شرایط بی‌ثباتی برخی مسیرهای سنتی اوراسیا
- تقویت جایگاه کریدورهای شرق-غرب و شمال-جنوب که از خاک ایران و ترکمنستان عبور می‌کنند که البته بخشی از آن می‌تواند مرتبط با فعال شدن ظرفیت‌های ترانزیتی از سمت پاکستان باشد.

رقابت کریدورها در اوراسیا

با وجود ظرفیت‌های قابل توجه مسیر جدید ایران-پاکستان، موفقیت آن چندان تضمین شده نیست. این کریدور باید با مجموعه‌ای از مسیرهای رقیب شامل کریدور میانی، کریدور بین‌المللی شمال-جنوب، مسیرهای روسیه‌محور و شبکه‌های حمل‌ونقلی چین رقابت کند. در نهایت، جذب بارهای تجاری نه صرفاً بر اساس موقعیت جغرافیایی، بلکه بر مبنای مجموعه‌ای از عوامل شامل هزینه حمل‌ونقل، سرعت ترانزیت، ثبات مقررات گمرکی، امنیت مسیرها، کیفیت خدمات بندری و میزان اتصال به شبکه‌های ریلی تعیین خواهد شد.

جمع‌بندی

تحولات اخیر نشان می‌دهد که اوراسیا در حال ورود به مرحله‌ای جدید از رقابت و هم‌افزایی کریدورهای ترانزیتی است. توسعه مسیرهای ایران-پاکستان و چین-پاکستان بخشی از راهبرد گسترده‌تر منطقه برای کاهش مخاطرات ناشی از وابستگی به مسیرهای محدود و افزایش تاب‌آوری زنجیره‌های تأمین محسوب می‌شود. در این چارچوب، افغانستان با چالش کاهش انحصار ترانزیتی مواجه است، اما همچنان از ظرفیت بازگشت به معادلات منطقه‌ای برخوردار خواهد بود. در مقابل، ایران، پاکستان و ترکمنستان می‌توانند از مهم‌ترین برندگان نظم جدید ترانزیتی باشند. نظمی که در آن مزیت رقابتی نه در مالکیت یک کریدور، بلکه در توانایی اتصال به شبکه‌ای گسترده از مسیرهای مکمل و متنوع نهفته است. در واقع، آنچه امروز در اوراسیا در حال شکل‌گیری است، نه جایگزینی یک کریدور با کریدور دیگر، بلکه ظهور معماری جدیدی از اتصال منطقه‌ای است که بر مبنای تنوع، انعطاف‌پذیری و چندمسیره بودن استوار شده و کشورهای آسیای مرکزی را در موقعیتی قرار می‌دهد که بتوانند با آزادی عمل بیشتری راهبرد سنتی خود در تنوع‌بخشی به شرکای خارجی و مسیرهای ترانزیتی را دنبال کنند.



مصطفی زندیه

رایزن درجه یک وزارت امور خارجه؛ دارای کارشناسی تاریخ از دانشگاه تهران و کارشناسی ارشد روابط بین الملل از دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکزی. دارای سابقه مأموریت‌های دیپلماتیک در کراچی، اسلام‌آباد، مینسک و عشق‌آباد در حوزه‌های سیاسی، دیپلماسی عمومی، امور کنسولی و اقتصادی است.

فصل جدید روابط راهبردی پاکستان و خاورمیانه؛ زمینه‌ها و عوامل تأثیرگذار

نوشته میراحمد رضا مشرف



مقدمه

در میانه دور جدید تحولات گسترده و پرشتاب خاورمیانه، نقش آفرینی فزاینده پاکستان در منطقه و به‌ویژه در خلیج فارس، توجه بسیاری از ناظران را به خود جلب کرده و تحلیل‌های گوناگونی را برانگیخته است. امضای توافق‌نامه دفاع راهبردی مشترک میان پاکستان و عربستان، انتشار برخی گزارش‌ها درباره اعزام هزاران نیروی نظامی، یک اسکادران هوایی و استقرار سامانه دفاع هوایی از سوی پاکستان در منطقه، و بالاتر از همه، تلاش‌های بی‌وقفه اسلام‌آباد برای میانجی‌گری میان ایران و آمریکا در فضای غبارآلود و شرایط «نه جنگ، نه صلح» منطقه، همگی حکایت از آن دارند که «سایه پاکستان» بیش از پیش بر خاورمیانه و خلیج فارس گسترده شده است.

با این حال، برخی منابع داخلی پاکستان، به‌ویژه نهادهای مرتبط با حاکمیت (نظامیان)، می‌کوشند از ایجاد حساسیت‌ها نسبت به این نقش آفرینی فزاینده جلوگیری کرده و این تحولات را نه پدیده‌ای جدید و دور از انتظار، بلکه ادامه سیر روابط راهبردی چنددهه‌ای میان پاکستان و خاورمیانه ارزیابی کنند. در این شرایط، مجموعه تحولات یادشده پرسش‌هایی اساسی درباره فرایند نقش آفرینی جدید پاکستان در خاورمیانه ایجاد می‌کند:

- روابط میان پاکستان و خاورمیانه در چه بستر

- تاریخی و ژئوپلیتیکی شکل گرفته است؟
- آیا تحولات اخیر را می‌توان سرآغاز عصر جدیدی از ارتباط پاکستان با خاورمیانه و به‌طور خاص، تبدیل این کشور به یک بازیگر کلیدی منطقه‌ای ارزیابی کرد؟
- چه عواملی بر نقش آفرینی جدید پاکستان در خاورمیانه تأثیر خواهند گذاشت؟

نگاهی به پیوند ژئوپلیتیکی پاکستان و خاورمیانه

پاکستان از نظر جغرافیایی در نقطه تلاقی دو حوزه مهم قاره آسیا یعنی جنوب آسیا و خاورمیانه قرار دارد. از منظر تاریخی، فرهنگی و نژادی، این کشور را می‌توان در محدوده ژئوپلیتیکی جنوب آسیا جای داد. در این چارچوب، تنش‌ها و تعاملات این کشور با کشورهای هند و چین و به‌طور خاص مسئله کشمیر، در هویت بخشی داخلی و نیز در جهت دهی به سیاست خارجی این کشور در عرصه بین‌المللی نقشی تعیین‌کننده ایفا کرده است.

در نقطه مقابل، تعاملات پاکستان و خاورمیانه نه بر اساس موقعیت جغرافیایی، بلکه در چارچوب احساسات دینی و مذهبی، منافع و الزامات راهبردی و وابستگی متقابل تعریف می‌شود. بنیان دینی و اسلامی کشور پاکستان باعث شده است نوعی احساس پیوند معنوی با کشورهای عربی و به‌ویژه عربستان سعودی در آن شکل گیرد. از بُعد امنیتی نیز

این روابط برای پاکستان در راستای دفاع از کیان «امت اسلامی» حائز اهمیت است و همزمان در تقابل با هند و در مسئله کشمیر، عمق راهبردی ایجاد می‌کند. افزون بر این، جنبه اقتصادی این روابط، به‌ویژه دسترسی به منابع انرژی و مالی کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس، نیز برای پاکستان اهمیت فراوانی داشته است.

در نهایت، پاکستان در چنین بستر ژئوپلیتیکی همواره با یک دوگانگی هویتی مواجه بوده است؛ هویتی سیال میان جنوب آسیا و خاورمیانه که به تعبیر برخی تحلیلگران، منجر به شکل‌گیری «سیاست خارجی آونگی» اسلام‌آباد گشته است. با این وجود، تا پیش از تحولات جدید خاورمیانه یک واقعیت بدیهی وجود داشت: جنوب آسیا در اولویت اصلی و خاورمیانه در جایگاه دوم سیاست خارجی پاکستان قرار داشت. اما با توجه به تحولات اخیر، شاید اکنون دیگر نتوان با قطعیت در این باره ابراز نظر کرد. آیا پاکستان از نظر هویتی و ژئوپلیتیکی در حال چرخشی آگاهانه و راهبردی از جنوب آسیا به سمت خاورمیانه است؟

سیر تاریخی روابط راهبردی پاکستان و خاورمیانه

اگرچه پیشینه تاریخی روابط و همکاری‌های راهبردی پاکستان و خاورمیانه به زمان تأسیس این کشور در سال ۱۹۴۷ بازمی‌گردد، با این حال این روابط در طی چند دهه گذشته فراز و نشیب‌هایی را پشت سر گذاشته است که می‌توان آن را در قالب سه دوره تاریخی تقسیم‌بندی کرد:

- **دوره اول:** از تأسیس پاکستان تا وقوع بهار عربی تشکیل کشور پاکستان با ماهیتی اسلامی موجب شد این کشور با خاورمیانه به‌عنوان مهد تمدن اسلام پیوندی عمیق داشته باشد. مشارکت اسلام‌آباد در «پیمان بغداد» و مجموعه کشورهای عضو سنتو، همراهی با کشورهای خاورمیانه در جنگ اعراب و اسرائیل، استقرار بیش از ۱۰ هزار سرباز پاکستانی در عربستان در دوره اول جنگ خلیج فارس و در زمان تهاجم عراق به کویت، امضای قراردادهای دفاعی و آموزشی در سال‌های ۱۹۶۷ و ۱۹۸۲، آموزش نظامی و مستشاری هزاران افسر و سرباز از کشورهای مختلف خاورمیانه و در نهایت همکاری‌ها و تبادل نظر وسیع اطلاعاتی در حوزه‌های مختلف امنیتی، همگی تنها بخشی از این همکاری‌ها به شمار می‌روند. در این میان، همکاری‌های مبتنی بر بنیان‌ها و الزامات «امنیتی» و «ایدئولوژیک» را می‌توان شاخص مهم این دوره ارزیابی کرد.

- **دوره دوم:** از بهار عربی تا پیمان راهبردی مشترک

اسلام‌آباد و ریاض

نقش و تأثیرگذاری پاکستان در تحولات خاورمیانه از زمان وقوع بهار عربی در منطقه به شکل چشمگیری افزایش یافت. بر این اساس، نیاز اعراب و به‌ویژه سلطان‌نشین‌های حاشیه خلیج فارس به حمایت و تجربه نظامی بی‌بدیل پاکستان با ضرورت‌های اقتصادی رو به رشد اسلام‌آباد تلفیق شد و دوره جدیدی از همکاری‌ها را رقم زد. در این دوره، دامنه روابط متقابل پاکستان و خاورمیانه نیز گسترش یافت؛ چنانکه شاهد هم‌افزایی هرچه بیشتر میان پاکستان و ترکیه در خلیج فارس و نیز مشارکت فناورانه نظامی پاکستان و ترکیه در حوزه قفقاز و بحران قره‌باغ (مانورهای سه‌جانبه با عنوان «سه برادر» با مشارکت ترکیه، پاکستان و آذربایجان) بوده‌ایم. از شاخصه‌های مهم این دوره می‌توان به تلفیق منافع امنیتی و اقتصادی در روابط اسلام‌آباد و خاورمیانه و همچنین رویکرد حفظ توازن و پرهیز از مداخله آشکار در چالش‌های سیاسی و نظامی خاورمیانه (مانند تجربه جنگ یمن) از سوی پاکستان اشاره کرد.

- **دوره سوم:** عصر جدید ارتقای همکاری‌های راهبردی پاکستان و خاورمیانه

توافق‌نامه دفاع راهبردی مشترک میان پاکستان و عربستان را می‌توان نقطه عطف روابط راهبردی اسلام‌آباد و خاورمیانه و به تعبیری نقطه آغاز نقش آفرینی جدید پاکستان به‌عنوان یکی از ذی‌نفعان اصلی خاورمیانه ارزیابی کرد. این دوره را با دو شاخص مهم می‌توان بررسی کرد: نخست، رویکرد جدید پاکستان در ایفای نقشی فعال و مداخله‌جویانه در تحولات خاورمیانه که در بستری مانند میانجی‌گری این کشور میان تهران و واشنگتن جلوه پیدا کرده است؛ و دوم، «نهادینه سازی» این مداخله در چارچوب‌های رسمی، همچون توافق راهبردی با ریاض.

دلایل متعددی وجود دارد که بر اساس آنها می‌توان دوره پس از توافق راهبردی اسلام‌آباد و ریاض را عصر ارتقای نقش آفرینی پاکستان در خاورمیانه تلقی کرد. از جمله:

- پیامدهای جنگ میان ایران، آمریکا و اسرائیل (۲۰۲۵) بر خاورمیانه را شاید بتوان در صدر این مسائل قرار داد، به‌ویژه زمانی که حمله اسرائیل به قطر، وضعیت چتر حمایتی آمریکا بر سر خاورمیانه را با ابهام‌های اساسی مواجه کرد. در این میان، افول هژمونی و جایگاه ایالات متحده در سطح بین‌المللی نیز مزید بر علت شد تا کشورهای خاورمیانه و به‌طور خاص کشورهای حاشیه خلیج فارس به فکر بازنگری در ترتیبات امنیتی و دفاعی خود و منطقه بیفتند. این

خودی خود ارزش چندانی نخواهد داشت و نمی‌تواند از ظرفیت تأثیرگذاری مهمی بر نقش پاکستان در منطقه برخوردار باشد. از این منظر، دوام و ظرفیت این پیمان به «توسعه منطقه‌ای» آن وابسته است. احتمالاً با درک همین نکته، اسلام‌آباد پیشنهاد باز شدن درهای این توافق به روی کشورهای دیگر را مطرح کرده است و برخی کشورها همچون ترکیه نیز در این مورد ابراز تمایل کرده‌اند. البته شکل‌گیری چنین توافق چندجانبه‌ای با توجه به اختلافات گسترده میان اعراب از یک سو و نوع نگرش آنها نسبت به مشارکت کشورهای غیرعرب همچون ترکیه از سوی دیگر، چندان هم آسان نخواهد بود.

- **مواضع ایران در قبال نقش جدید پاکستان در خاورمیانه:** سیاست سنتی پاکستان در بی‌طرفی و حفظ توازن در روابط با خاورمیانه، بیش از همه معطوف به حفظ تعادل در روابط همزمان با ایران و عربستان بوده است. در این شرایط، توافق نامه راهبردی اسلام‌آباد و ریاض و بند دفاع مشترک آن می‌تواند در برهم‌زدن این توازن به نفع ریاض نقشی تعیین‌کننده ایفا کند.

اما مجموعه تحولات خاورمیانه نظیر تهاجم آمریکا و اسرائیل به ایران، مواضع پاکستان در قبال این تهاجم و افول جایگاه آمریکا در منطقه باعث شد ایران نسبت به این توافق نامه و نیز ایفای نقش جدید پاکستان در منطقه واکنشی خوش بینانه نشان دهد. این موضوع چنان حائز اهمیت بود که برخی تحلیلگران سیر تحول ایفای نقش محوری پاکستان در خاورمیانه را به شکلی مستقیم با بازنگری و موافقت ایران در نقش جدید این کشور مرتبط دانسته‌اند. با این حال، طبیعی است که وقتی تنش‌ها بالا می‌گیرد و پاکستان مجبور می‌شود برخی تعهدات خود نسبت به ریاض را اجرا کند، موضع ایران نیز دچار تغییر شود. افزون بر این، به نظر می‌رسد روی خوش ایران به این توافق صرفاً مشروط به قابلیت آن برای زمینه‌سازی ترتیبات امنیتی گسترده‌تر درون منطقه‌ای است.

- **مواضع قدرت‌های فرامنطقه‌ای:** شاید پاکستانی‌ها را باید خوش‌شانس تلقی کرد که در شرایط کنونی هیچ یک از قدرت‌های فرامنطقه‌ای مخالف این نقش‌آفرینی جدید آنها نیستند. در حالی که به نظر می‌رسد چین و روسیه ذاتاً با این موضوع مشکل اساسی ندارند، مواضع آمریکایی‌ها را باید در چارچوب رضایتی توأم با تردید دید. در شرایط کنونی، روابط حسنه آمریکا و پاکستان این امید را در واشنگتن به وجود آورده است که در شرایط خلأ امنیتی ناشی از عدم حضور احتمالی آمریکا در خاورمیانه، بتواند به پاکستان

ترتیبات امنیتی جدید می‌توانست در بستریک نظام چندقطبی جهانی و با اتکا بر ظرفیت‌های منطقه‌ای شکل گیرد. طبیعی است که در چنین بستری، پاکستان با توجه به پیش‌زمینه‌های مشترک فرهنگی، دینی و سیاسی و مهم‌تر از همه ظرفیت برتر نظامی، گزینه‌ای مناسب برای شکل دهی به یک معماری جدید منطقه‌ای است..

- **اثرگذاری جنگ مه ۲۰۲۵ میان پاکستان و هند را نیز نباید در روند این تحولات نادیده گرفت.** اگرچه این جنگ به پیروزی قاطع هیچ یک از طرفین منجر نشد، ولی نتایج آن از برتری نسبی پاکستان حکایت داشت. این موضوع افزون بر افزایش اعتماد به نفس اسلام‌آباد، برای کشورهای خاورمیانه و به‌ویژه سلطان‌نشین‌های حاشیه خلیج فارس این اطمینان را ایجاد کرد که در آینده می‌توانند به ظرفیت‌ها و توانایی‌های نظامی پاکستان اتکا کنند. بنابراین مجموعه تحولات فوق‌گواه حرکتی آرام اما سرنوشت ساز برای پاکستان است؛ حرکتی از «کشوری حاشیه‌ای» به «یکی از اصلی‌ترین ذی‌نفعان و تصمیم‌گیرندگان خاورمیانه».

عوامل تأثیرگذار بر نقش‌آفرینی جدید پاکستان در خاورمیانه

- **پاکستان و چالش تداوم سیاست بی‌طرفی و حفظ توازن در منطقه:** راهبرد جدید پاکستان در منطقه با دو نکته ظاهراً چالش‌برانگیز مواجه است: نخست، وجود بندی در توافق نامه دفاع راهبردی مشترک میان پاکستان و عربستان که تجاوز به هر یک را تجاوز به دیگری تلقی می‌کند؛ و دوم، سیاست جدید پاکستان در مداخله فعال در تحولات منطقه‌ای که اکنون در بستر اقدامات میانجی‌گرانه از سوی این کشور تجلی یافته است. نکته ظریف و مهم آن است که در شرایط تشدید تنش در منطقه، این دو رویکرد می‌توانند در تقابل با یکدیگر قرار گیرند. تعهد به مداخله در شرایط تعهد به حمایت از یک طرف، می‌تواند در نهایت از مداخله میانجی‌گرانه به سوی برهم‌خوردن توازن روابط و مداخله به نفع یکی از طرف‌های ذی‌نفع سوق پیدا کند.

- **ایجاد بستری مناسب برای همکاری درون منطقه‌ای:** اگرچه پیمان دفاع راهبردی میان ریاض و اسلام‌آباد را می‌توان نقطه عطفی در نقش‌آفرینی جدید پاکستان در خاورمیانه تلقی کرد، برخی بر این باورند که اگر این پیمان در چارچوب دوجانبه باقی بماند و نتواند بستری جدید برای همکاری منطقه‌ای گسترده‌تر را فراهم آورد، به

فصل جدید روابط راهبردی پاکستان و خاورمیانه؛ زمینه‌ها و عوامل تأثیرگذار

و ظرفیت‌های امنیتی این کشور اتکا کند و حتی نقش ژاندارم منطقه و عامل توازن‌بخش در برابر قدرت ایران را به اسلام‌آباد واگذار نماید.

- **چالش هسته‌ای:** با توجه به قدرت هسته‌ای پاکستان، توافق این کشور با عربستان در مورد مشارکت راهبردی نظامی، نگرانی‌هایی را درباره بحث اشاعه هسته‌ای ایجاد کرده است. در حالی که در توافق نامه راهبردی دفاع مشترک دو کشور اشاره صریحی به این موضوع نشده است، اظهارات مقامات سیاسی و نظامی اسلام‌آباد و ریاض نیز در این زمینه متفاوت و بعضاً متناقض بوده است. این چالش زمانی دو چندان خواهد شد که مسئله تبدیل این توافق به یک پیمان چندجانبه منطقه‌ای مطرح می‌شود. در آن صورت، ممکن است این پیمان یا گسترش آن با انتقادات جدی در حوزه اشاعه هسته‌ای و اصرار بر روشن شدن تکلیف آن مواجه شود.

- **مسئله کشمیر:** گرچه در ظاهر امر چنین به نظر می‌رسد که نزدیکی پاکستان با خاورمیانه و کشورهای اسلامی بتواند به نفع مواضع این کشور در مسئله کشمیر تمام شود، اما از بُعدی دیگر، این نزدیکی پاکستان به خاورمیانه و دوری از هویت جنوب آسیایی آن می‌تواند در تداوم محوریت مسئله کشمیر در سیاست خارجی پاکستان تأثیرات منفی بر جای گذارد. علاوه بر این، وابستگی پاکستان به کمک‌های اقتصادی کشورهای عربی از یک سو و گسترش ارتباط این کشورها با هند در زمینه‌های مختلف سیاسی و اقتصادی از سوی دیگر، ممکن است پیامدهایی منفی بر اعمال فشار پاکستان بر هند در مورد مسئله کشمیر برجای گذارد. در این میان، برخی پیشنهاد ایجاد پلتفرم‌های چندجانبه و بین‌المللی از سوی پاکستان در مورد مسئله کشمیر را مطرح می‌کنند تا این ضعف و عدم توجه احتمالی به کشمیر را تا حدی جبران کند.

جمع‌بندی

فصل جدید روابط راهبردی پاکستان و خاورمیانه با شرایط جدید منطقه‌ای و بین‌المللی گره خورده است. پیمان راهبردی دفاع مشترک پاکستان و عربستان و میانجی‌گری فعال پاکستان در جنگ ایران با آمریکا و اسرائیل می‌تواند تجلی‌بخش این نقش آفرینی جدید پاکستان در خاورمیانه تلقی شود. با این حال، موفقیت پاکستان در نقش آفرینی جدیدش در خاورمیانه در گرو ملاحظات راهبردی و عبور از مجموعه‌ای از چالش‌هاست. افزون بر این، موفقیت پاکستان تا حد زیادی به مواضع ایران، قدرت‌های فرامنطقه‌ای و مهم‌تر از همه، ظرفیت آن برای تشکیل یک ائتلاف درون منطقه‌ای وابسته است. در این چارچوب، حمایت پاکستان از طرح خروج نیروهای فرامنطقه‌ای به منظور ایجاد یک بستر امنیتی درون منطقه‌ای، سهمی تعیین‌کننده در این موفقیت ایفا خواهد کرد. پاکستان می‌تواند بر همراهی و مشارکت جمهوری اسلامی ایران در این حوزه اتکا کند. اما اگر فرایند و ترتیبات امنیتی به گونه‌ای شکل گیرد که مشارکت ایران در آن نادیده گرفته شود، یا نقشی همچون ژاندارم منطقه برای پاکستان در نظر گرفته شود، چنین ترتیباتی جز تشدید چالش‌های منطقه‌ای ثمری نخواهد داشت.



میراحمد رضا مشرف

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی تهران؛ پژوهشگر حوزه افغانستان و شبه‌قاره، همکار پژوهشی مؤسسه مطالعات شرق و بیش از دو دهه همکاری مستمر با رسانه‌ها و خبرگزاری‌هایی همچون: قدس، فرهیختگان، جام جم، خراسان، سیاست روز، همشهری و ...

رویای سوخته «ایمک»؛ ورشکستگی ژئوپلیتیکی هند در آوردگاه خاورمیانه

نوشته ماشالله شاکری



مقدمه

هفتم اکتبر ۲۰۲۳ نقطه عطفی در معادلات پیچیده خاورمیانه بود. "عملیات طوفان الاقصی" و متعاقب آن جنگ گسترده در غزه، نه تنها مرزهای نظامی رژیم صهیونیستی را به چالش کشید، بلکه لرزه‌ای عمیق بر پیکره پروژه‌های عظیم ترانزیتی و اقتصادی منطقه وارد آورد. در فضای غبارآلود پس از جنگ، جایی که چشم‌انداز آتش‌بس یا کاهش تنش‌ها همچنان دور از دسترس به نظر می‌رسد، سرنوشت ابتکارات کلان اتصال‌دهنده آسیا به اروپا از گذرگاه خاورمیانه، در هاله‌ای از ابهام فرورفته است.

در میان این پروژه‌ها، دو کریدور راهبردی بیش از دیگران مورد توجه قرار گرفته‌اند: نخست «کریدور اقتصادی چین-پاکستان» که به عنوان ویتترین ابرپروژه «ابتکار کمربند و جاده» چین شناخته می‌شود؛ و دیگری «کریدور هند-خاورمیانه-اروپا» یا «ایمک» که با محوریت دهلی نو و در حاشیه نشست گروه ۲۰ به عنوان وزنه‌ای در برابر طرح چینی رونمایی شد. آنچه در آغاز رقابتی اقتصادی و ژئوپلیتیکی برای کسب نفوذ در قلب اوراسیا به نظر می‌رسید، اکنون تحت تأثیر درگیری‌های نظامی، تحولات سیاسی و تغییر موازنه قدرت در منطقه، به آزمونی سرنوشت‌ساز برای استراتژی‌های کلان قدرت‌های نوظهور تبدیل شده است. این مقاله با رویکردی تحلیلی-توصیفی در پی پاسخ به این

پرسش است که جنگ‌های اخیر خاورمیانه چه تأثیری بر سرنوشت کریدور «ایمک» و جایگاه راهبردی هند در معادلات ترانزیتی منطقه گذاشته است. در این مسیر، ضمن مرور پیشینه شکل‌گیری این کریدور و رقابت آن با پروژه چینی، وضعیت کنونی، چالش‌های پیش رو و چشم‌انداز آینده آن با تأکید بر واقعیت‌های سیاسی و امنیتی میدان مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت.

پیشینه یک اشتباه محاسباتی

ایده اتصال اقتصادی جنوب آسیا به اروپا از طریق خاورمیانه، ریشه در تحولات ژئوپلیتیک دودهمه اخیر دارد. اما آنچه به صورت رسمی در سپتامبر ۲۰۲۳ و در حاشیه نشست سران گروه ۲۰ در دهلی نو تحت عنوان «کریدور هند-خاورمیانه-اروپا» (ایمک) رونمایی شد، حاصل محاسبات راهبردی جدیدی بود که عمدتاً با هدف کاهش نفوذ چین در مسیرهای تجاری بین‌المللی طراحی گردید. تفاهم‌نامه اولیه این کریدور میان هند، آمریکا، عربستان سعودی، امارات متحده عربی، فرانسه، آلمان، ایتالیا و اتحادیه اروپا به امضا رسید. مسیر پیش‌بینی شده برای «ایمک» از هند آغاز می‌شود، از طریق خطوط دریایی به بنادر خلیج فارس می‌رسد، سپس از مسیر زمینی (ریلی و جاده ای) از کشورهای عربی عبور می‌کند و در نهایت پس از گذر از

تنش‌ها در مرزهای اسرائیل، نشان داد که مسیر زمینی-دریایی «ایمک» نیز از امنیت کافی برخوردار نیست. برای هند، «ایمک» تنها یک مسیر تجاری نبود؛ بلکه یک قمار بزرگ استراتژیک برای مهار نفوذ چین به شمار می‌رفت. دولت "مودی" این کریدور را به عنوان رقیب اصلی پروژه «یک کمر بند-یک راه» معرفی کرد و هدف خود را دور زدن پاکستان و ایجاد مسیری سریع‌تر و ارزان‌تر به اروپا اعلام نمود. اما محاسبات دهلی نو بر پایه یک «ثبات شکننده» در خاورمیانه بنا شده بود؛ ثباتی که با کمترین شوک نظامی و سیاسی دچار فروپاشی می‌شود.

در سوی دیگر میدان، چین به «ایمک» به عنوان پروژه‌ای «ضدچینی» می‌نگریست که توسط آمریکا برای دور زدن و تضعیف "ابتکار کمر بند و جاده" طراحی شده بود. بنابراین توقف یا شکست این کریدور، از منظر پکن یک پیروزی راهبردی محسوب می‌شود. چین اکنون این فرصت را دارد که به کشورهای خاورمیانه (مانند عربستان و امارات) ثابت کند که مسیرهای تجاری تحت حمایت پکن، به دلیل روابط گسترده با تمامی بازیگران منطقه (از جمله ایران)، از ثبات و امنیت بیشتری نسبت به طرح‌های آمریکایی-هندي برخوردار هستند.

پاشنه آشیل‌های «ایمک»

«ایمک» در وضعیت کنونی با مجموعه‌ای از چالش‌های ساختاری و مقطعی مواجه است که برخی از آنها ریشه در ماهیت طراحی این پروژه دارند و برخی دیگر ناشی از تحولات جدید منطقه‌ای هستند.

نخستین و مهم‌ترین چالش، اتکای مسیر به رژیم صهیونیستی است. در نگاه اول این گونه به نظر می‌رسید که قرار گرفتن اسرائیل در مرکز ثقل «ایمک» (نقطه اتصال آسیا به مدیترانه) یک مزیت راهبردی باشد که حمایت کشورهای غربی را نیز به همراه دارد. اما در شرایط جنگی، بی‌ثباتی مزمین منطقه خاورمیانه و تنش‌های تاریخی کشورهای منطقه با رژیم صهیونیستی، همین ویژگی به آفت بزرگی تبدیل شده است. بندر حیفه که قرار بود دروازه اروپایی کریدور باشد، اکنون در منطقه‌ای قرار دارد که مستقیماً تحت تأثیر درگیری‌های زمینی و حملات موشکی قرار می‌گیرد. عملاً هیچ جریان کالایی معناداری از هند به سمت حیفه برقرار نیست و این پاشنه آشیل، تمام زنجیره کریدور را فلج کرده است.

دومین چالش، وابستگی شدید این پروژه به سرمایه‌گذاری بخش خصوصی به ویژه از سوی گروه‌های بزرگ مالی هند

سرزمین‌های اشغالی و بندر حیفه، به بازارهای اروپا متصل می‌شود. شعار اصلی این پروژه، کاهش ۴۰ درصدی زمان و هزینه حمل و نقل نسبت به مسیر سنتی کانال سوئز بود.

در مقابل، «کریدور اقتصادی چین-پاکستان» از سال ۲۰۱۳ و به عنوان بخشی از کلان‌پروژه «یک کمر بند، یک راه» چین آغاز به کار کرده بود. این کریدور که بندر گوادر در جنوب پاکستان را به مناطق خشک و کوهستانی شمال این کشور و از آنجا به چین متصل می‌کند، طی یک دهه فعالیت، شاهد پیشرفت‌های قابل توجهی در حوزه‌های نیروگاهی (حرارتی و تجدیدپذیر)، ایجاد مناطق ویژه اقتصادی، و نوسازی زیرساخت‌های ریلی و جاده‌ای بوده است. تفاوت بنیادین میان دو کریدور در این نکته نهفته بود که «ایمک» به طور آشکار با هدف حذف پاکستان از معادلات ترانزیتی و مهار نفوذ چین طراحی شد، در حالی که «کریدور اقتصادی چین و پاکستان» بیشتر رویکردی درون‌زا و مبتنی بر همکاری دوجانبه داشت.

هند در رویای ورود به پروژه‌ای تحول‌آفرین، خود را در میدانی وارد کرد که به نظر می‌رسد امروز ماهیت مخاطره آمیز آن بیش از پیش آشکار شده است. "نارندرا مودی" در مراسم امضای تفاهم‌نامه، «ایمک» را «پایه و اساس تجارت جهانی برای قرن‌های آینده» خواند؛ اما این سخنان پرشور در سال ۲۰۲۳، اکنون با انبوهی از واقعیت‌های تلخ میدانی و سیاسی در تناقض است.

از رونمایی تا رکود

وضعیت کنونی «ایمک» را می‌توان در یک کلمه خلاصه کرد: «توقف». بر اساس برنامه عملیاتی اولیه، بازه زمانی دو ماهه برای پیشبرد تفاهم‌نامه پیش بینی شده بود، اما این روند همچنان با تأخیرهای پیاپی مواجه شده است. با آغاز دور جدید حملات آمریکا و رژیم صهیونیستی به ایران در اسفند ۱۴۰۴ و متعاقب آن تغییرات گسترده در موازنه قدرت منطقه، ستون فقرات این کریدور (اتصال بنادر امارات و عربستان به بندر حیفه) عملاً از هم پاشید.

از زمان معرفی این طرح تاکنون، شرایط و معادلات ژئوپلیتیکی منطقه دستخوش دگرگونی‌هایی بنیادین شده است. کشورهای عربی، هند، اتحادیه اروپا و دیگر اعضای امضاکننده، زمانی که از کریدور «ایمک» رونمایی کردند، امیدوار بودند از میزان آسیب‌پذیری خود در برابر گلوگاه‌های راهبردی دریایی (نظیر تنگه هرمز و باب‌المندب) بکاهند. اما جنگ غزه، ناامنی در دریای سرخ، و متعاقب آن تشدید

می‌رسد)، اگر آتش بس پایدار در غزه برقرار شود و تنش‌ها در شمال اسرائیل کاهش یابد، امکان از سرگیری مذاکرات بر سر «ایمک» وجود خواهد داشت. اما حتی در این حالت نیز شکنندگی امنیتی منطقه و وابستگی شدید کریدور به ثبات سیاسی در اسرائیل، سرمایه‌گذاران را محتاط خواهد کرد. تجربه سال‌های ۲۰۲۳ تا ۲۰۲۶ نشان داده که «ثبات شکننده» در خاورمیانه، یک واقعیت بسیار پرریسک برای پروژه‌های زیرساختی بلندمدت است.

سناریوی محتمل‌تر، تحول در اولویت‌های راهبردی هند است. دهلی نوناگزیر است با درس گرفتن از این پیشامدها، احیای سرمایه‌گذاری در بندر چابهار و تمرکز مجدد بر مسیر امن ایران - روسیه به سمت اروپا را در دستور کار خود قرار دهد. «کریدور شمال-جنوب» علی‌رغم فشارهای سیاسی واشینگتن، اکنون به تنها جایگزین واقعی برای هند تبدیل شده است. چنین چرخشی به معنای پذیرش ضمنی شکست قمار بزرگ مودی در خاورمیانه خواهد بود.

از منظر پاکستان، توقف «ایمک» به مثابه «گشایش یک پنجره تنفسی» سیاسی در میانه طوفان‌های ژئوپلیتیکی منطقه‌ای است. اسلام‌آباد که همواره نگران حذف خود از معادلات ترانزیتی منطقه بود، امیدوار است که در شرایط کنونی، اهمیت بندر گوادر و «کریدور اقتصادی چین-پاکستان» بیش از پیش گردد. برای پکن نیز این تحول به معنای تثبیت هژمونی چین در زیرساخت‌های منطقه و ناکامی هند در تبدیل شدن به قطب اول تجاری جنوب آسیاست.

در عرصه تجاری، صادرکنندگان هندی که به امید کاهش هزینه‌های حمل‌ونقل چشم به «ایمک» دوخته بودند، اکنون با واقعیت تلخ افزایش هزینه بیمه‌های دریایی و زمان طولانی تر ارسال کالا روبرو هستند. بازار اروپا که هدف نهایی کریدور بود، بدون تغییر محسوس در الگوی واردات خود، همچنان به مسیرهای سنتی متکی خواهد بود.

نتیجه‌گیری

بحران اخیر خاورمیانه و به تعویق افتادن بی‌پایان کریدور «ایمک»، با قاطعیت نشان داد که استراتژی هند تا چه حد مخاطره‌آمیز بوده است. پیوند زدن سرنوشت تجاری دهلی نو به رژیم صهیونیستی و نادیده گرفتن پیچیدگی‌های امنیتی خلیج فارس و غرب آسیا، اکنون هند را در وضعیتی قرار داده که باید دوباره از صفر شروع کند.

«ایمک» بیش از آنکه یک پروژه اقتصادی باشد، یک ابتکار سیاسی-امنیتی بود که در ذیل رقابت‌های بزرگ چین و

نظیر «گروه آدانی» است. «گوتوم آدانی»، ثروتمندترین مرد هند و متحد نزدیک «مودی»، با خرید بندر حیفا به ارزش ۱.۲ میلیارد دلار، عملاً «ورودی مدیترانه‌ای» کریدور را در قبضه خود گرفت. اما امروز بندر حیفا به جای موتور محرک ثروت، به یک «سرمایه راکد» تبدیل شده است. برای گروهی که با بدهی‌های کلان و تحت فشار افکار عمومی فعالیت می‌کند، این دارایی‌های غیرمولد می‌تواند سرآغاز یک بحران اعتباری جدید باشد. زنجیره لجستیکی آدانی که از بندر «موندر» در هند آغاز می‌شد، در میانه راه با اخلال مواجه شده است.

چالش سوم، هزینه فرصت‌های از دست رفته برای هند است. دهلی نوسال‌ها زمان و سرمایه سیاسی خود را صرف پروژه‌ای کرده که امنیت آن حتی روی کاغذ هم قابل تضمین نیست. در همین مدت، زیرساخت‌های «کریدور اقتصادی چین و پاکستان» با آرامش بیشتری توسعه یافته و به بهره برداری رسیده است. شکست «ایمک» هند را بار دیگر مجبور کرده به مسیرهای سنتی و پرمخاطره‌ای همچون کانال سوئز یا دور زدن آفریقا متوسل شود. این موضوع به معنای افزایش سرسام‌آور قیمت تمام‌شده کالاهای هندی و کاهش شدید رقابت‌پذیری آنها در بازارهای جهانی است.

چالش چهارم، فشارهای سیاسی آمریکا بر مسیرهای جایگزین است. هند برای خوش‌آمد غرب و رژیم صهیونیستی، تمرکز خود را از «کریدور شمال-جنوب» (مسیر ایران و روسیه) به سمت «ایمک» چرخانده بود. بر اساس گزارش‌های خبری، دولت مودی حتی بودجه توسعه بندر چابهار را در لایحه بودجه تقدیمی به پارلمان هند حذف کرد. اما اکنون دهلی نو در بن‌بستی قرار گرفته که تنها راه خروج از آن ممکن است بازگشت به همان مسیری باشد که خود از آن چشم پوشیده بود. این چرخش تمام عیار هم از منظر سیاسی هزینه‌بر است و هم از منظر عملیاتی نیازمند بازسازی زیرساخت‌هایی است که طی سال‌های اخیر مورد غفلت قرار گرفته‌اند.

سرنوشت تلخ یک کریدور

پیش‌بینی آینده «ایمک» بدون در نظر گرفتن دو متغیر کلان دشوار است: نخست، تحولات سیاسی-نظامی در خاورمیانه و به ویژه سرنوشت درگیری‌های اسرائیل و فلسطین؛ دوم، تغییر راهبرد هند در قبال کریدورهای رقیب.

در سناریوی خوش‌بینانه (که احتمال وقوع آن اندک به نظر

آمریکا تعریف می‌شد. سقوط آن نه تنها شکستی فنی، بلکه ورشکستگی یک پارادایم فکری و یک توهم در دهلی نو بود که بدون پشتوانه امنیتی و ثبات پایدار منطقه‌ای، می‌توان از مسیرهای ترانزیتی پرچالش، رقیبی همچون چین را از میدان به در کرد. برای "گوتوم آدانی"، سرنوشت بندر حیفا یک درس تلخ در مورد «ریسک‌های ژئوپلیتیک» سرمایه‌گذاری‌های کلان بود. برای "نارندرا مودی"، این واقعه زنگ خطری است که نشان می‌دهد قدرت اقتصادی بدون در نظر گرفتن واقعیت‌های سخت میدانی و تغییرات موازنه قدرت در همسایگی ایران و افغانستان، چیزی بیش از یک سراب نیست. واپسین سخن آنکه، شاید مهم‌ترین دستاورد بحران کنونی برای هند، «هوشیاری راهبردی» باشد. دهلی نو اکنون بهتر از هر زمان دیگری می‌داند که در جهانی که نظم کهن آن در حال فروپاشی است، شرط بقا نه تک‌بعدی شدن، بلکه انعطاف‌پذیری، تنوع‌بخشی به مسیرهای تجاری و پرهیز از شرط‌بندی روی گزینه‌های تک‌قطبی و شکننده است. بازگشت به «کریدور شمال-جنوب» و احیای همکاری با ایران و روسیه، شاید به مثابه اعتراف به شکست باشد، اما در عین حال نشانه خردورزی پراگماتیستی در مواجهه با واقعیت‌های نوین ژئوپلیتیکی است.

ماشالله شاکری

دیپلمات با سابقه و سفیر سابق جمهوری اسلامی ایران در اسلام‌آباد پاکستان. سرپرست سابق سفارت ایران در توکیو و سارایوو. مشاور دیپلماسی اقتصادی و معاونت آسیا و اقیانوسیه. ایشان پیش‌تر مدیرکل حوزه هیأت عامل و تحقیقات سازمان بنادر و دریانوردی بوده و تجربه طولانی در حوزه‌های ترانزیت، اقتصاد دریایی و همکاری‌های منطقه‌ای دارد. او فارغ‌التحصیل مهندسی مکانیک از دانشگاه رورکی هند و مسلط به زبان‌های انگلیسی، اردو و هندی می‌باشد.





مقدمه

در ماه‌های اخیر، ابتکار دیپلماتیک چین در قالب «نشست ارومچی» به یکی از مهم‌ترین کانال‌های گفت‌وگو برای کاهش تنش‌های میان پاکستان و حکومت طالبان در افغانستان تبدیل شده است. این روند که نخستین دور آن در آوریل ۲۰۲۶ در شهر ارومچی، مرکز منطقه خودمختار سین‌کیانگ برگزار شد، با استقبال رسمی اسلام‌آباد و ابراز خوش‌بینی ضمنی کابل همراه بوده است. در شرایطی که در حدود ۵ سال از بازگشت طالبان به قدرت می‌گذرد، مرزهای شلوغ و ناامن میان دو کشور همچنان صحنه درگیری‌های مرگبار میان نیروهای پاکستانی و شبه‌نظامیان موسوم به «تحریک طالبان پاکستان» است. پاکستان، طالبان افغانستان را متهم می‌کند که به این گروه پناهگاه امن می‌دهد، در حالی که طالبان، «تحریک طالبان پاکستان» را یک مسئله داخلی پاکستان می‌خواند. در این میان، نقش چین به عنوان یک قدرت بزرگ منطقه‌ای که به دلایل اقتصادی و امنیتی خواهان ثبات در همسایگی غربی خود است، روزه تازه‌ای برای حل این اختلافات گشوده است. این مقاله تحلیلی می‌کوشد با بررسی پیش‌زمینه‌های شکل‌گیری نشست ارومچی، دستاوردهای اولیه، چالش‌های فرارو و چشم‌انداز آینده این روند را ارزیابی کند و در پایان به جمع‌بندی راهبردی از نقش میانجی‌گرانه پکن بپردازد.

پیش‌زمینه و ضرورت شکل‌گیری نشست ارومچی

روابط پاکستان و افغانستان سال‌هاست که با فرازونشیب‌های امنیتی و سیاسی همراه بوده است. پس از خروج نیروهای خارجی از افغانستان و تسلط دوباره طالبان در سال ۲۰۲۱، اسلام‌آباد تصور می‌کرد که به دلیل نفوذ تاریخی اش بر طالبان، می‌تواند مرزهای خود را ایمن کند. اما واقعیت میدانی خلاف این تصور بود؛ حملات «تحریک طالبان پاکستان» از خاک افغانستان افزایش یافت و مذاکرات مستقیم دو کشور به بن‌بست رسید. پاکستان تلاش کرد برای حل این مشکل از ظرفیت میانجی‌گرانه کشورهای همچون قطر، ترکیه و عربستان سعودی بهره بگیرد، اما تلاش کشورهای مذکور، نتیجه‌چندانی نداشت و حملات «تحریک طالبان پاکستان» از داخل خاک افغانستان بر علیه دولت پاکستان همچنان ادامه یافت.

در همین زمان، چین که سرمایه‌گذاری‌های کلانی در پاکستان و در چارچوب پروژه‌هایی همچون «کمربند و جاده» و «کریدور اقتصادی چین و پاکستان» انجام داده است، به این نتیجه رسید که بی‌ثباتی در افغانستان، امنیت انرژی و ترانزیت منطقه را تهدید می‌کند. پکن که از یک سورروابط راهبردی عمیقی با اسلام‌آباد دارد و از سوی دیگر در تعامل اقتصادی با حکومت طالبان نیز محتاطانه عمل می‌کند، تصمیم گرفت نقش «میانجی» را در این بحران ایفا کند. در

منهدم شود، در حالی که طالبان افغانستان از به‌کارگیری واژه «تروریست» برای «تحریک طالبان پاکستان» اجتناب می‌ورزد و آن را یک «جنبش مسلح سیاسی» یا «مسئله داخلی پاکستان» معرفی می‌کند. منابع آگاه فاش کرده‌اند که طالبان در نشست ارومچی با ذکر نام «تحریک طالبان پاکستان» در توافق احتمالی موافقت کرده‌اند، اما همچنان از دادن عنوان «تروریست» به آن اجتناب می‌کنند. این اختلاف واژگانی، صرفاً یک مشاجره معنایی نیست؛ بلکه تعیین‌کننده نوع مواجهه طالبان با این قضیه است. اگر گروه «تحریک طالبان پاکستان» در اسناد رسمی «تروریست» خوانده شود، طالبان ملزم به اقدامات نظامی و تحویل اعضای آن خواهند شد که از دید کابل، به معنای افتادن در ورطه جنگی نیابتی و بی‌ثباتی بیشتر در افغانستان است.

چالش دیگر، عدم توانایی یا عدم اراده طالبان برای کنترل همه مرزهای خود با پاکستان است. ساختار قدرت در افغانستان کنونی متمرکز و تک‌صدایی نیست؛ فرماندهان محلی و شبکه‌های قبیله‌ای گاه مستقلاً عمل می‌کنند و حتی اگر رهبری طالبان در کابل و قندهار دستوری برای مهار «تحریک طالبان پاکستان» صادر کند، اجرای کامل آن در مناطق کوهستانی و صعب‌العبور بسیار دشوار است. همچنین پاکستان از «تعهد کتبی» طالبان دال بر عدم حمایت و پناه دادن به اعضای گروه «تحریک طالبان پاکستان» به عنوان شرط اساسی پیشرفت مذاکرات یاد کرده است، در حالی که طالبان افغانستان اساساً تمایل چندانی به امضای توافقات الزام‌آور بین‌المللی با ماهیت حقوقی ندارند. از سوی دیگر، عواملی چون رقابت‌های تاریخی، بی‌اعتمادی دیرینه و فشار افکار عمومی در هر دو کشور، روند میانجی‌گرانه چین را پیچیده‌تر می‌کند.

سناریوهای محتمل

آینده روند ارومچی تا حد زیادی به دو عامل وابسته است: نخست، میزان انعطاف‌پذیری طالبان افغانستان در قبال شناسایی «تحریک طالبان پاکستان» به عنوان یک گروه تروریستی و اقدامات عملی مرتبط با آن، و دوم، استمرار فشار و مشوق‌های چین بر هر دو طرف. پکن نشان داده است که قصد دارد دور دوم این گفتگوها را هرچه سریع‌تر برگزار کند و در صورت حصول پیشرفت، احتمالاً بسته‌های کمک اقتصادی یا سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های مرزی را به عنوان مشوق‌های عملی به دو طرف مطرح خواهد کرد. چین به خوبی می‌داند که صلح پایدار میان پاکستان و افغانستان برای بهره‌برداری از منابع معدنی غنی افغانستان و تکمیل

چنین بستری نشست ارومچی شکل گرفت: مکانی بی‌طرف در خاک چین، اما نزدیک به هر دو کشور، که هدف آن ایجاد یک ساختار منظم برای گفت‌وگوهای امنیتی و در نهایت رسیدن به یک توافق کتبی برای دور کردن «تحریک طالبان پاکستان» از مناطق مرزی پاکستان با افغانستان است.

نقش چین و دستاوردهای اولیه نشست ارومچی

یکی از مهم‌ترین دستاوردهای نشست ارومچی، رسمیت یافتن نقش میانجی‌گرانه چین از سوی پاکستان است. اسلام‌آباد که ماه‌ها در اعلام حمایت از این ابتکار سکوت اختیار کرده بود، سرانجام در بیانیه مشترک پایان سفر شهباز شریف به چین، صریحاً از «نشست ارومچی» حمایت و از بستر ایجادشده برای گفت‌وگو استقبال کرد. این موضع‌گیری، وزن سیاسی بالایی به فرایند مذاکرات بخشید و نشان داد که پاکستان دیگر به کانال‌های دوجانبه‌امیدی ندارد و میدان را برای دیپلماسی چین باز گذاشته است.

از سوی دیگر، «امیرخان متقی»، وزیر خارجه حکومت طالبان، بدون اشاره به جزئیات، از «پیشرفت‌های» صورت گرفته در این نشست سخن گفته است. گزارش‌های تأیید نشده حاکی از آن است که طالبان برخی از اعضای «تحریک طالبان پاکستان» را در ولایت‌های مرزی مانند خوست و پکتیا بازداشت و به نقاط دورتری از مرز منتقل کرده است. اگرچه این اقدامات با خواسته اصلی پاکستان (که شامل «کشتن، تحویل یا خلع سلاح کامل» رهبران «تحریک طالبان پاکستان» است)، فاصله دارد، اما نشان دهنده آن است که طالبان برای حفظ فرایند مذاکرات، تمایل به انجام حرکات نمادین و تاکتیکی دارد. همچنین در سطح محلی، میانجی‌گری سران قبایل در مناطق «باجور» و «چترال» منجر به آتش‌بس‌های موقت و حتی اخراج برخی گروه‌های مسلح از این مناطق شده است؛ پدیده‌ای که ریشه در فشار غیرمستقیم چین بر طالبان برای کنترل اوضاع مرزی دارد.

گره‌های کور مسیر

با وجود این گشایش‌ها، موفقیت نشست ارومچی با چالش‌های بنیادینی روبه‌روست که بی‌توجهی به آن‌ها می‌تواند این روند را همانند نشست‌های پیشین با بن‌بست و ناکامی مواجه سازد. اولین و مهم‌ترین چالش، اختلاف بر سر ماهیت «تحریک طالبان پاکستان» است. پاکستان این گروه را یک سازمان تروریستی بین‌المللی می‌داند که باید سرکوب و

کریدورهای ترانزیتی (از جمله گسترش احتمالی "کریدور اقتصادی چین و پاکستان" به سمت کابل) حیاتی است. بنابراین می توان انتظار داشت که پکن نقش خود را از یک میانجی ساده به ضامنی فعال برای اجرای هرگونه توافق ارتقا دهد. در خوش بینانه ترین سناریو، اگر طالبان بتواند با انجام اقداماتی همچون «عملیات محدود علیه تحریک طالبان پاکستان» (بدون استفاده از واژه تروریست) موجبات عقب راندن این گروه از مناطق مرزی را فراهم کند، تنش ها کاهش یافته و اعتماد اولیه بازسازی خواهد شد. در سناریوی بعدی، ممکن است مذاکرات به توافقی نانوشته و مبتنی بر اقدامات دوجانبه در سطح محلی منجر شود که چین آن را مدیریت کند. در بدترین سناریو، اگر طالبان به سیاست سکون و انکار ادامه دهد و "تحریک طالبان پاکستان" حملات خود بر علیه دولت پاکستان را تشدید کند، اسلام آباد ممکن است به گزینه های نظامی یک طرفه مانند عملیات فرامرزی روی آورد که در آن صورت نه تنها روند ارومچی شکست می خورد، بلکه کل ثبات منطقه به خطر می افتد. با توجه به رویکرد محتاطانه چین و تمایل طالبان به حفظ کانال ارتباطی با پکن، سناریوی نخست یعنی کاهش تدریجی تنش ها محتمل تر به نظر می رسد.

نتیجه گیری

نشست ارومچی، اگرچه هنوز در مراحل اولیه خود قرار دارد، ولی به منزله یک نقطه عطف در مناقشه دیرینه پاکستان و افغانستان محسوب می شود. نقش چین به عنوان یک بازیگر فرامنطقه ای با مقبولیت کافی نزد دو طرف مناقشه، برای اولین بار یک ساختار گفت و گوی منظم و بلندمدت را جایگزین اتهام زنی های بی نتیجه کرده است. دستاورد اولیه این روند، ایجاد امید واقعی برای حل اختلافات از طریق یک دیپلماسی چندجانبه است. با این حال، وجود چالش های عمیقی نظیر اختلاف در واژه شناسی تروریسم، ضعف حاکمیت طالبان در مناطق مرزی و بی اعتمادی تاریخی، هنوز پابرجاست. آینده این روند بستگی به این دارد که آیا طالبان اقدامات نمادین جابه جایی اعضای "تحریک طالبان پاکستان" را به اقداماتی ساختاری و اساسی تبدیل خواهد کرد و آیا پاکستان نیز می تواند از تندروری نظامی دست بکشد و به چین به عنوان یک میانجی معتبر اعتماد کند؟ در مجموع، نشست ارومچی ثابت کرد که دیپلماسی آرام و پشت پرده چین، در مقایسه با میانجی گری های پر سر و صدای کشورهای دیگر، می تواند در بحران های همسایگی خود فرصت های تازه ای بیافریند. اگر این فرصت با تدبیر و انعطاف طرفین همراه شود، نه تنها مرزهای پاکستان و افغانستان امن تر خواهد شد، بلکه زمینه برای همکاری های اقتصادی کلان منطقه ای (که در رأس آنها طرح کمربند و جاده قرار دارد) نیز هموار می گردد.

تیم تحریریه اندیشکده اقبال

تیم تحریریه اندیشکده اقبال، ترکیبی است از دیپلمات ها، سیاستمداران، نویسندگان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان دانشگاه های معتبر ایران و پاکستان؛ هم صدا در اندیشه، متکثر در نگاه.





مقدمه

دو کشور از دهه ۱۹۹۰ تاکنون چندین قرارداد همکاری در زمینه تولید جنگنده، سامانه‌های پهپادی، نوسازی ناوگان هوایی و تبادل کارشناسان دفاعی امضا کرده‌اند. اما نقطه عطف این روابط را باید در دهه ۲۰۱۰ جستجو کرد، زمانی که ترکیه به دلیل تحریم‌های اعمال شده توسط غرب، به طور جدی به سمت توسعه صنایع دفاعی مستقل و همکاری با کشورهایمانند پاکستان روی آورد. از سوی دیگر، پاکستان نیز که با فرسودگی ناوگان هوایی خود مواجه و از دسترسی به فناوری‌های پیشرفته غربی محروم شده بود، ترکیه را به عنوان شریکی قابل اعتماد و فاقد پیشینه استعماری برگزید. پروژه‌های مشترکی مانند مشارکت دو کشور در برنامه ساخت جنگنده‌های رادارگریز "کان"، همکاری در توسعه پهپادهای تهاجمی، و برگزاری منظم رزمایش‌های هوایی نظیر «عقاب آناولی» و «آتاتورک-۱۲» همه نشانه‌هایی از تعمیق این رابطه هستند. دیدار فرماندهان نیروی هوایی دو کشور در ۲۳ می ۲۰۲۶ در واقع تأکیدی دوباره بر ادامه این مسیر و ارتقای آن به سطح همگرایی در فناوری‌های نوظهور مانند هوش مصنوعی، جنگ سایبری و سامانه‌های بدون سرنشین بود.

در ۲۳ می ۲۰۲۶، فرماندهان نیروی هوایی پاکستان و ترکیه در دیداری رسمی، بار دیگر بر «همگرایی راهبردی در زمینه دفاع، نوآوری هوافضا و فناوری‌های نوظهور» تأکید کردند. این رویداد که در چارچوب رزمایش‌های مشترک و نشست‌های دوجانبه برنامه‌ریزی شده بود، نقطه عطفی در مسیر همکاری‌های رو به رشد دو کشور به شمار می‌رود. در شرایطی که نظم امنیتی منطقه جنوب آسیا و غرب آسیا دستخوش دگرگونی‌های عمیقی شده است، بازتولید این همکاری‌های راهبردی از سوی فرماندهان ارشد نظامی دو کشور، فراتر از تشریفات دیپلماتیک، حامل پیام‌های روشنی برای بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است. پاکستان و ترکیه اکنون در آستانه شکل‌دهی به یک محور فناورانه امنیتی قرار دارند. این مقاله در پی آن است تا با رویکردی تحلیلی، ابعاد، انگیزه‌ها، چالش‌ها و چشم‌انداز این همکاری را بررسی کرده و جایگاه آن را در معادلات قدرت منطقه‌ای تبیین کند.

پیشینه و زمینه‌های شکل‌گیری همکاری

ابعاد فناورانه و صنعتی همکاری‌های هوایی
آنچه همکاری هوایی پاکستان و ترکیه را از بسیاری از

همکاری نظامی پاکستان و ترکیه ریشه در چندین دهه روابط دوستانه و اشتراکات فرهنگی، مذهبی و ژئوپلیتیکی دارد.

دومین چالش، فشارهای خارجی اعمال شده از سوی کشورهای هم‌چون ایالات متحده و هند است. واشنگتن که پاکستان را متحد اصلی خود در جنگ با تروریسم می‌داند، به هیچ وجه از تعمیق همکاری نظامی اسلام‌آباد با آنکارا (به ویژه در حوزه فناوری‌های حساس) استقبال نمی‌کند. هند نیز به عنوان رقیب دیرینه پاکستان و شریک راهبردی جدید ترکیه در حوزه‌های اقتصادی و دفاعی (مانند همکاری در ساخت زیردریایی و کشتی‌های جنگی)، ترجیح می‌دهد که روابط آنکارا و اسلام‌آباد توسعه چندانی نداشته باشد.

سومین چالش، تفاوت در اولویت‌های داخلی و ساختار صنعتی دو کشور است. ترکیه به دنبال صادرات محصولات دفاعی خود به بازارهای جهانی از جمله کشورهای عربی و آفریقایی است، در حالی که تمرکز عمده پاکستان بیشتر بر مقابله با تهدیدهای امنیتی داخلی و رویارویی با هند است. گاه این تفاوت در مشخصات فنی مورد نیاز، اختلافاتی را در طراحی محصولات مشترک ایجاد می‌کند.

چالش چهارم، مسائل مربوط به حقوق مالکیت فکری و انتقال فناوری است که همچنان یکی از نقاط مورد اختلاف در مذاکرات دو کشور است. ترکیه تمایل دارد هسته فناوری‌های پیشرفته (مانند موتور توربوفن و رادارهای ایسا) را در انحصار خود نگه دارد، اما پاکستان خواهان دسترسی کامل به این فناوری‌ها برای بومی‌سازی آنهاست. آخرین چالش، بی‌ثباتی سیاسی داخلی پاکستان است. تغییر مکرر دولت‌ها و اولویت‌های دفاعی متفاوت احزاب سیاسی (به ویژه تنش میان حزب مسلم لیگ (ن) و تحریک انصاف) می‌تواند تداوم بلند مدت پروژه‌های مشترک را با اختلال مواجه سازد. در سال ۲۰۲۶ نیز با آغاز موج جدید اعتراضات مخالفان، کابینه شهباز شریف ممکن است نتواند بودجه لازم برای همکاری با ترکیه را به طور کامل تأمین کند.

چشم‌انداز آینده

با وجود چالش‌های یادشده، شواهد و روندها نشان می‌دهد که همکاری هوایی پاکستان و ترکیه در افق ۲۰۳۰ نه تنها تداوم خواهد یافت بلکه عمیق‌تر و گسترده‌تر نیز خواهد شد. پیش‌بینی می‌شود حجم تجارت دفاعی دو طرف تا پایان این دهه از مرز ۶ میلیارد دلار عبور کند که بیش از دو برابر رقم کنونی است. از نظر همکاری‌های فناورانه، انتظار می‌رود

مشارکت‌های دفاعی مشابه در منطقه متمایز می‌کند، عمق انتقال فناوری و اشتراک در زنجیره تأمین است. در حالی که بسیاری از کشورها صرفاً به خرید تجهیزات نظامی روی می‌آورند، دو طرف بر بومی‌سازی و تولیدات مشترک تأکید دارند. در حوزه جنگنده‌های پیشرفته، پاکستان نه تنها به عنوان خریدار بالقوه جنگنده‌های "کان" (که نخستین پرواز آن در ۲۰۲۴ انجام شد) مطرح شده، بلکه در تأمین برخی سامانه‌های الکترونیکی و موتورهای پیش‌ران نیز مشارکت دارد. نیروی هوایی پاکستان با تجربه چندین دهه عملیات رزمی واقعی (از جمله درگیری‌های مرزی با هند و افغانستان)، بازخورد‌های میدانی ارزشمندی به صنایع دفاعی ترکیه می‌دهد.

در زمینه پهپادها، پاکستان نه تنها پهپادهای شناسایی - تهاجمی "بایراکتار" را از ترکیه خریداری کرده، بلکه خط تولید مشترک پهپادهای "انکا" با ترکیه را در پایگاه‌های هوایی "کامرا" راه‌اندازی نموده است. این پهپادها در عملیات ضد تروریستی پاکستان بر علیه گروه‌هایی همچون "ارتش آزادی بخش بلوچ" و "تحریک طالبان پاکستان" عملکرد قابل قبولی داشته‌اند. همچنین دو کشور در حال توسعه یک پهپاد جدید با قابلیت حمل مهمات نقطه‌زن و پرواز در ارتفاع بالا هستند. فراتر از همکاری‌های مذکور، همکاری دو کشور در حوزه نرم‌افزارهای نبرد شبکه‌محور، سامانه‌های جنگ الکترونیک و رمزنگاری ارتباطات نیز گسترش یافته است. با عنایت به موارد ذکرشده، می‌توان گفت که همکاری دو کشور از سطح خرید و فروش تسلیحات نظامی فراتر رفته و به یک شراکت راهبردی عمیق تبدیل شده است.

چالش‌های پیش رو

با وجود پیشرفت‌های چشمگیر، مسیر ادامه این همکاری‌ها با چالش‌های متعددی مواجه است که می‌تواند آینده آن را با چالش‌هایی مواجه سازد. نخستین چالش، محدودیت‌های مالی و بودجه‌ای پاکستان است. اقتصاد شکننده پاکستان که با کسری مزمن، تورم بالا و وابستگی به وام‌های صندوق بین‌المللی پول دست و پنجه نرم می‌کند، توان تأمین مالی پروژه‌های سنگین تسلیحاتی را به آسانی ندارد. هزینه توسعه جنگنده "کان" (که بالغ بر ۱۵ میلیارد دلار است)، برای اسلام‌آباد بسیار سنگین است.

ای از تکامل یک الگوی جدید در همکاری‌های دفاعی میان کشورهای در حال توسعه با اشتراکات فرهنگی و ژئوپلیتیکی است. در جهانی که قطب‌های قدرت به سرعت در حال تغییرند، اسلام‌آباد و آنکارا دریافته‌اند که هیچ‌یک به تنهایی نمی‌توانند نیازهای امنیتی خود را تأمین کنند؛ اما در کنار هم می‌توانند وابستگی به قدرت‌های سنتی را کاهش دهند و بخشی از زنجیره ارزش فناوری‌های برتر را در اختیار بگیرند. همکاری هوایی دو کشور از سطح مبادلات تسلیحاتی فراتر رفته و به مشارکت در طراحی، تحقیق، توسعه و حتی صادرات مشترک رسیده است. با این حال، چالش‌هایی مانند محدودیت‌های مالی پاکستان، فشارهای خارجی (به ویژه از سوی آمریکا و هند)، تفاوت در اولویت‌های صنعتی و بی‌ثباتی‌های سیاسی داخلی پاکستان، این مسیر را با چالش‌هایی جدی مواجه ساخته است. چشم‌انداز افق ۲۰۳۰ نشان می‌دهد که در صورت مدیریت هوشمندانه این چالش‌ها (از جمله از طریق تنوع بخشی به منابع مالی و انعطاف در مالکیت فکری و انتقال فناوری) همکاری‌های دو کشور می‌تواند به یکی از الگوهای موفق همکاری دفاعی در جهان اسلام تبدیل شوند. تأثیرات منطقه‌ای چنین همکاری عمیقی فراتر از مرزهای پاکستان و ترکیه خواهد بود و توازن قوا در جنوب آسیا، خلیج فارس و حتی قفقاز را به نفع محور اسلام‌آباد - آنکارا تغییر خواهد داد. برای تحلیلگران سیاسی، پیگیری سرنوشت پروژه جنگنده‌های "کان"، خط تولید مشترک پهپادها و میزان موفقیت دو کشور در جذب شرکای ثالث (مانند آذربایجان، مالزی و اندونزی) مهم‌ترین شاخص‌های عینی برای ارزیابی آینده این رابطه خواهد بود. در مجموع می‌توان گفت که روند همکاری‌های هوایی پاکستان و ترکیه در حال گذار از یک اتحاد تاکتیکی به یک مشارکت راهبردی است؛ تحولی که معادلات قدرت هوایی در اطراف ایران و خلیج فارس را دستخوش دگرگونی‌های عمیق خواهد کرد.

همکاری دو کشور در سه حوزه همچنان توسعه یابد: نخست، ورود جنگنده "کان" به نیروی هوایی پاکستان از اوایل دهه ۲۰۳۰ که می‌تواند جانشینی برای میراژها و حتی جنگنده‌های اف-۱۶ قدیمی باشد. دوم، ایجاد یک کنسرسیوم مشترک برای تولید پهپادهای پیشرفته قاره‌پیما با قابلیت سوخت‌گیری هوایی و حمل مهمات دوربرد که می‌تواند به کشورهای ثالث نیز صادر شود.

سوم، همکاری در حوزه جنگ فضایی شامل ساخت ماهواره‌های کوچک شناسایی که پاکستان پیش‌تر در آن با چین همکاری داشته، اما اکنون تنوع بخشی به شرکا را در دستور کار خود قرار داده است. از منظر ژئوپلیتیک، تعمیق این همکاری به پاکستان اجازه می‌دهد وابستگی خود به غرب (به ویژه آمریکا) و تا حدی چین را کاهش داده و یک رکن سوم در سیاست دفاعی خود ایجاد کند. برای ترکیه نیز پاکستان به عنوان دروازه ورود به جنوب آسیا و بازار ۸۰۰ میلیون نفری مسلمانان شبه قاره عمل می‌کند.

در سطح چندجانبه نیز، احتمال ایجاد یک نهاد هماهنگ کننده میان نیروهای هوایی کشورهای عضو سازمان همکاری اسلامی با محوریت پاکستان و ترکیه وجود دارد که بتواند در بحران‌هایی مانند غزه یا کشمیر واکنش مناسبی نشان دهد. در میان مدت، مانورهای هوایی مشترک با حضور نیروی هوایی عربستان، قطر و آذربایجان می‌تواند به یک ائتلاف غیررسمی هوایی تبدیل شود که توازن قدرت را در خلیج فارس و قفقاز تحت تأثیر قرار دهد. البته این تحقق این سناریوها منوط به حل مسئله تأمین مالی از طریق خطوط اعتباری و مشارکت بخش خصوصی است. پروژه‌هایی نظیر «وام تسلیحاتی در برابر صادرات محصولات کشاورزی» یا «تأسیس منطقه ویژه فناوری دفاعی مشترک در سیالکوت» می‌توانند در این قضیه بسیار راهگشا باشند.

نتیجه‌گیری

بازتأکید فرماندهان هوایی پاکستان و ترکیه بر همکاری راهبردی در سال ۲۰۲۶، نه یک رویداد تشریفاتی، بلکه نشانه

تیم تحریریه اندیشکده اقبال

تیم تحریریه اندیشکده اقبال، ترکیبی است از دیپلمات‌ها، سیاستمداران، نویسندگان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان دانشگاه‌های معتبر ایران و پاکستان؛ هم‌صدا در اندیشه، متکثر در نگاه.





مقدمه

پس از فروپاشی خلافت خودخوانده داعش در عراق و سوریه و تغییر راهبرد این گروه تروریستی به سمت گسترش هسته‌های مقاومت در قاره آفریقا و جنوب آسیا، تحولات سیاسی امنیتی در کشور پاکستان، به ویژه در ایالت بلوچستان، حاکی از واقعیتی جدید و نگران کننده است. در این میان، اخبار ضدونقیض اما قابل تأملی درباره قدرت گیری تدریجی «شفیق مینگل»، فرزند وزیر ارشد سابق ایالت بلوچستان، منتشر شده است. آنچه این موضوع را پیچیده تر می‌سازد، ارتباطات نزدیک مینگل با شاخه خراسان داعش است. این مسئله برای امنیت ملی ایران و پاکستان که دارای ۹۰۹ کیلومتر مرز مشترک در منطقه بلوچستان هستند، اهمیتی راهبردی دارد. در مقاله حاضر، ضمن تبیین راهبردهای داعش خراسان در پاکستان و دلایل انتخاب ایالت بلوچستان به عنوان کانون اصلی فعالیت‌های این گروه، نقش «شفیق مینگل» به عنوان بازیگر جدید این معادله و چالش‌ها و چشم‌اندازهای پیش روی این همکاری غیرمترعارف تحلیل خواهد شد. همچنین تلاش می‌شود تا با واکاوی ابعاد پنهان این همکاری، تصویری روشن از پیامدهای امنیتی آن برای مناطق مرزی ایران و پاکستان ترسیم گردد.

زمینه‌های راهبردی ظهور داعش خراسان در پاکستان

شاخه خراسان داعش که در سال ۲۰۱۴ میلادی (۱۳۹۳ هجری شمسی) و همزمان با اوج گیری خلافت این گروه در عراق و سوریه، در مناطقی از آسیای مرکزی، افغانستان، پاکستان و شرق ایران اعلام موجودیت کرد، همواره به دنبال ایجاد یک پایگاه لجستیکی در مناطق مرزی بوده است. برخلاف گروه‌های محلی که بیشتر بر اهداف قبیله‌ای یا منطقه‌ای متمرکز هستند، راهبرد کلان داعش خراسان بر «بیداری هسته‌های خفته» گروه‌های سلفی-تکفیری و جذب حداکثری نیرواز میان تشکل‌های افراطی فعال در پاکستان استوار است. این راهبرد از سوی داعش عمدتاً در مناطق قبیله‌ای و مرزی پاکستان با افغانستان پیگیری شده است، اما در سال‌های اخیر، این گروه به تدریج مرکز ثقل عملیاتی خود را به سمت ایالت بلوچستان تغییر داده است.

علت اصلی این تغییر را باید در ترکیبی از عوامل ژئوپلیتیکی، قومی و اقتصادی جستجو کرد. افول نسبی قدرت "تحریک طالبان پاکستان" در برخی مناطق، فضایی را برای نفوذ داعش خراسان فراهم آورده است. از سوی دیگر، تجربه داعش در عراق نشان داده که این گروه در شرایط خلأ قدرت و نارضایتی‌های عمیق محلی، بهترین فرصت را برای

گسترش دامنه فعالیت‌های خود پیدا می‌کند؛ شرایطی که امروزه در ایالت بلوچستان به طور فزاینده‌ای قابل مشاهده است. نکته قابل ذکر این است که داعش خراسان توانسته در مدت زمان کوتاهی و با تکیه بر شبکه‌های مالی خود در کشورهای حاشیه خلیج فارس و نیز بهره‌گیری از ناراضی‌های قومی در مناطق مرزی پاکستان، ساختار نظامی و تبلیغاتی نسبتاً منسجمی ایجاد کند.

دلایل انتخاب بلوچستان از سوی داعش

ایالت بلوچستان پاکستان به دلایل متعدد به مهم‌ترین مرکز فعالیت داعش خراسان تبدیل شده است. اولین و مهم‌ترین عامل، نزدیکی این ایالت به مرزهای ایران و استان سیستان و بلوچستان است که برای یک گروه افراطی ضدشیعی همچون داعش، جذابیتی راهبردی و ایدئولوژیک دارد. دومین دلیل، وجود گذرگاه مرزی "بولان" در مرز این ایالت با افغانستان است که فرصت بی نظیری را برای جابه جایی نیرو و تسلیحات این گروه فراهم می‌کند. هرچند ایالت خیبرپختونخوا نیز دارای مرز مشترک با افغانستان است، اما موقعیت بلوچستان در همسایگی ایران و دسترسی به آب‌های گرم بین‌المللی، اهمیت راهبردی آن را دوچندان کرده است.

عامل سوم، ترکیب محرومیت اقتصادی فراگیر همراه با ریشه‌های فکری جریان افراطی دیوبندی است که بستر مناسبی برای جذب نیرو و تبلیغات داعش در این ایالت فراهم ساخته است. عامل چهارم که نباید نادیده گرفته شود، ضعف حضور مؤثر دولت مرکزی پاکستان در بخش‌های وسیعی از بلوچستان است. این خلأ حاکمیتی، به داعش خراسان اجازه می‌دهد تا با آزادی عمل بیشتری اقدام به سازماندهی هسته‌های تروریستی خود کند. همچنین منابع قاچاق مواد مخدر و اسلحه در این منطقه، تأمین مالی پایدار برای عملیات‌های این گروه را ممکن ساخته است. به عنوان نمونه، گزارش‌های سازمان ملل نشان می‌دهد که در سال‌های ۲۰۲۲ تا ۲۰۲۴، مسیرهای قاچاق در شمال بلوچستان بیش از پیش به دست گروه‌های تندرو افتاده است. در مجموع، بلوچستان به مثابه کانونی نوظهور در نقشه تهدیدهای گروه داعش خراسان خودنمایی می‌کند.

شکست اتحادهای پیشین و نقش جدید شفیق مینگل
داعش خراسان در ابتدا تلاش کرد با بهره‌گیری از شکاف در صفوف «تحریک طالبان پاکستان» (اختلاف بین سران قبیله محسود و رهبر جدید طالبان پاکستان) و نیز اتحاد با گروه‌هایی همچون «لشکر جهنگوی» و بعدها «لشکر طیبه»، پایگاهی در پاکستان برای خود ایجاد کند. حتی انتشار بیانیه‌هایی در نشریه «یلغار» مبنی بر تکفیر "تحریک طالبان پاکستان" به دلیل مذاکره با دولت، در راستای همین جذب حداکثری بود. اما با تضعیف کلی داعش پس از مرگ خلیفه خودخوانده این گروه در سال ۲۰۱۹ میلادی، وضعیت شاخه خراسان این گروه نیز رو به افول گذاشت و بسیاری از گروه‌های پاکستانی از آن فاصله گرفتند.

در این خلأ راهبردی و از اوایل سال ۲۰۲۵، نشانه‌هایی از اتحاد آشکار داعش خراسان با «شفیق مینگل» مشاهده شده است. مینگل، که از رهبران بانفوذ قبیله‌ای بلوچستان و دارای روابط نسبتاً حسنه با سرویس‌های امنیتی قدرتمند پاکستان (به عنوان مهم‌ترین مانع رشد داعش) است، به اعضای این گروه تسهیلات لجستیکی بی‌سابقه‌ای ارائه می‌دهد. گزارش‌ها حاکی از آن است که مینگل برای اعضای داعش خراسان در مرز دو ایالت بلوچستان و سند، پایگاه‌هایی ساخته و همزمان با پشتیبانی‌های کلان مالی، به این گروه کمک‌های شایانی کرده است. رهبران داعش خراسان این حمایت را غنیمتی می‌دانند که می‌تواند در درازمدت به بازسازماندهی این گروه تروریستی در شرق جهان اسلام کمک کند. به عبارت دقیق‌تر، مینگل به داعش خراسان «چتر محافظتی» می‌دهد که این گروه پیش از این هرگز در پاکستان از آن برخوردار نبوده است. این همکاری همچنین نشان‌دهنده تغییر رویکرد گروه‌های قبیله‌ای بلوچ از نشان‌دهنده سنتی با داعش به سمت بهره‌برداری ابزاری از آن است. برخی تحلیلگران معتقدند که مینگل با این اقدام، در تلاش است تا همزمان هم وزن خود را در برابر رقبای قبیله‌ای افزایش دهد و هم از داعش به عنوان اهرم فشاری علیه دولت مرکزی پاکستان استفاده کند.

موانع گسترش دامنه فعالیت داعش خراسان

با وجود فرصت‌هایی که همکاری با شفیق مینگل برای داعش خراسان ایجاد کرده است، این گروه برای رسیدن به

چشم‌انداز آینده

آینده فعالیت داعش خراسان در پاکستان و نقش شفیق مینگل در آن، وابسته به چند عامل کلیدی است. نخستین عامل، سنخ روابط "شفیق مینگل" با نهادهای امنیتی پاکستان است. تداوم این رابطه، زمینه ساز آن خواهد بود که داعش خراسان از یک پناهگاه نسبی در بلوچستان بهره‌مند گردد. با این حال، بعید به نظر می‌رسد که اسلام‌آباد به طور کامل چشم خود را برگسترش بی‌ضابطه دامنه فعالیت این گروه ببندد. عامل دوم، توانایی پاکستان برای مهار یا محدود کردن فعالیت این گروه است. واقعیت این است که پاکستان با بهره‌گیری از روابط خود با عربستان سعودی و سایر کشورهای عربی توانایی لازم برای مهار مالی و تبلیغاتی داعش را دارد. عامل سوم، نقش چین و روسیه در این زمینه است. بنا به دلایل متعددی همچون کاهش تهدیدات امنیتی بر علیه خود، چین و روسیه نیز این آمادگی را دارند تا در صورت لزوم، پاکستان را در مبارزه با داعش تنها نگذارند. چهارمین عامل، سرنوشت شخص "شفیق مینگل" است. در صورتی که او به دلیل فشارهای داخلی یا بین‌المللی از مدار حمایت دستگاه‌های امنیتی پاکستان خارج شود، داعش خراسان بار دیگر بی‌پناه خواهد ماند. پنجمین عامل، میزان موفقیت ایران در تقویت همکاری‌های مرزی با پاکستان است. هرگونه تنش در روابط دو کشور، بهره‌برداری داعش خراسان از خلأهای امنیتی را افزایش می‌دهد. و بالاخره ششمین عامل، نقش طالبان افغانستان در کنترل یا عدم کنترل مرزهای شرقی خود با پاکستان است.

با عنایت به موارد ذکر شده، محتمل‌ترین سناریو در میان مدت، ادامه وضعیت موجود با شدتی محدودتر است: اجرای عملیات‌های تروریستی نقطه‌زن، تشدید فعالیت‌های تبلیغاتی در مناطق محروم، و تلاش برای حفظ هسته‌های مرکزی قدرت در بلوچستان، اما بدون توانایی برای اعلام مجدد خلافت یا تشکیل قلمرو سرزمینی پایدار. سناریوی خوش‌بینانه، همکاری منطقه‌ای مؤثر برای انزوای کامل داعش خراسان و حذف تدریجی پایگاه‌های آن در بلوچستان است؛ سناریوی بدبینانه نیز تبدیل بلوچستان به صحنه منازعات نیابتی پیچیده میان بازیگران منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای خواهد بود.

اهداف خود، با چالش‌های متعددی مواجه است. نخستین مانع، تداوم مخالفت‌های تاریخی و ایدئولوژیک میان داعش خراسان و «تحریک طالبان پاکستان» است که این امر مانع از ایجاد یک ائتلاف فراگیر ضد دولتی در پاکستان می‌شود.

مانع دوم در ارتباط با روابط داعش خراسان با طالبان افغانستان است. هرچند داعش خراسان به دلیل فعالیت در ولایت ننگرهار افغانستان و ارتباط با شبکه حقانی (یکی از جناح‌های قدرتمند طالبان افغانستان)، روابط معناداری با طالبان افغانستان دارد، اما این رابطه شکننده و مبتنی بر منافع کوتاه‌مدت است و ممکن است در هر لحظه به تقابل و دشمنی کشیده شود.

مانع سوم، رویکرد دوگانه سازمان اطلاعات هند (RAW) است که از یک سو از گسترش داعش در مرزهای غربی پاکستان برای ضربه زدن به این کشور حمایت می‌کند و از سوی دیگر در شرق پاکستان با این گروه در حال مبارزه است و همین امر، یک چالش راهبردی برای ثبات منطقه ایجاد کرده است. مانع چهارم در رابطه با مواضع قدرت‌های بزرگ در این زمینه است. واقعیت این است که قدرت‌های بزرگی مانند چین و روسیه که از نفوذ داعش در نزدیکی مرزهای خود هراس دارند، به شدت با بازی‌های امنیتی هند در این زمینه مخالف هستند و بی‌تردید از پاکستان در مبارزه با داعش حمایت خواهند کرد.

مانع پنجم، نبود وحدت فرماندهی درون خود داعش خراسان است. اختلافات میان رهبران محلی این گروه با هسته‌های مرکزی باقی مانده در افغانستان، گاه به موازی کاری و کاهش کارایی عملیاتی منجر می‌شود. افزون بر این، جامعه جهانی پس از تجربه حضور داعش در عراق و سوریه، هم‌اکنون آمادگی بیشتری برای مقابله زود هنگام با شاخه‌های جدید این گروه دارد. به طور مثال، عملیات اطلاعاتی مشترک میان پاکستان و برخی کشورهای منطقه در دو سال اخیر، چندین بار شبکه لجستیکی داعش در بلوچستان را منهدم کرده است. مجموع این موانع، دامنه مانور داعش خراسان را با وجود حمایت گسترده مینگل، محدود می‌کند.

نتیجه‌گیری

اتحاد شاخه خراسان داعش با «شفیق مینگل»، یک تغییر راهبردی مهم در معادلات امنیتی جنوب غرب آسیا محسوب می‌شود. این همکاری غیرمترعارف که از دل شکست اتحاد‌های پیشین داعش با سایر گروه‌های تروریستی پاکستانی زاده شده، به دلیل بهره‌مندی از حمایت‌های لجستیکی یک رهبر بانفوذ قبیله‌ای (که دارای روابط حسنه با سرویس‌های امنیتی پاکستان است)، یک آسیب‌پذیری جدی برای ثبات منطقه به شمار می‌رود. برای ایران که مرز طولانی با بلوچستان پاکستان دارد، این تحول یک هشدار امنیتی آشکار است. با این حال، به دلیل اختلافات درونی میان گروه‌های تروریستی پاکستانی، رویکرد متضاد هند، هوشیاری قدرت‌های بزرگ (چین و روسیه) و توانایی پاکستان در مهار بحران با کمک متحدان منطقه‌ای خود، چشم‌انداز دستیابی داعش خراسان به اهداف راهبردی خود، محدود و کوتاه‌مدت ارزیابی می‌شود. با این وجود، کوچک‌ترین غفلت از سوی ایران یا پاکستان می‌تواند این ارزیابی را نقض کند و بلوچستان را به کانون بحرانی گسترده‌تری تبدیل نماید. سیاست هوشمندانه مرزی، تقویت همکاری‌های امنیتی دوجانبه با پاکستان و پایش مستمر تحرکات شفیق مینگل و شبکه وابسته به او، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر برای حفظ امنیت پایدار در مرزهای شرقی ایران است. همچنین بازنگری در سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی نسبت به مناطق مرزی می‌تواند تا حد زیادی زمینه‌های جذب نیرو توسط گروه‌های افراطی را کاهش دهد. در نهایت، هوشیاری و هماهنگی اطلاعاتی میان تهران و اسلام‌آباد، کلید مقابله با این تهدید نوظهور خواهد بود.

علی رحمانی

پژوهشگر علوم سیاسی و دانشجوی دکتری مطالعات انقلاب اسلامی؛ دارای کارشناسی علوم سیاسی از دانشگاه خوارزمی و کارشناسی ارشد اندیشه سیاسی اسلام از دانشگاه علامه طباطبائی است. ایشان فعال در حوزه تحلیل تحولات افغانستان، شبه‌قاره بلاخص پاکستان و جریان‌های فکری-فرقه‌ای جهان اسلام، با همکاری گسترده با رسانه‌ها، مراکز پژوهشی و نهادهای مطالعاتی در زمینه ضدتروریسم، تاریخ معاصر، فرق صوفیه و مسائل منطقه‌ای است.



«بنیان مرصوص» و قدرت نام: تحلیل فرآیند، کارکرد و چالش‌های نام‌گذاری عملیات‌های نظامی پاکستان نوشته تیم تحریریه



مقدمه

با مقامات پیشین و بازنشسته نظامی پاکستان، فرآیند، کارکردها، چالش‌ها و چشم‌انداز آینده نام‌گذاری عملیات‌های نظامی پاکستان را بررسی کند. استدلال اصلی آن است که «اسم عملیات» در پاکستان نه یک ابزار تشریفاتی، بلکه قدرتمندترین سلاح راهبردی برای مدیریت افکار عمومی، مشروعیت‌بخشی به خشونت دولتی و ایجاد انسجام داخلی در فضای بحران به شمار می‌رود.

روند تاریخی و تحول در شیوه نام‌گذاری

به باور کارشناسان، بزرگ‌ترین تحول در شیوه نام‌گذاری عملیات‌های نظامی پاکستان پس از استقلال این کشور در سال ۱۹۴۷ رخ داد. در دوران استعمار، عملیات‌ها عمدتاً بر اساس نام مناطق جغرافیایی یا طرف‌های درگیر نام‌گذاری می‌شدند؛ نمونه‌هایی چون «جنگ دوم انگلیس و سیک‌ها» یا «عملیات در دره توجی» گویای این رویکرد صرفاً توصیفی و اداری هستند. اما پس از استقلال، هم دشمنان تغییر کردند و هم دلایل جنگیدن. پاکستان تازه‌تأسیس خود را درگیر منازعات هویتی، رقابت‌های منطقه‌ای با هند و بعدها جنگ داخلی در بنگلادش و شورش‌های قومی-مذهبی در بلوچستان و مناطق قبایلی دید. در چنین بستری، نام عملیات‌ها از یک برچسب صرفاً لجستیکی به ابزاری

در ساعت ۵:۱۳ بامداد تاریخ دهم مه سال گذشته و در پاسخ به حملات هند، ارتش پاکستان عملیاتی را با نام «بنیان مرصوص» آغاز کرد. تصاویر منتشرشده از «تلویزیون دولتی پاکستان»، آسمانی را نشان می‌داد که پیش از طلوع خورشید با نور انفجار بمب‌ها و موشک‌ها روشن شده بود و هم‌زمان فریادهای «الله‌اکبر» در فضا طنین‌انداز می‌شد. جنگ آغاز شده بود و همه درباره آن سخن می‌گفتند؛ از داخل پاکستان گرفته تا آن سوی مرزها و رسانه‌های بین‌المللی. اما در تحریریه «روزنامه داون» و بسیاری از رسانه‌های دیگر، نوع دیگری از آشفتگی حاکم بود: آیا باید آن را «بنیان مرصوص» نوشت؟ «بنیان مرصوص»؟ یا «بنیان المرصوص»؟ این سردرگمی قابل درک بود؛ زیرا نام عملیات از آیه‌ای در سوره صف از کتاب قرآن کریم گرفته شده و به معنای «ساختمانی استوار و به هم پیوسته» است. در بحبوحه جنگ، کسی فرصت چندانی برای بحث‌های زبان‌شناسانه نداشت، اما همین جزئیات ظاهراً کوچک، پرسشی اساسی را مطرح می‌کند: ارتش چگونه برای عملیات‌های خود نام انتخاب می‌کند؟ چرا نام یک عملیات نظامی تا این حد اهمیت دارد و چه کسی درباره آن تصمیم می‌گیرد؟ این مقاله تحلیلی می‌کوشد با تکیه بر برخی گزارش‌ها و گفت‌وگو

سپهبد لودهی می‌گوید: «این اداره هم عملیات را طراحی می‌کند و هم درباره اسم آن تصمیم می‌گیرد.» در عملیات‌هایی که دستگاه‌های اطلاعاتی نیز درگیر هستند، ممکن است سازمان اطلاعات نظامی (MI) یا آژانس اطلاعات پاکستان (ISI) نیز در انتخاب اسم عملیات نقش داشته باشند. در نهایت، تأیید نهایی اسم عملیات در عملیات‌های بزرگ با رئیس ستاد کل ارتش است. نقش دولت غیرنظامی در این فرآیند محدود به نظر می‌رسد، هرچند از نظر قانونی اجرای عملیات‌ها نیازمند تأیید دولت است. این ساختار سلسله مراتب نظامی-اطلاعاتی نشان می‌دهد که نام‌گذاری عملیات در پاکستان اساساً یک تصمیم نظامی و فراقانونی است که گاه با مشورت نهادهای اطلاعاتی تکمیل می‌شود و دولت غیرنظامی تنها نقش تشریفاتی در اعلام رسمی آن دارد.

کارکردهای روانی و ایدئولوژیک اسم عملیات‌ها

سرلشکر هوایی بازنشسته "فائز امیر" معتقد است که اهمیت اسم عملیات تنها به جنبه اداری آن محدود نمی‌شود. او می‌گوید: «نام یک عملیات بخشی از تاریخ است. این همان چیزی است که مردم و جهان بر اساس آن پیروزی‌ها و شکست‌ها را به یاد خواهند آورد.» در عصر رسانه‌های اجتماعی، مدیریت افکار عمومی اهمیت بسیار بیشتری یافته است. اگر در گذشته جنگ‌ها عمدتاً از طریق تلویزیون و روزنامه‌ها روایت می‌شدند، امروز میدان نبرد رسانه‌ای در شبکه‌هایی مانند ایکس، یوتیوب و واتس‌آپ قرار دارد. به گفته "فائز امیر"، "عملیات پاسخ تند و سریع" (Swift Retort) در سال ۲۰۱۹ نمونه‌ای موفق از هماهنگی اسم و هدف عملیات است: «واژه Retort به معنای پاسخ است و Swift نیز سرعت را تداعی می‌کند. این نام دقیقاً با پاسخ فوری پاکستان به حمله هند در منطقه بالاکوت هماهنگ بود.»

اما فراتر از کارکرد رسانه‌ای، اسامی مذهبی نقشی حیاتی در مشروعیت بخشی به خشونت دولتی در جنگ‌های داخلی دارند. یکی از افسران سابق ارتش در این باره گفته بود: «وقتی ارتش در سوات و مناطق قبایلی وارد نبرد شد، سربازان احساس می‌کردند با مردم خودشان می‌جنگند. بنابراین لازم بود برای آن‌ها روشن شود که این جنگ علیه اسلام نیست، بلکه علیه کسانی است که علیه اقتدار قانونی دولت سلاح برداشته‌اند.» در چنین فضایی، اسم‌هایی چون «راه نجات»،

استراتژیک برای انتقال معنا، تقویت روحیه و جلب حمایت عمومی تبدیل شد.

بر اساس برخی گزارش‌ها، یکی از افسران سابق ارتش پاکستان توضیح داده است که نسل اول فرماندهان ارتش عمدتاً در بریتانیا آموزش دیده بودند و طبیعی بود که نام‌هایی مانند "محافظان شب" (Knight Riders) یا "شاهین نقره‌ای" (Silver King) برای آن‌ها جذاب باشد. اما با گذشت زمان، ترکیب افسران ارتش دگرگون شد و نسل جدید بیش از گذشته به فرهنگ بومی، سنت‌های محلی و ریشه‌های مذهبی خود علاقمند شدند. این تغییر نسل نه صرفاً یک تحول جمعیت‌شناختی، بلکه بازتابی از اسلام‌گرایی فزاینده در جامعه پاکستان از دهه ۱۹۸۰ به بعد بود. در نتیجه، نام‌هایی چون «راه راست» (در سوات)، «ضرب عضب» (در مناطق قبایلی) و «بنیان مرصوص» (در پاسخ به هند) جایگزین نام‌های سکولار یا انگلیسی‌مآبانه شدند. این تحول نشان می‌دهد که اسم عملیات‌ها آینه تمام‌نمای تغییرات ایدئولوژیک و فرهنگی در نهاد ارتش و جامعه پاکستان است.

فرآیند تصمیم‌گیری: چه کسی اسم عملیات را انتخاب می‌کند؟

فرآیند نهادی انتخاب نام عملیات‌ها در پاکستان بسیار حائز اهمیت است. بر اساس گفت‌وگو با سپهبد بازنشسته نعیم خالد لودهی، فرمانده سابق "سپاه بهاولپور" و وزیر پیشین تولیدات دفاعی پاکستان، عملیات‌های نظامی، رزمایش‌ها و حتی برخی اقدامات اداری مهم، پیش از آغاز دارای اسم مشخصی هستند. این اسامی از مدت‌ها قبل در اسناد محرمانه و در کنار سناریوهای احتمالی و طرح‌های اضطراری ثبت می‌شوند. به گفته او: «در زمان جنگ نمی‌توان نشست و برای عملیات اسم انتخاب کرد.» انتخاب اسم معمولاً بر سه عامل استوار است: ماهیت مأموریت، منطقه جغرافیایی عملیات، و تأثیر روانی اسم عملیات بر نیروها.

سطح عملیات تعیین می‌کند که چه نهادی مسئول نام‌گذاری آن است. در عملیات‌های کوچک، ممکن است اسم عملیات توسط فرماندهان تیپ، لشکر یا سپاه نام‌گذاری شوند، اما در عملیات‌های بزرگ، مسئولیت نام‌گذاری بر عهده اداره عملیات نظامی ستاد کل ارتش (GHQ) است.

بازتاب دهنده اولویت‌های نظامی باشند نه منافع ملی یا ملاحظات دیپلماتیک. این مسأله در شرایطی که پاکستان با فشارهای بین‌المللی در خصوص تروریسم و شفافیت عملیات نظامی روبه‌راست است، می‌تواند به اختلاف میان قوای نظامی و سیاسی دامن بزند.

چالش چهارم، ظهور رسانه‌های اجتماعی و امکان روایت سازی متقابل توسط دشمن است. در گذشته، ارتش پاکستان کنترل نسبتاً کاملی بر روایت جنگ در تلویزیون و روزنامه‌های داخلی داشت، اما امروز هر شهروندی با یک گوشی هوشمند می‌تواند روایت خود را در یوتیوب و ایکس منتشر کند. این امر باعث می‌شود که حتی هوشمندانه‌ترین اسامی نیز در معرض برچسب‌گذاری مجدد و طنز عمومی قرار گیرند، موردی که در عملیات «ضرب عضب» با خلق میم‌های فراوان در شبکه‌های اجتماعی پاکستان به وضوح دیده شد.

چشم‌انداز آینده

با توجه به روندهای موجود، می‌توان چهار سناریو را برای آینده نام‌گذاری عملیات‌های نظامی پاکستان پیش‌بینی کرد. **سناریوی اول**، تداوم وضع موجود است: استفاده از اسامی مذهبی و نمادین با تأکید بر قرآن و تاریخ اسلام، که همچنان محبوبیت بالایی در میان عامه مردم دارد. این سناریو محتمل‌ترین وضعیت در کوتاه‌مدت و میان‌مدت به نظر می‌رسد، زیرا ارتش پاکستان در سال‌های اخیر بیش از پیش به هویت اسلامی خود به عنوان اصلی‌ترین منبع مشروعیت متکی شده است.

سناریوی دوم، افزایش تنوع در نام‌گذاری با توجه به مخاطبان بین‌المللی است. با رشد قدرت‌های اقتصادی غیرغربی مانند چین و تقویت همکاری‌های پاکستان با کشورهای آسیای مرکزی و خاورمیانه، ممکن است نام‌هایی با بار نمادین فراملی و بی‌طرفانه‌تر (مانند نام‌های جغرافیایی یا اقتباس شده از طبیعت) نیز وارد گردونه شوند. **سناریوی سوم**، واکنش در برابر چالش رسانه‌های اجتماعی است. ارتش پاکستان احتمالاً ناگزیر خواهد شد که واحدهای تخصصی مدیریت روایت در فضای مجازی را تقویت کند و نام عملیات‌ها را با کمپین‌های هماهنگ رسانه‌ای در ایکس، یوتیوب و تیک‌تاک همراه سازد. در این مسیر، ممکن است

«راه راست» و «ضرب عضب» از نظر روانی و ایدئولوژیک به مراتب مؤثرتر از اسم‌هایی همچون «رعد سیاه» یا «تندر سیاه» بودند. این اسم‌ها با ایجاد یک دوگانگی اخلاقی (ما مسلمانان راستین در برابر افراطیون گمراه) به سربازان کمک می‌کنند تا با آرامش خاطر بیشتری با هموطنان خود بجنگند. به عبارت دیگر، نام عملیات به سلاحی برای «جذب مخاطب داخلی» تبدیل می‌شود که هم نیروهای مسلح و هم غیرنظامیان را در یک روایت مشترک از جهاد مشروع متحد می‌کند.

چالش‌های پیش رو

با وجود کارایی ظاهری این رویکرد، استفاده گسترده از زبان دینی در نام‌گذاری عملیات‌های نظامی پاکستان با چالش‌هایی جدی و تا حدی متناقض همراه است. **نخستین چالش**، مسأله اختلاف در قرائت، نگارش و تلفظ این نام‌ها است. همان‌طور که در مورد «بنیان مرصوص» دیده شد، حتی نهادهای رسمی دولت و ارتش نیز در یکسانی شیوه نگارش به توافق نرسیده بودند و خبرگزاری‌های بین‌المللی هرکدام صورتی متفاوت از این عبارت عربی را به کار می‌بردند. این امر نه تنها اعتبار پیام را کاهش می‌دهد، بلکه در مواردی می‌تواند به سوءتفاهم‌های استراتژیک منجر شود.

چالش دوم، تناقض ذاتی استفاده از نمادهای دینی در جنگی است که طرفین آن هر دو به اسلام متعهد هستند. یکی از افسران ارتش در پاسخ به این سؤال که پیش از خروج از خانه برای محافظت از خود چه دعایی می‌خواند، با خنده گفته بود: «آیة الکرسی». اما احتمالاً کسی که قرار است خود را جلوی ماشین من منفجر کند هم همان دعا را خوانده است! این تناقض نشان می‌دهد که اسامی مذهبی در درازمدت ممکن است اثر مشروعیت‌بخشی خود را از دست بدهند، زیرا هر دو طرف درگیری از یک زبان نمادین استفاده می‌کنند.

چالش سوم به کنار گذاشته شدن دولت غیرنظامی و نهادهای مدنی در فرآیند نام‌گذاری بازمی‌گردد. از آنجا که تأیید نهایی نام عملیات‌های بزرگ با رئیس ستاد کل ارتش است و دولت غیرنظامی نقشی محدود و تشریفاتی در این روند دارد، در مواردی ممکن است اسامی انتخاب شده

در نهایت، مهم‌ترین درسی که این تحلیل به ما می‌دهد این است که قدرت اسم عملیات نظامی نه در معنای لغوی یا ریشه قرآنی آن، بلکه در توانایی آن برای ایجاد اجماع و طرد همزمان نهفته است. اسم عملیات در پاکستان خط مقدم جنگی را ترسیم می‌کند که پیش از شلیک هر گلوله، در ذهن‌ها و قلب‌ها شروع می‌شود. تا زمانی که ارتش پاکستان خود را آینده جامعه دینی این کشور بداند، اسامی مقدس و مذهبی همچنان قدرتمندترین سلاح زرادخانه آن باقی خواهند ماند؛ سلاح‌هایی که با کمترین هزینه، بیشترین تأثیر را بر ادراک جمعی می‌گذارند. اما اگر روزی جامعه پاکستان از روایت‌های ایدئولوژیک فاصله بگیرد، آنگاه نام عملیات‌ها نیز ناگزیر از «بنیان مرصوص» به «پل راوی-ا» و «مأموریت بازیابی اقتصادی» تغییر خواهند کرد. تا آن روز، سردرگمی خبرنگاران در تحریریه داون بر سر نگارش «بنیان مرصوص» یا «بنیان المرصوص» تنها نوک کوه یخ منازعه عمیق‌تری بر سر معنا، قدرت و حقیقت در پاکستان است.

شاهد استفاده از اسامی کوتاه‌تر و با جذابیت بصری بیشتر باشیم.

سناریوی چهارم و بلندمدت، تغییر بنیادین در ایدئولوژی نظامی پاکستان است. اگر در دهه‌های آینده جامعه پاکستان از رویکرد صرفاً ایدئولوژیک به سمت رویکردهای دیگری حرکت کند، ممکن است اسم عملیات‌ها نیز از محتوای صریح دینی به سمت ارزش‌های ملی و مدنی (مانند «دفاع از میهن» یا «وحدت ملی») تغییر جهت دهند. با این حال، با توجه به ریشه‌دار بودن اسلام در ساختار قدرت و جامعه پاکستان، این سناریو کمترین احتمال وقوع را دارد. به هر روی، آنچه مسلم است این است که اسم عملیات در پاکستان همچنان قدرتمندترین سلاح در زرادخانه این کشور خواهد ماند؛ سلاحی که نه در میدان نبرد بلکه در ذهن سربازان و غیرنظامیان شلیک می‌شود و گاه حتی از موشک‌ها و بمب‌ها نیز مؤثرتر عمل می‌کند.

نتیجه‌گیری

تحلیل فرآیند، کارکردها و چالش‌های نام‌گذاری عملیات‌های نظامی پاکستان نشان می‌دهد که انتخاب اسم عملیات صرفاً یک تشریفات اداری یا یک مسئله زبان‌شناختی حاشیه‌ای نیست، بلکه بخشی جدایی‌ناپذیر از راهبرد امنیت ملی و جنگ روایت‌ها در این کشور به شمار می‌رود. از عملیات «بنیان مرصوص» که ریشه در آیه‌ای قرآنی دارد تا عملیات «راه راست» در سوات که برای بازگرداندن مردم «گمراه» به مسیر صحیح طراحی شد، همه حکایت از آن دارند که ارتش پاکستان همواره کوشیده است تا از اسم عملیات به عنوان ابزاری برای ایجاد انسجام داخلی، مشروعیت بخشی به خشونت و تقویت روحیه نیروهای خود استفاده کند. این کارگرچه در کوتاه‌مدت موفق بوده است، اما با چالش‌هایی جدی همچون اختلاف در نحوه نگارش، تناقض ذاتی در استفاده از نمادهای دینی در جنگ میان مسلمانان، به حاشیه رانده شدن دولت غیرنظامی و ظهور رسانه‌های اجتماعی روبه‌رو است.

تیم تحریریه اندیشکده اقبال

تیم تحریریه اندیشکده اقبال، ترکیبی است از دیپلمات‌ها، سیاستمداران، نویسندگان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان دانشگاه‌های معتبر ایران و پاکستان؛ هم‌صدا در اندیشه، متکثر در نگاه.





تجارت

ژئوپلیتیک نفت در اعماق آب‌های پاکستان؛ فرصت‌ها و تهدیدهای اکتشافات فراساحلی

نوشته تیم تحریریه



مقدمه

پس از تقریباً دو دهه رکود در اکتشافات دریایی، پاکستان در ماه مه سال ۲۰۲۶ با امضای ۲۳ قرارداد نفتی در بلوک‌های فراساحلی حوضه‌های سند و مکران، گامی بلند در مسیر تأمین امنیت انرژی خود برداشت. این رویداد که با سرمایه گذاری اولیه ۸۲ میلیون دلاری و پتانسیل افزایش آن به یک میلیارد دلار در فاز حفاری همراه است، بازگشت اسلام‌آباد به عرصه اکتشاف در عمق آب‌های دریای عمان را رقم زده است. آنچه این تحول را از منظر تحلیل سیاسی برجسته می‌کند، بستر پیچیده ژئوپلیتیکی، نظامی و اجتماعی آن است. پاکستان با معضل وابستگی بیش از ۹۰ درصدی به واردات انرژی از طریق دریا، کسری مزمن تراز پرداخت‌ها و موقعیت ژئوپلیتیکی حساس در همسایگی تنگه هرمز مواجه است. در چنین شرایطی، روی آوردن به ذخایر بالقوه بستر دریا نه یک انتخاب راهبردی که یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر تلقی می‌شود. با این حال، موفقیت این پروژه تنها وابسته به پتانسیل بالقوه این مناطق و تخصیص بودجه کافی برای آن‌ها نیست، بلکه به توانایی دولت پاکستان در مواجهه با ۳ دسته چالش امنیتی، زیست‌محیطی و اجتماعی گره خورده است. این مقاله در پی پاسخ به این پرسش اساسی است که آیا پاکستان از ظرفیت‌های نهادی، نظامی و مدیریتی لازم برای

تبدیل این پتانسیل زیرزمینی به امنیت انرژی پایدار برخوردار است یا اینکه اکتشافات فراساحلی می‌تواند به بحرانی جدید در سواحل مکران و سند تبدیل شود.

پیشینه اکتشافات فراساحلی پاکستان

تاریخچه اکتشاف نفت و گاز در آب‌های فراساحلی پاکستان به دهه ۱۹۶۰ بازمی‌گردد، اما این تلاش‌ها هرگز منجر به کسب دستاوردهای قابل توجهی نشده است. از زمان استقلال پاکستان در سال ۱۹۴۷ تا کنون، تنها ۱۸ حلقه چاه اکتشافی در پهنه دریایی این کشور حفر شده است که در مقایسه با کشورهای هم‌چون هند و عمان رقم بسیار ناچیزی محسوب می‌شود. آخرین تلاش‌های جدی مرتبط با اکتشافات دریایی به سال‌های ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵ بازمی‌گردد که نتایج اولیه آن‌ها چندان رضایت‌بخش نبود و منجر به توقف ۱۸ ساله عملیات اکتشافی گردید. عوامل متعددی همچون ارزیابی نامطلوب از پتانسیل زمین‌شناسی منطقه، تحریم‌های بین‌المللی علیه برنامه هسته‌ای پاکستان، اولویت‌دهی دولت به اکتشافات خشکی و بحران امنیتی در استان بلوچستان در این توقف طولانی‌مدت نقش داشتند. سرانجام در سال ۲۰۲۴ و با بهبود نسبی فضای امنیتی و تصویب قانون تشویق سرمایه‌گذاری، دولت پاکستان تصمیم به برگزاری مزایده تازه‌ای گرفت که نتیجه آن به امضای ۲۳ قرارداد در سال ۲۰۲۶ انجامید. این بار

کافی در سازوکار تعیین سهم دولت و نبود نهادهای نظارتی مستقل برای راستی‌آزمایی گزارش‌های مالی شرکت‌هاست.

چالش‌های پیش رو

نخستین و مهم‌ترین چالش، مسئله امنیت دریایی است. منطقه انحصاری اقتصادی پاکستان در دریای عمان با دو تهدید متفاوت مواجه است. در بخش شرقی و نزدیک به آب‌های هند، تهدیدات عمدتاً متعارف و دولت‌محور هستند و حضور مستمر نیروی دریایی را ضروری می‌سازد. اما در بخش غربی و در مجاورت سواحل مکران و تنگه هرمز، طیف گسترده‌ای از تهدیدات نامتعارف از جمله اقدامات تروریستی، خرابکاری، قاچاق و دزدی دریایی وجود دارد. نیروی دریایی پاکستان اگرچه عملیات «محافظ البحر» را برای مقابله با این بحران‌ها تعریف کرده است، اما با آغاز فاز حفاری، دامنه مسئولیت‌های آن گسترش می‌یابد. حفاظت از کارکنان خارجی، تأمین امنیت دارایی‌های انرژی و پاسخ به حوادث غیرمترقبه در دریا، نیازمند تجهیزات و سامانه‌های نظارتی پیشرفته است که در حال حاضر به میزان کافی در اختیار نیروی دریایی پاکستان قرار ندارد.

دومین چالش جدی، مخاطرات زیست‌محیطی و پیامدهای آن برای جوامع ساحلی است. دریای عمان و به ویژه مناطق دلتای سند و سواحل مکران میزبان اکوسیستم‌های ارزشمندی همچون جنگل‌های حرا، آب‌سنگ‌های مرجانی و زیستگاه‌های تخم‌ریزی گونه‌های مختلف آبزیان است. تجربه فاجعه انفجار سکوی "دیپ‌واتر هاریزون" در خلیج مکزیک نشان داده که نشت نفت در اعماق دریا می‌تواند تا یک دهه اکوسیستم منطقه را دچار اختلال کند. گزارش‌ها حاکی از آن است که پاکستان تنها آمادگی جزئی سطح دورا برای مقابله با نشت نفت دارد و فاقد تجهیزات مهارکننده و نیروهای آموزش دیده حرفه‌ای است. یک حادثه بزرگ می‌تواند پیامدهای فرامرزی داشته باشد و روابط پاکستان با همسایگانی مانند عمان را نیز تحت تأثیر قرار دهد.

سومین چالش، مسئله حکمرانی و مشارکت جوامع محلی است. درس‌های تلخ کشورهایی مانند نیجریه و آنگولا نشان می‌دهد که نادیده گرفتن حقوق جوامع ساحلی می‌تواند پروژه‌های عظیم انرژی را با اعتراضات گسترده مواجه سازد. در پاکستان، مردمان سواحل بلوچستان و سند به ندرت در فرآیند تصمیم‌گیری مشارکت داده شده‌اند. اگر مردم محلی

شرکت‌های داخلی و منطقه‌ای وارد میدان شده‌اند و عدم حضور شرکت‌های بزرگ بین‌المللی نفتی نشانه محتاطانه بودن ارزیابی آنها از ریسک‌های سیاسی و فنی پاکستان است. با این حال، همین حضور شرکت‌های داخلی نیز مزایای قابل توجهی به همراه دارد؛ زیرا این شرکت‌ها به ثبات بلندمدت کشور متعهدتر هستند و احتمال خروج زود هنگام آنها کمتر است.

بررسی مفاد کلیدی قراردادهای اشتراک تولید

قراردادهای امضا شده از نوع «قراردادهای اشتراک تولید» هستند که در صنعت نفت جهان بسیار رایج هستند. در این نوع قراردادها، شرکت سرمایه‌گذار تمام هزینه‌های اکتشاف و توسعه را تقبل می‌کند و در صورت کشف نفت تجاری، بخشی از تولید به عنوان بازپرداخت هزینه‌ها و بخشی دیگر به عنوان سهم سود به شرکت تعلق می‌گیرد. مفاد کلیدی این قراردادها دارای چندین بند حساس است. نخستین بند مربوط به «دوره اکتشاف» است که ۳ تا ۵ سال به طول می‌انجامد و شرکت‌ها موظف به انجام حداقل تعهدات کاری هستند. در صورت عدم کشف نفت تجاری، قرارداد بدون هیچ ادعایی فسخ می‌شود.

بند دوم مربوط به «دوره توسعه و تولید» است که در صورت کشف نفت تجاری آغاز می‌شود و معمولاً بین ۲۰ تا ۲۵ سال به طول می‌انجامد. بند سوم مربوط به «مالیات بر درآمد» با نرخ ۴۰ درصدی برای شرکت‌های نفتی است؛ نکته قابل توجه اینکه در این بند معافیت‌هایی برای سرمایه‌گذاری در مناطق محروم مانند سواحل مکران در نظر گرفته شده است. بند چهارم مرتبط با «استفاده حداکثری از تجهیزات داخلی» است که شرکت‌ها را موظف می‌کند تا حد امکان از نیروی کار و تجهیزات داخلی پاکستان استفاده کنند.

بند پنجم مربوط به حفاظت از محیط زیست است که رعایت استانداردهای بین‌المللی محیط زیستی را الزامی می‌کند. بند ششم در رابطه با مکانیسم حل اختلافات احتمالی با ارجاع به نهادهای داوری بین‌المللی همچون دیوان داوری لاهه است. بند هفتم در ارتباط با پروژه‌های رفاهی و زیرساختی مناطق نفت‌خیز است که برای اولین بار در آن گنجانده شده و شرکت‌ها را موظف می‌کند درصدی از درآمد خود را به پروژه‌های رفاهی و زیرساختی در مناطق ساحلی اختصاص دهند. نقد اصلی بر این قراردادها، عدم شفافیت

عمان را تحت تأثیر قرار دهد. احتمالاً حضور نظامی هند در منطقه پررنگ‌تر خواهد گردید و چین نیز به عنوان شریک راهبردی پاکستان، حمایت فنی و اطلاعاتی بیشتری از نیروی دریایی این کشور به عمل خواهد آورد.

نتیجه‌گیری

امضای ۲۳ قرارداد اکتشافی فراساحلی توسط پاکستان در سال ۲۰۲۶ نقطه عطفی در سیاست انرژی این کشور محسوب می‌شود. با این حال، موفقیت واقعی این قراردادها به عواملی فراتر از وجود نفت و گاز در بستر دریا بستگی دارد. برای تبدیل این پتانسیل به امنیت انرژی پایدار، پاکستان ناگزیر به عبور از سه گذرگاه دشوار امنیتی، زیست‌محیطی و اجتماعی است. لازم است که نیروی دریایی این کشور قابلیت‌های خود در مقابله با طیف متنوعی از تهدیدات را تقویت کند و می‌بایست چارچوبی جامع برای مقابله با بحران‌های احتمالی ایجاد شود. مهم‌تر از همه، دولت پاکستان و شرکت‌های بهره‌بردار باید معاهداتی را با جوامع ساحلی امضا کنند. این معاهدات شامل مکانیسم‌های جبران خسارت از پیش تعریف شده، تخصیص سهم مشخصی از درآمدهای نفتی به پروژه‌های رفاهی و زیرساختی محلی و ایجاد کمیته‌های نظارتی مردمی باشد. بدون این اقدامات، اکتشافات فراساحلی نه تنها گره‌گشای مشکلات انرژی پاکستان نخواهد بود، بلکه می‌تواند به منبع جدیدی از تنش و بی‌ثباتی تبدیل شود. در نهایت، «امنیت انرژی» پاکستان بدون «امنیت دریایی»، «امنیت زیست‌محیطی» و «امنیت اجتماعی» معنا پیدا نمی‌کند. این پروژه تاریخی، پاکستان را در برابر آزمونی سرنوشت‌ساز قرار داده است که نتیجه آن، نه تنها تراز تجاری و نرخ تورم، بلکه ثبات سیاسی و انسجام ملی این کشور را در دهه آینده رقم خواهد زد.

احساس کنند که منابع طبیعی آنها توسط شرکت‌های خارجی یا نخبگان مرکز نشین غارت می‌شود، احتمال بروز ناآرامی‌های اجتماعی افزایش می‌یابد. تجربه تلخ ایالت بلوچستان در جریان اجرای پروژه "کریدور اقتصادی چین و پاکستان"، هشدار جدی برای سیاست‌گذاران حوزه نفت و گاز است. چالش چهارم، مسئله شفافیت و پاسخگویی است. بدون وجود نهادهای نظارتی مستقل، بخش بزرگی از درآمدهای نفت می‌تواند ناپدید شود و مردم محلی بدون کسب منفعت، فقط بهای سنگین تخریب زیست‌محیطی را پرداخت کنند.

چشم‌انداز آینده

با وجود چالش‌های فراوان، نمی‌توان پتانسیل دگرگون‌کننده اکتشافات فراساحلی را نادیده گرفت. در خوش‌بینانه‌ترین سناریو، اگر تنها یکی از بلوک‌های اکتشافی به کشف نفت تجاری منجر شود، می‌تواند منجر با کاهش واردات نفت و گاز پاکستان و صرفه‌جویی ده‌ها میلیارد دلاری متعاقب آن گردد، فشار بر ذخایر ارزی اسلام‌آباد کاهش می‌یابد و امنیت شبکه برق این کشور بهبود می‌یابد. این موفقیت می‌تواند اعتماد سرمایه‌گذاران بین‌المللی را جلب کند و راه را برای ورود شرکت‌های بزرگ نفتی هموار سازد. با این حال، دیدگاه واقع‌بینانه نشان می‌دهد که فاصله بین امضای قرارداد و نخستین بشکه نفت استخراجی معمولاً ۱۰ تا ۱۵ سال است و موفقیت در این راه قطعی نیست. پاکستان باید همزمان به توسعه منابع تجدیدپذیر مانند انرژی خورشیدی و نیز اکتشاف نفت و گاز شیل در خشکی ادامه دهد.

در افق سیاسی میان مدت، موفقیت این پروژه می‌تواند به بازتعریف رابطه دولت-ملت در ایالت‌های نفت خیز سند و بلوچستان کمک کند. اگر درآمدهای حاصل از نفت به صورت شفاف و عادلانه تقسیم شود و بخشی از آن به پروژه‌های زیرساختی و آموزشی در مناطق ساحلی اختصاص یابد، این بارقه امید می‌تواند شکاف دیرینه اعتماد بین مردم بلوچستان و دولت مرکزی را کاهش دهد. از منظر منطقه‌ای، اکتشافات فراساحلی می‌تواند توازن قوا در شمال دریای

تیم تحریریه اندیشکده اقبال

تیم تحریریه اندیشکده اقبال، ترکیبی است از دیپلمات‌ها، سیاستمداران، نویسندگان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان دانشگاه‌های معتبر ایران و پاکستان؛ هم‌صدا در اندیشه، متکثر در نگاه.



نقش بزرگراه قره قروم در ارتقاء مناسبات ژئواکونومیک پاکستان

نوشته دکتر مریم وریج کاظمی



مقدمه

بزرگراه‌ها و مسیرهای زمینی همواره پیامدهای مهمی را برای اقتصاد منطقه‌ای و جهانی به همراه دارند. آنها کماکان به عنوان ارزان‌ترین و مطمئن‌ترین مسیرهای ترانزیت اتصال به بازارهای بین‌المللی در نظر گرفته می‌شوند که تحت اولویت‌های ملی استراتژیک دولت‌ها قرار دارند. در این راستا بزرگراه قره قروم به عنوان یک ابتکار منطقه‌ای متحول‌کننده که برای ایجاد یک شبکه تجاری پایدار طراحی شده است، علاوه بر ایجاد فرصت‌های اقتصادی-تجاری موثر برای منطقه، به ارتقاء موضع ژئوپلیتیک دو کشور چین و پاکستان کمک خواهد کرد و آن دو کشور را در نقش بازیگران مطرح استراتژیک در صحنه ژئواکونومیک منطقه‌ای تثبیت می‌کند. ضمن اینکه عملیاتی شدن همه‌جانبه این بزرگراه نشانه روشنی از افزایش نفوذ و موقعیت غالب ژئواکونومیک چین در مقابل هند در منطقه آسیای جنوبی از یک سو و برای پاکستان زمینه‌ساز فرصت‌های برای تاب‌آوری اقتصادی و ایجاد یک قطب اقتصادی کلیدی در منطقه فراهم می‌آورد. به هر حال جهت‌گیری سیاست‌های جهانی ژئواکونومیک چین از یک هم‌افزایی استراتژیک با تمایل پاکستان برای توسعه اتصال بین منطقه‌ای در یک فضای جغرافیایی مشترک تقریباً هم‌پوشان است، از این رو بزرگراه

قره قروم می‌تواند فرصت‌های ژئواکونومیک را برای ایجاد و ارتقاء نفوذ پاکستان به سمت حوزه وسیع‌تر از منطقه آسیای جنوبی پدید آورد.

محیط‌شناسی

مرتفع‌ترین بزرگراه بین‌المللی جهان (۴۸۰۰ متر در گردنه خنجراب) به طول ۱۳۰۰ کیلومتر که بین غرب چین (۴۱۳ کیلومتر) و پاکستان (۸۸۷ کیلومتر) قرار دارد به بزرگراه قره قروم یا بزرگراه دوستی چین-پاکستان معروف است. ساخت این بزرگراه در سال ۱۹۵۹ آغاز شد و پس از ۲۷ سال حفاری و ساخت و ساز در سال ۱۹۷۹ تکمیل و در سال ۱۹۸۶ به روی عموم باز گردید. این بزرگراه از شهر کوچک حسن ابدال در نزدیکی راولپندی و اسلام‌آباد شروع و با عبور از گذرگاه هاریپور، ابوت‌آباد، مانسهره، بشام، داسو، چیلاس، جاگلوت، گلگت، هنزه، نگر، سوست و خنجراب به کاشغر چین (شهری که به تهران نزدیک‌تر از پکن است) ختم می‌شود. بدین ترتیب این بزرگراه از استان‌های پنجاب، خیبرپختونخوا و گلگت-بلتستان پاکستان عبور و به منطقه خودمختار اویغور سین‌کیانگ می‌رسد. این بزرگراه با تکنولوژی روز ساخته شده و طبق آخرین آمار دارای ۱۰۵ پل و ۶ تونل است. این بزرگراه از میان ناهموارترین و صعب‌العبورترین مناطق آسیا مانند کوه‌های پامیر، هندوکش، کونلون و رشته کوه قره

مستقیم برای مردم محلی از جمله در بخش گردشگری ایجاد شد. مردم بومی به خبرنگاران گفتند: «مردم بزرگراه را دوست دارند زیرا قبل از اینکه راه درست شود باید با چای و نان زنده می ماندند ولی الان در شهر مرزی سوست، ده ها مرد منتظر شغل های با درآمد دلاری در روز هستند». البته اندرو اسمال، نویسنده کتاب «محور چین و پاکستان» نظری متفاوت دارد او می گوید: «تاکنون، این جاده انتظارات را برای افزایش تجارت فرامرزی برآورده نکرده است. در عوض، هدف اصلی این بزرگراه تثبیت مشارکت استراتژیک بین دو کشور چین و پاکستان بوده است و استفاده بالقوه نظامی دارد. ضمن اینکه این بزرگراه ظرفیت تحرک نیروهای پاکستان را برای دفاع از مناطق مورد مناقشه تحت کنترل خود از هند بهبود می بخشد».

اما مقامات این نظریات را قبول ندارند از جمله لیاقت علی شاه، یکی از مدیران پاکستانی کریدور اقتصادی چین-پاکستان، می گوید که با صنعتی شدن استان سین کیانگ، تجارت افزایش خواهد یافت. صنایع و موسسات تولیدی آنجا می توانند جهت مرادوات تجاری از بزرگراه قره قروم، که به بندر گوادر و به دریای عرب منتهی می شود، استفاده کنند. البته مردمی که در سوست زندگی می کنند، انتظار دارند بزرگراه قره قروم و اکنون کریدور اقتصادی، رفاه و امکانات بیشتر و مشاغل متنوعی ایجاد نماید. همانطور که مشخص است پروژه بزرگراه ضمن اینکه برای مردم محلی شغل ایجاد کرده موجب تسهیل در روابط تجاری نیز شده است و همین موضوع باعث افزایش ارتباطات در کشور می شود.

ضمن اینکه، چینی ها کارگران بومی را در زمینه های مرتبط با ساخت و ساز بزرگراه آموزش دادند که به طور موثر مهارت های مردم محلی را بهبود بخشید و برای ساکنین مناطق پیرامون بزرگراه زندگی بهتری فراهم آورد، به طوریکه بعضی از ساکنان محلی با پایان آموزش تحت این پروژه به عنوان کارآموز استخدام شدند. این در حالیست که زمانی که جاده در حال احداث بود، مردم محلی به دلیل بیکاری با چالش های مالی مواجه بودند به ویژه طبقه کارگر فرصت های کاری پیدا نمی کردند، اما در پروژه بزرگراه استخدام شدند و مبالغ قابل توجهی به عنوان دستمزد به آنها پرداخت شد. خالد منصور، دستیار ویژه نخست وزیر وقت پاکستان در امور

قروم عبور می کند. از این منظر این بزرگراه صرفاً یک جاده نیست بلکه با چشم اندازی وسیع از رودخانه ها، آبشارها، مراتع و یخچال های طبیعی فراوان، دروازه بهشت لقب گرفته است.

جاده ای که زمانی مسیر مهم جاده ابریشم بود و شبه قاره هند را به چین متصل می کرد، امروز هشتمین عجایب جهان در نظر گرفته می شود، زیرا ارتفاع و شرایط سختی که برای ساخت و ساز آن انجام گرفت، بزرگراه را به یک شاهکار معماری تبدیل کرده است. علیرغم اینکه یک شرکت اروپایی پس از بررسی هوایی، ساخت این بزرگراه را با توجه به آب و هوای خشن، بارش سنگین برف و رانش زمین تقریباً غیرممکن اعلام کرده بود اما در نهایت چین توانست این ایده را ممکن سازد. لازم به ذکر است، پروژه های تونل سازی در این بزرگراه توانست برنده جایزه سالانه بهترین پُل-تونل سال ۲۰۲۱ مجله Engineering News-Record (ENR) در ایالات متحده آمریکا به دلیل کیفیت بالای فنی و مهندسی شود.

فرصت ها

علاوه بر اینکه بزرگراه قره قروم در موضوعات درگیری کشمیر بین هند و پاکستان، دارای اهمیت استراتژیک و نظامی است و پاکستان آن را راهی برای تحکیم کنترل بر مناطق مورد مناقشه با هند می داند؛ این بزرگراه مزایای متعددی دارد که مهمترین آن کوتاه شدن مسافت و تردد سریع و روان اتومبیل ها و مسافران است. این در حالیست که قبل از ساخت این بزرگراه رانندگان می بایست بین ۷ تا ۸ ساعت در جاده پر دست انداز قدیمی از هاوولیان به تاکوت عبور می کردند اما اکنون در بزرگراه جدید، همان مسافت در کمتر از دو ساعت طی می شود. طبق داده های بررسی ترافیک تنها در یکی از باجه های عوارضی بزرگراه روزانه حدود ۵۰۰۰ تا ۶۰۰۰ وسیله نقلیه تردد می کنند و در تعطیلات و جشنواره ها ترافیک دو برابر می شود.

در حاشیه این بزرگراه تعداد زیادی از گروه های قومی و مذهبی مانند پنجابی ها در مرکز پاکستان تا اسماعیلی ها در هنزه، تاجیک ها در تاشگورکان و البته اویغورها ساکن هستند. این بزرگراه توانسته در طول مسیر خود در جوامع روستایی و شهری تحول گسترده ایجاد نماید، به طوریکه در طول ساخت این بزرگراه، نزدیک به ده هزار شغل به طور

آسیب می‌رساند، بزرگراه را مسدود کردند.

تحلیل و بررسی

در تغییرات ژئوپلیتیکی اخیر در خاورمیانه بزرگ که با شروع جنگ بین ایران و ایالات متحده آمریکا و اسرائیل آغاز شد، بزرگراه قره قروم به عنوان بخشی از کریدور اقتصادی چین-پاکستان می‌تواند به طور فعال در طیف وسیعی از ابتکارات با هدف افزایش ترافیک ترانزیتی در امتداد کریدورهای بین‌المللی موثر واقع شود و فرصت ادغام در کریدورهای «شمال-جنوب» و «جاده ابریشم جدید» را به دست آورد. واضح است که این شرایط برای پاکستان افزایش همکاری و اتصال در مرزها، افزایش تجارت و بهبود رشد اقتصادی، و همبستگی قوی را با کشورهای منطقه ای شکل می‌دهد که یک استراتژی گسترده‌تر برای تنوع بخشی به سیاست های ژئواکونومیک و کاهش خطرات ژئوپلیتیکی را در پی خواهد داشت. از این رو به نظر می‌رسد پاکستان تغییر جهت خود به سمت ترانزیت چندوجهی در امتداد کریدورهای منطقه ای و جهانی را به عنوان عنصری در سیاست‌های ژئواکونومیک خود برای همسویی با منافع ملی اش را در اولویت قرار خواهد داد. لازم به ذکر است، پاکستان با افزایش مشارکت تجاری با دولت‌های منطقه‌ای درصدد ایجاد یک ابزار ژئواکونومیک کارآمد از طریق کریدورها است. این در حالیست که بزرگراه قره قروم با تقویت اتصال منطقه‌ای از طریق خطوط ریلی، توسعه بزرگراه‌ها و زیرساخت‌های انرژی نقش موثری در این راستا ایفاء خواهد کرد.

صرف نظر از تهدیداتی که شرح آن رفت که البته با برنامه ریزی دقیق و تخصصی می‌توان آن را کنترل کرد، این بزرگراه همگرایی منطقه ای را از جهت پیوند با راه گذر بین‌المللی شمال-جنوب (که شمال اروپا را به خلیج فارس مرتبط می‌کند) تسهیل می‌نماید که در صورت تقویت ظرفیت‌های بندرگاه‌های حاشیه شمالی خلیج فارس و دریای عرب، استراتژی مناسبی برای توانمند کردن اقتصاد کشورهای منطقه با تاکید بر تمرکززدایی از درآمدهای عمدتاً نفتی خواهد بود. از این رو بزرگراه بین‌المللی قره قروم با کاهش نابرابری‌های ناحیه ای و فضایی می‌تواند در ساماندهی سیاست‌های کلان چین، پاکستان و کشورهای پیرامونی، نقش مهمی ایفا نماید که این موضوع می‌تواند نشانه‌ای از تعامل بلندمدت پاکستان و چین در منطقه و توسعه یک

کریدور اقتصادی چین-پاکستان، از این پروژه به عنوان افتخار پاکستان یاد می‌کند که نه تنها برای مردم محلی منفعت دارد و گردشگری را تقویت می‌کند، بلکه در سطح بین‌المللی به واسطه تونل‌ها و پل‌های آن به عنوان یکی از بهترین جاده‌های جهان شناخته می‌شود. از سوی دیگر، پکن امیدوار است با تجهیز بهتر بزرگراه قره قروم علاوه بر تقویت اقتصاد چین از جدایی طلبی در مناطق غربی آن که عمدتاً مسلمان هستند، جلوگیری به عمل آورد.

چالش‌های پیش رو

با تمام مزیت‌های که شرح آن رفت اما بزرگراه قره قروم از جانب مخاطرات طبیعی تهدید می‌شود. نگرانی بزرگ برای چین این است که زلزله و پس از آن رانش زمین می‌تواند در مسیر ترانزیتی اختلال ایجاد نماید. از آنجاییکه مسیر بزرگراه از میان رشته‌ها کوه‌های مرتفعی نظیر قره قروم، هندوکش و هیمالیا عبور می‌کند، این منطقه پر از خطوط گسل است که فعالیت لرزه ای را به واقعیتی مکرر و مرگبار تبدیل کرده است. از آنجایی که بیشتر بزرگراه باریک است، حتی یک زمین لغزش کوچک ترافیک را در هر دو جهت ایجاد می‌نماید. حتی سیل یکی دیگر از خطرات طبیعی بزرگراه است، به طوری که در مواقعی رواناب‌های یخبندان در طول تابستان بعضی از پل‌ها را از بین برد و باعث وقفه در جریان کالا و خدمات شد.

اما بزرگراه قره قروم علاوه بر مخاطرات طبیعی در ابعاد سیاسی از جمله، عبور از استان بلوچستان محل شورش‌های فرقه ای ریشه‌دار مکانی خطرناک برای ایجاد یک مسیر تجاری به شمار می‌آید. به عبارت دیگر، مدیران پروژه نه تنها باید با بلایای طبیعی دست و پنجه نرم کنند، بلکه با پیامدهای نارضایتی محلی نیز مواجه هستند. اعتراض از طریق سد معبر، مناسب‌ترین راه برای شنیدن مطالبات مردم محلی از حاکمیت است. به طور مثال بزرگراه پس از قطع شدن آب شهر توسط کارگران اعتصابی، مسدود شد. این اعتراضات اغلب توسط جرگه‌های محلی (مجالس بزرگانی که از احترام قابل توجهی در جامعه برخوردارند) حمایت می‌شوند. البته تظاهرات به ساکنان ناراضی روستایی محدود نمی‌شود، از جمله دولت‌های منطقه‌ای گلگت و دیامر در اعتراض به تغییر ساختار حاکمیت ملی که احساس می‌کردند به توانایی دولت برای حفظ کشمیر

اقدام استراتژیک بلندمدت برای کل کشورهای منطقه باشد.

با توجه به اینکه پاکستان مملو از مشکلات حل نشده از جمله تنش در میان مناطق قومی، معضل هیدروپلیتیک، اختلافات مرزی و اصطکاک منابع است؛ تحولاتی مانند مسیرهای تجاری مرتبط با بزرگراه قره قروم می تواند اختلالاتی را ایجاد نماید و حتی کمبود زیرساخت های ریلی و بندری نیاز به توسعه و سرمایه گذاری بیشتر را می طلبد که مستقیماً بر روی بازدهی این بزرگراه تاثیرگذار است اما این کشور با اراده و عزم سیاسی مصمم است تا خود را به عنوان یک قطب ترانزیت استراتژیک در تجارت منطقه ای به خصوص در خاورمیانه و شرق مدیترانه تثبیت کند و برتوازن قدرت در مسیرهای تجاری منطقه ای تأثیر بگذارد. از این رو بزرگراه قره قروم از طریق ترکیبی از حمل و نقل دریایی کوتاه با سایر روش های حمل و نقل (جاده و راه آهن) به طور موثر به گسترش روابط تجاری همسایگان پاکستان کمک خواهد کرد و همزیستی ژئواکونومیکی منطقه ای را با شکل دهی یک الگوی استراتژیک جدید ترانزیتی ایجاد خواهد کرد.

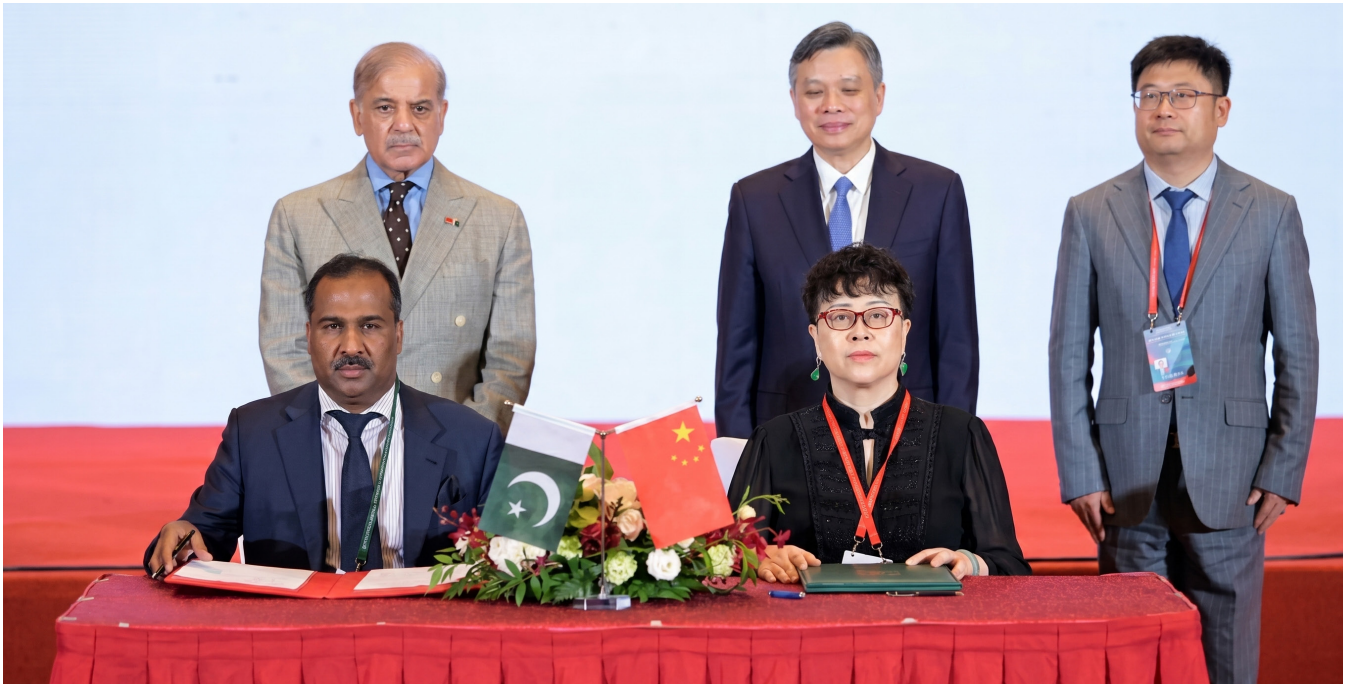


دکتر مریم وریج کاظمی

دارای دکترای جغرافیای سیاسی از دانشگاه علوم و تحقیقات تهران؛ پژوهشگر حوزه های ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک و بنیادگرایی اسلامی با تمرکز ویژه بر مسائل پاکستان، و نویسنده چندین کتاب و مقاله تخصصی در این حوزه ها.

تحلیل توافق ۷ میلیارد دلاری چین و پاکستان:

فرصت‌های راهبردی، چالش‌های اجرایی و چشم‌انداز همکاری در عصر انتقال صنایع نوشته تیم تحریریه



مقدمه

در ۲۵ می ۲۰۲۶ و همزمان با سفر چهارروزه شهباز شریف، نخست‌وزیر پاکستان به چین، مجموعه‌ای از تفاهم‌نامه‌ها و قراردادهای تجاری به ارزش بیش از ۷ میلیارد دلار میان شرکت‌های دو کشور در شهر هانگژو به امضا رسید. این توافق‌نامه‌ها که در چارچوب همایش سرمایه‌گذاری (BYB) پاکستان و چین منعقد شد، حوزه‌های گسترده‌ای از فناوری اطلاعات و هوش مصنوعی گرفته تا کشاورزی، انرژی، معدن، داروسازی و انتقال صنایع را در بر می‌گیرد. امضای این قراردادها را باید در بستر راهبرد کلان چین برای انتقال ظرفیت‌های مازاد صنعتی خود به خارج و نیز نیاز مبرم پاکستان به سرمایه‌گذاری خارجی، ایجاد اشتغال و افزایش ظرفیت صادراتی خود ارزیابی کرد. مقاله حاضر با رویکردی تحلیلی، ضمن بررسی محتوای این توافق، فرصت‌های راهبردی آن برای هر دو طرف را بررسی کرده، سپس چالش‌های پیش‌روی اجرای موفق این قراردادها را مورد واکاوی قرار می‌دهد و در پایان چشم‌انداز آینده این همکاری را با توجه به تجربه "کریدور اقتصادی چین و پاکستان" ترسیم می‌نماید.

تحلیل محتوای توافق: فراتر از اعداد

توافق ۷ میلیارد دلاری هانگژو از نظر تنوع بخشی و کیفیت همکاری، تفاوتی اساسی با قراردادهای سنتی زیرساختی در چارچوب پروژه "کریدور اقتصادی چین و پاکستان" دارد. در حالی که فاز اول این کریدور عمدتاً متمرکز بر احداث جاده‌ها، نیروگاه‌ها و توسعه بندر گوادر بود، توافق جدید بر صنایع دانش‌بنیان، کشاورزی مدرن و انتقال صنایع سبک و سنگین متمرکز است. در ادامه مهم‌ترین محورهای این توافق مورد بررسی قرار می‌گیرد.

نخستین محور، همکاری‌های دیجیتال و هوش مصنوعی با محوریت قرارداد با گروه علی‌بابا است. بر اساس این توافق، زیرساخت‌های رایانش ابری در شهرهای بزرگ پاکستان توسعه یافته و برنامه آموزش هوش مصنوعی برای ۵۰۰ هزار جوان پاکستانی اجرا خواهد شد. این امر می‌تواند پاکستان را از حالت مصرف‌کننده صرف فناوری به کشوری با توانمندی بومی در حوزه داده و الگوریتم تبدیل کند.

محور دوم، توسعه همکاری‌ها در بخش کشاورزی با هدف افزایش صادرات محصولات کشاورزی پاکستان به چین است. قرارداد ۱.۱۲ میلیارد دلاری میان "شرکت مهندسی هوالو" چین و "شرکت کود فوجی" پاکستان برای تولید کودهای نوین کشاورزی، و نیز تفاهم‌نامه ۱۰۰ میلیون دلاری

است. اقتصاد پاکستان سال‌هاست که به درآمد حاصل از صادرات صنایع نساجی، برنج و چرم متکی بوده است. ورود به زنجیره ارزش جهانی در حوزه هوش مصنوعی، تولید باتری و دارو، افق‌های جدیدی را برای افزایش درآمدهای ارزی این کشور ترسیم می‌کند. توافق آموزش ۵۰۰ هزار نفر در حوزه هوش مصنوعی، اگر به درستی اجرا شود، می‌تواند نسل جدیدی از متخصصان فناوری اطلاعات را تربیت کند که به نوبه خود، می‌تواند نیروی کار مورد نیاز شرکت‌های چینی و حتی بین‌المللی را تأمین کند.

از سوی دیگر، چین نیز اهداف زیر را از اجرایی شدن توافق دنبال می‌کند: نخست، انتقال صنایع هزینه‌بر به پاکستان و استفاده از مزیت نسبی نیروی کار ارزان این کشور (با میانگین سنی ۲۲ سال و حداقل دستمزد پایین)، دوم، تثبیت نفوذ اقتصادی خود در منطقه به عنوان وزنه تعادل در برابر ابتکارات رقابتی همچون «کریدور هند-خاورمیانه-اروپا» (آیمک). همچنین، با تقویت اقتصاد پاکستان، چین می‌تواند امنیت مسیرهای ترانزیتی خود به آب‌های گرم (بندر گوادر) را تضمین کند.

چالش‌های پیش رو

با وجود چشم‌انداز امیدوارکننده، اجرای موفق این توافق با موانع جدی روبه‌رو است.

چالش اول، بی‌ثباتی سیاسی و اقتصادی مزمن پاکستان است. پاکستان در یک دهه گذشته شاهد تغییر مکرر دولت‌ها، تنش‌های نظامی-سیاسی و بحران‌های تراز پرداخت‌ها بوده است. سرمایه‌گذاران خارجی (حتی چینی‌ها) نگرانی‌هایی در رابطه با مواردی همچون تغییر ناگهانی قوانین، ملی‌سازی صنایع یا اعمال تحریم‌های مالی دارند و در نتیجه تصمیم‌گیری آنها در مورد سرمایه‌گذارهای در پاکستان توأم با احتیاط است. هرچند روابط چین و پاکستان به عنوان «همکاری همه‌جانبه راهبردی» توصیف می‌شود، اما نمونه‌هایی از لغو یا توقف پروژه‌های «کریدور اقتصادی چین و پاکستان» به دلیل مشکلات محلی (مانند پروژه برق آبی داسو) وجود دارد.

چالش دوم، رقابت پاکستان با سایر مقاصد انتقال صنایع چین است. ویتنام، بنگلادش، اندونزی و حتی کشورهای آفریقایی مانند اتیوپی نیز به شدت برای جذب صنایع خارج

برای تولید مواد شیمیایی کشاورزی و ماشین‌آلات، نمونه‌هایی از گام‌های عملی برای تحقق وعده افزایش صادرات کشاورزی پاکستان به چین به ارزش ۱۰ میلیارد دلار در ۵ تا ۷ سال آینده است. در صورت تحقق، این رقم بیش از ۳ برابر مجموع صادرات کنونی پاکستان به چین در این بخش است.

محور سوم، انتقال صنایع چین به پاکستان است. شهباز شریف در سفر خود به صراحت اعلام کرد که با افزایش هزینه نیروی کار در چین، بسیاری از صنایع چینی مزیت رقابتی خود را از دست داده‌اند و پاکستان آماده پذیرش آن‌ها در منطقه ویژه اقتصادی جدید کراچی است. قراردادهای امضا شده در حوزه تولید باتری، سیستم‌های ذخیره‌سازی انرژی و نیز قرارداد تولید دارو با «گروه دارویی شیونگ»، بخشی از این محور هستند.

این توافق همچنین سرمایه‌گذاری در حوزه استخراج سنگ‌های قیمتی و مواد معدنی پاکستان را شامل می‌شود که تاکنون به دلیل کمبود فناوری و سرمایه به طور کامل مورد بهره‌برداری قرار نگرفته بود. در مجموع، قرارداد ۷ میلیارد دلاری اگرچه در مقایسه با سرمایه‌گذاری ۶۰ میلیارد دلاری «کریدور اقتصادی چین و پاکستان» رقم قابل توجهی نیست، اما از نظر تنوع بخشی و ارتباط آن با نیازهای اقتصادی و صادراتی پاکستان، از اهمیت راهبردی بالایی برخوردار است.

فرصت‌های راهبردی برای چین و پاکستان

از منظر پاکستان، مهم‌ترین دستاورد این توافق، گذار از الگوی «ایجاد زیرساخت در ازای بدهی» به الگوی «همکاری صنعتی و اشتغال‌زایی» است. در «کریدور اقتصادی چین و پاکستان»، بسیاری از پروژه‌ها با وام‌های چینی اجرا می‌شد که بار بدهی‌های خارجی پاکستان را به شدت افزایش داده بود. اما «توافق هانگژو» عمدتاً مبتنی بر سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، سرمایه‌گذاری مشترک و انتقال فناوری است. این امر از یک سو فشار بر ذخایر ارزی پاکستان را کاهش می‌دهد و از سوی دیگر با ایجاد واحدهای صنعتی جدید، زمینه اشتغال برای جمعیت جوان و رو به رشد این کشور را فراهم می‌سازد.

دومین دستاورد، تنوع بخشی به سبد صادراتی پاکستان

اشتغال مستقیم و غیرمستقیم برای بیش از ۲۰۰ هزار نفر محقق خواهد شد.

سناریوی بعدی، سناریوی واقع بینانه است (متمثل ترین سناریو). در این سناریو، اجرای بخشی از توافق ها با تاخیر و تعدیل است. احتمالاً پروژه های کشاورزی و تولیدکود پیشرفت قابل قبولی داشته باشند، اما انتقال صنایع پیچیده تر (باتری، داروسازی پیشرفته) با موانعی مانند کمبود نیروی کار ماهر و مشکلات تأمین برق روبه رو شود. هدف ۱۰ میلیارد دلاری صادرات محصولات کشاورزی تنها تا ۱۰ سال آینده محقق می شود و آموزش ۵۰۰ هزار متخصص در زمینه هوش مصنوعی به دلیل کمبود زیرساخت های آموزشی به ۲۰۰ هزار نفر کاهش یابد. در این سناریو، اقتصاد پاکستان به تدریج از وابستگی به صنایع نساجی خارج می شود اما هنوز به یک اقتصاد صنعتی-دیجیتال تبدیل نشده است.

سناریوی سوم، سناریوی بدبینانه است. وقوع یک بحران سیاسی بزرگ (مثل برکناری شهباز شریف)، تشدید تنش با هند، یا ورشکستگی در تراز پرداخت ها می تواند جریان سرمایه گذاری چین را متوقف کند. همچنین در صورت عدم رعایت استانداردهای زیست محیطی، اعتراضات مردمی در مناطق مجاور واحدهای شیمیایی باعث تعطیلی بسیاری از پروژه ها می شود. در این سناریو، توافق هانگژو به چند قرارداد نمادین محدود می شود و پاکستان بار دیگر به صندوق بین المللی پول متوسل می شود.

با توجه به عملکرد نسبتاً موفق "گریدور اقتصادی چین و پاکستان" در حوزه زیرساخت ها و تمایل رهبری چین به حفظ پاکستان به عنوان «شریک راهبردی آهنین»، تحقق سناریوی واقع بینانه محتمل تر به نظر می رسد. اما تحقق این سناریو نیازمند اصلاحات ساختاری در پاکستان از جمله بهبود فضای کسب و کار، مبارزه با فساد، سرمایه گذاری در آموزش فنی و حرفه ای و تصویب قوانینی در رابطه با تأمین امنیت سرمایه گذاری های خارجی است.

نتیجه گیری

توافق ۷ میلیارد دلاری شرکت های چینی و پاکستانی در هانگژو، نقطه عطفی در تکامل روابط اقتصادی دو کشور محسوب می شود. این توافق نشان می دهد که همکاری چین و پاکستان از الگوی سنتی «وام در مقابل ساخت

شده از چین رقابت می کنند. پاکستان از نظر زیرساخت ها، امنیت (تروریسم و ناآرامی های قومی در بلوچستان و خیبر پختونخوا) و سهولت کسب و کار (رتبه ۱۰۸ در شاخص بانک جهانی) از بسیاری از رقبای عقب تر است. منطقه ویژه اقتصادی کراچی باید بتواند از نظر تأمین برق پایدار، جاده های مناسب و امنیت سرمایه گذاری مزیت رقابتی ایجاد کند. چالش سوم، چالش های اجتماعی و بومی سازی فناوری است. توافق هوش مصنوعی با علی بابا، اگر صرفاً به آموزش سطحی و استفاده از پلتفرم های چینی محدود شود، ممکن است وابستگی فناورانه پاکستان را افزایش دهد. تجارب مشابه در آفریقا نشان داده که شرکت های چینی گاهی از جذب و آموزش نیروی محلی خودداری کرده و در عوض، کارکنان چینی را استخدام می کنند. پاکستان باید در قراردادهای مکانیزم های شفافیت برای انتقال دانش، ایجاد مراکز تحقیق و توسعه مشترک و اولویت استخدام نیروی کار محلی پیش بینی کند.

چالش چهارم، نگرانی های زیست محیطی است. انتقال صنایع چین به پاکستان (به ویژه در حوزه مواد شیمیایی کشاورزی و تولید باتری) می تواند مخاطرات زیست محیطی جدی به همراه داشته باشد. تجربه تلخ پاکستان در رابطه با بحران های زیست محیطی مرتبط با صنایع نساجی و فقدان قوانین زیست محیطی جامع، این نگرانی را تشدید می کند. دولت پاکستان باید همزمان با جذب سرمایه، استانداردهای انرژی سبز را نیز اعمال کند.

چشم انداز آینده

با در نظر گرفتن متغیرهای موجود، سه سناریو برای آینده این همکاری ها قابل تصور است:

نخستین سناریو، سناریوی خوش بینانه است. در صورت تداوم ثبات نسبی سیاسی در پاکستان تا سال ۲۰۲۸، اجرای موفق پروژه های اولیه (مثل راه اندازی مرکز داده علی بابا در لاهور و تولید کود توسط "شرکت فوجی") می تواند اعتماد سرمایه گذاران چینی را جلب کرده و جریان سرمایه گذاری را به بیش از ۷ میلیارد دلار برساند. در این سناریو، صادرات کشاورزی پاکستان به چین ظرف ۵ سال به بیش از ۵ میلیارد دلار می رسد و منطقه ویژه اقتصادی کراچی به قطب تولید باتری برای خودروهای الکترونیک چین تبدیل می شود و

زیرساخت «فراتر رفته و به سمت مشارکت صنعتی، انتقال فناوری و ایجاد ظرفیت‌های صادراتی حرکت می‌کند. برای پاکستان، این توافق یک فرصت تاریخی برای خروج از دام بدهی‌های خارجی و اشتغال‌زایی برای جمعیت جوان خود است. برای چین نیز، این توافق ابزاری برای مدیریت انتقال صنایع داخلی و تثبیت نفوذ ژئواکونومیک خود در برابر رقبای غربی است. با این حال، موفقیت این توافق منوط به غلبه بر چالش‌هایی همچون بی‌ثباتی سیاسی پاکستان، ضعف زیرساخت‌ها، رقابت با سایر کشورها، نگرانی‌های زیست‌محیطی و خطر وابستگی فناورانه است. واقع‌بینی تاریخی نشان می‌دهد که بسیاری از تفاهم‌نامه‌های پرشمار چین با کشورهای در حال توسعه تا مرحله اجرا پیش نمی‌روند، اما روابط ویژه چین و پاکستان شانس تحقق این توافق‌نامه را افزایش می‌دهد.

در نهایت، توافق هانگژو اگر با اصلاحات داخلی پاکستان و نظارت شفاف بر اجرای آن همراه شود، می‌تواند الگویی برای همکاری‌های مشابه چین با سایر کشورهای جنوب آسیا و آفریقا باشد. در غیر این صورت، صرفاً به یک خبر خوش دیگر در میان وعده‌های تحقق نیافته اقتصادی تبدیل خواهد شد.

تیم تحریریه اندیشکده اقبال

تیم تحریریه اندیشکده اقبال، ترکیبی است از دیپلمات‌ها، سیاستمداران، نویسندگان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان دانشگاه‌های معتبر ایران و پاکستان؛ هم‌صدا در اندیشه، متکثر در نگاه.





مقدمه

"ان-۴۰" از کوئته تا مرز ایران در تفتان ادامه می‌یابد. اما در ورای این تصویر پرزرق و برق از توسعه، واقعیتی تلخ پنهان است: صدها کیلومتر جاده بدون حتی یک سرویس بهداشتی استاندارد و ایمن، به‌ویژه برای زنان. آنچه امروز در بلوچستان جریان دارد، صرفاً بحران سرویس‌های بهداشتی نیست؛ بلکه نمونه‌ای روشن از نوعی توسعه نامتوازن است که در آن جاده‌ها، بنادر و کریدورها ساخته می‌شوند، اما کرامت انسانی فراموش می‌شود.

اتوبوس در میانه جاده خشک و طولانی گوادر به تربت ناگهان متوقف می‌شود. چند مرد با عجله از خودرو پایین می‌پرند و به سمت سرویس بهداشتی موقتی کنار جاده می‌دوند. برخی دیگر در بوته‌ها پراکنده می‌شوند. اما در داخل اتوبوس، زنان همچنان بر صندلی‌های خود می‌خکوب مانده‌اند و بی‌صدا از پنجره به بیرون خیره می‌شوند. این صحنه، تنها یک مشکل ساده رفاهی نیست؛ بلکه تصویری فشرده از یکی از عمیق‌ترین بحران‌های توسعه در بلوچستان پاکستان است؛ جایی که دولت سال‌هاست از «کریدورهای اقتصادی»، «اتصال منطقه‌ای» و «شاهراه‌های توسعه» سخن می‌گوید، اما ابتدایی‌ترین نیاز انسانی (یعنی دسترسی ایمن و انسانی به سرویس‌های بهداشتی) همچنان نادیده گرفته شده است.

ابعاد بحران: جاده‌هایی برای تجارت، نه برای انسان

در بسیاری از جاده‌های بلوچستان، اگر سرویس بهداشتی نیز وجود داشته باشد، چیزی بیش از یک اتاقک فرسوده با چاهی در زمین نیست که فاقد امکاناتی همچون آب، قفل، روشنایی مناسب و حداقل استانداردهای بهداشتی است. در اکثر موارد نیز سرویس‌های بهداشتی زنانه در فضاهایی کاملاً مردانه همچون مسافرخانه‌های بین‌راهی، قهوه‌خانه‌ها، ترمینال‌ها یا پمپ‌بنزین‌هایی قرار دارند که زنان عملاً در آن احساس امنیت نمی‌کنند. به‌طور نمونه، در شهر "سوراب" سرویس‌های بهداشتی در کنار مساجد قرار دارند و عملاً استفاده از آن‌ها برای زنان ناممکن است. «کلثوم بلوچ»، یکی از شاکیان پرونده حقوقی ثبت شده در

بلوچستان طی سال‌های اخیر شاهد توسعه شبکه‌ای گسترده از بزرگراه‌ها بوده است؛ جاده‌هایی که از سوی دولت پاکستان و پروژه‌های مرتبط با "کریدور اقتصادی چین و پاکستان" به عنوان نماد پیشرفت معرفی می‌شوند. بزرگراه "ام-۸" از رتودیرو تا گوادر امتداد یافته، جاده ساحلی "ان-۱۰" در امتداد سواحل مکران کشیده شده، شاهراه مشهور "ان-۲۵" کوئته را به کراچی متصل می‌کند و جاده

زنان و مردان وجود داشت که همگی خراب، کثیف و بدون قفل بودند. فاطمه می‌گوید: «دخترم پشت در ایستاد تا کسی وارد دستشویی نشود. هیچ انتخاب دیگری نداشتیم. همیشه این ترس وجود دارد که مردانی که اطراف هستند شما را ببینند، حس تحقیرکننده‌ای است.»

در «زیرو پوینت» گوادر (حدود ۹۰ کیلومتر مانده به شهر هب) نیز تنها دو سرویس بهداشتی وجود دارد که عملاً قابل استفاده نیستند. به گفته «کلثوم بلوچ»، هنگام توقف خودروها برای بازرسی امنیتی، به زنانی که دنبال دستشویی می‌گردند گفته می‌شود: «هرچقدر می‌توانید دور شوید.» پیامد این وضعیت فقط تحقیر روانی نیست. پزشکان می‌گویند بسیاری از زنانی که مجبورند سفرهای طولانی انجام دهند، مستعد ابتلا به عفونت‌های ادراری، مشکلات کلیوی، کم‌آبی بدن و بیماری‌های گوارشی می‌شوند. متخصصان اورولوژی هشدار داده‌اند که نگه داشتن ادرار برای ساعت‌های طولانی می‌تواند موجب عفونت مثانه و حتی آسیب‌های جدی کلیوی شود. در بلوچستان، جایی که جاده‌ها اغلب به دلیل اعتراضات، عملیات امنیتی، حملات شورشیان یا بازرسی‌های گسترده بسته می‌شوند، این بحران ابعاد خطرناک‌تری پیدا می‌کند. «سعیدیه»، دانشجویی که سال گذشته در روز در بزرگراه "ام-۸" گرفتار شده بود، می‌گوید: «نه آب کافی داشتیم، نه غذا و نه امکانات اولیه. یک بار مجبور شدیم چند کیلومتر پیاده برویم تا فقط بتوانیم از دستشویی استفاده کنیم.»

چالش‌های پیش رو: بحران آب، برق، بی‌توجهی دولت و فشار اقتصادی

مشکلات ذکرشده فقط به دلیل بی‌توجهی دولت نیست؛ بلکه کمبود شدید زیرساخت‌ها نیز نقش مهمی در این قضیه دارد. «سیف»، صاحب یک مهمانسرا در اورمارا، روزانه میزبان ۱۵ تا ۲۰ اتوبوس است. او می‌گوید روزانه حدود ۸۰۰ مسافر از ۱۹ سرویس بهداشتی مجموعه او استفاده می‌کنند. اما او با بحران آب، قطعی برق و سیستم فاضلاب فرسوده روبه‌روست. وی تلاش کرده بود برای نگهداری و نظافت سرویس‌ها مبلغ ناچیز ۱۰ روپیه از مسافران دریافت کند، اما بسیاری از آن‌ها حتی توان پرداخت همین مبلغ را هم ندارند. او می‌گوید: «اتوبوس‌ها فقط برای غذا توقف می‌کنند و بعد می‌

دادگاه عالی بلوچستان، در جمله‌ای تلخ اما دقیق می‌گوید: «توسعه واقعی از ابتدایی‌ترین نیازها آغاز می‌شود. اما در بلوچستان همیشه برعکس است. اول جاده‌ها ساخته می‌شوند و به عنوان نماد پیشرفت جشن گرفته می‌شوند؛ بعدها، آن‌ها شاید، کسی به یاد ساخت سرویس بهداشتی بیفتد.» وی همچنین تأکید می‌کند که مسیر میان "مستونگ" به "قلات" یکی از بحرانی‌ترین مناطق است: در تمام مسیر کوپته تا مکران از طریق قلات و مستونگ، حتی یک سرویس بهداشتی مناسب برای زنان وجود ندارد. همچنین پروژه تبدیل شاهراه "ان-۲۵" (کراچی-کوپته - چمن) به بزرگراه دو بانده، بدون در نظر گرفتن سرویس‌های بهداشتی برای زنان در حال اجراست.

فعالان این پرونده که «کلثوم بلوچ»، «فوزیه شاهین» و دکتر «قره‌العین بختیاری» هستند، استدلال می‌کنند که دولت پاکستان بر اساس قانون اساسی موظف به تأمین امکانات رفاهی- بهداشتی است؛ زیرا ماده ۹ قانون اساسی حق حیات و کرامت انسانی را تضمین می‌کند، ماده ۱۴ بر حرمت و شأن شهروندان تأکید دارد و ماده ۱۵ نیز آزادی تردد را به رسمیت می‌شناسد. اما در عمل، اولویت اصلی به تجارت، امنیت و ترانزیت داده شده و نیازهای اجتماعی مردم محلی در حاشیه قرار گرفته‌اند. به همین دلیل است که بسیاری از مردم بلوچستان احساس می‌کنند جاده‌هایی که از سرزمین آن‌ها عبور می‌کند، عمدتاً برای کامیون‌ها و کالاهای و نه انسان‌ها ساخته شده است.

تحقیر روزمره و پیامدهای بهداشتی: بیماری خاموش زنان این وضعیت فقط یک ناراحتی موقت نیست. «کلثوم بلوچ» در تشریح تفاوت میان زنان و مردان می‌گوید: «مردان از نظر اجتماعی آزادی بیشتری دارند. آن‌ها می‌توانند هر جا که بخواهند برای رفع نیاز توقف کنند. اما زنان هم از نظر فرهنگی محدودیت دارند و هم نیازهای زیستی متفاوتی دارند.» «فاطمه»، زنی ۴۶ ساله، تجربه‌ای را روایت می‌کند که برای بسیاری از زنان بلوچ کاملاً آشناست. او همراه همسر و دخترش برای عمل چشم از تربت به کراچی سفر می‌کرد. اتوبوس پس از چند ساعت در نزدیکی مهمانسرای در "اورمارا" توقف کرد؛ جایی که معمولاً نخستین و گاه تنها محل توقف اصلی اتوبوس‌های مسیر گوادر و تربت به کراچی است. در این مکان چهار سرویس بهداشتی مشترک برای

پیگیری جدی این امر هستند. سرمایه‌گذاری در این زیرساخت‌ها نه تنها از نظر انسانی و حقوقی، بلکه از نظر اقتصادی نیز ضرورت دارد. جاده‌های ایمن و مجهز به خدمات اولیه، گردشگری داخلی را رونق می‌بخشند، به رانندگان کامیون و مسافران کمک می‌کنند و حتی ارزش اقتصادی کریدورهای تجاری را افزایش می‌دهند. اما مهم‌تر از همه، چنین اقدامی پیام روشنی خواهد داشت: "توسعه زمانی واقعی است که انسان، کرامت و ابتدایی‌ترین نیازهای او در مرکز و نه در حاشیه آن قرار گیرد. آینده جاده‌های بلوچستان باید به جای تقابل میان توسعه اقتصادی و حقوق شهروندی، به سمتی حرکت کند که این دو در خدمت یکدیگر باشند."

پیشنهادها

برای برون‌رفت از این بحران، انجام اقدامات زیر ضروری است:

نخست، الزام قانونی به تمام پروژه‌های راه‌سازی دال بر ارائه طرح تفصیلی ایستگاه‌های خدماتی-رفاهی مطابق با استانداردهای بین‌المللی و تفکیک جنسیتی پیش از تصویب نهایی.

دوم، اختصاص بودجه مشخص از محل پروژه‌های کریدوری برای احداث سرویس‌های بهداشتی خورشیدی در نقاط بحرانی مستونگ، قلات، اورمارا و زیرو پوینت.

سوم، حمایت مالی و فنی از بخش خصوصی برای ساخت و نگهداری این سرویس‌ها به جای جریمه آن‌ها.

چهارم، انجام کارزارهای آگاهی‌بخشی برای رفع تابوی فرهنگی استفاده زنان از سرویس‌های بین‌راهی

پنجم، رسیدگی فوری دادگاه عالی بلوچستان به پرونده حقوقی شاکیان و صدور حکم الزام‌آور برای دولت. تنها در آن صورت است که توسعه از شعار به واقعیت تبدیل می‌شود و کرامت انسانی بر آسفالت جاده‌ها غلبه می‌یابد.

نتیجه‌گیری

این گزارش نشان داد که چگونه پروژه‌های عظیم زیرساختی در بلوچستان پاکستان، با وجود هزینه‌های میلیارد دلاری و وعده‌های اتصال منطقه‌ای، بدترین شکل از توسعه نامتوازن که همان عدم توجه به کرامت انسانی و نیازهای

روند. بارها با شرکت‌های حمل‌ونقل صحبت کردیم، اما در این زمینه همکاری نمی‌کنند.» به گفته او، ساخت سرویس‌های بهداشتی استاندارد بین ۳۰۰ تا ۴۰۰ هزار روپیه هزینه دارد؛ مبلغی که برای کسب‌وکارهای کوچک محلی بسیار سنگین است. در عین حال، مقامات محلی نیز به جای حمایت، اغلب صاحبان این مراکز را جریمه می‌کنند.

از سوی دیگر، استانداردهای بین‌المللی طراحی بزرگراه‌ها توصیه می‌کنند که در هر ۸۰ تا ۱۰۰ کیلومتر یک ایستگاه خدماتی-رفاهی اصلی و در هر ۵۰ کیلومتر یک استراحتگاه کوچک ایجاد شود. اما بر اساس گزارش «آمار توسعه بلوچستان» در سال ۲۰۱۸-۲۰۱۹، این ایالت حدوداً ۴۲۹۱۱ کیلومتر جاده دارد که تقریباً در هیچ‌یک از مسیرهای اصلی آن این استانداردها رعایت نمی‌شود. برای نمونه، اگر این استاندارد در بلوچستان اجرا می‌شد، تنها در بزرگراه ساحلی مکران به طول ۶۵۳ کیلومتر باید دست‌کم هفت ایستگاه خدماتی-رفاهی استاندارد احداث می‌گردید. بزرگراه "ام-۸" به طول ۸۹۲ کیلومتری بایست هشت ایستگاه خدماتی-رفاهی و بزرگراه "ان-۸۵" (سوراب-پنجگور-هشاب) نیز باید حداقل پنج ایستگاه خدماتی-رفاهی داشته باشد. این آمار، شکاف عمیق بین وعده‌های توسعه گریانه و واقعیت‌های میدانی را آشکار می‌سازد.

چشم‌انداز آینده: ضرورت بازتعریف مقوله توسعه

آیا می‌توان برای این بحران راهکاری یافت؟ پاسخ مثبت است، اما نیازمند تغییرات بنیادین در نگرش به توسعه است. فعالان مدنی معتقدند شهرهایی مانند آواران، تربت، گوادر، چاگی، پسنی و اورمارا باید به مراکز اصلی استراحتگاه‌های ایمن و تفکیک‌شده برای زنان و مردان تبدیل شوند. در مناطق دورافتاده نیز می‌توان از فناوری‌های کم‌مصرف و سازگار با کم‌آبی همانند سامانه‌های خورشیدی، بازیافت آب و سرویس‌های خشک برای ساخت سرویس‌های بهداشتی استفاده کرد. پرونده حقوقی شکل‌گرفته در دادگاه عالی بلوچستان می‌تواند نقطه عطفی در این زمینه باشد. اگر دادگاه دولت را ملزم به تأمین زیرساخت‌های بهداشتی در جاده‌ها کند، این حکم می‌تواند شامل همه جاده‌های پاکستان شود.

از سوی دیگر، رسانه‌ها و سازمان‌های جامعه مدنی ملزم به

اولیه زنان و مسافران است، را بازتولید کرده‌اند. آن‌ها احتمالاً پیش از سوار شدن حساب همه چیز را کرده‌اند؛ آن قدر آب بنوشند که گرمای سوزان بلوچستان را تحمل کنند، اما نه آن قدر که مجبور شوند در میانه راه به دستشویی بروند. مسیر گوادر تا تربت شاید تنها دو ساعت باشد، اما اگر مقصد کراچی باشد، این رنج می‌تواند هشت ساعت یا بیشتر ادامه پیدا کند. در بسیاری از پروژه‌های زیرساختی پاکستان، اولویت اصلی به تجارت، امنیت و ترانزیت داده شده و نیازهای اجتماعی مردم محلی در حاشیه قرار گرفته‌اند. به همین دلیل است که بسیاری از مردم بلوچستان احساس می‌کنند جاده‌هایی که از سرزمین آن‌ها عبور می‌کند، برای کامیون‌ها و کالاهای و نه خود آن‌ها ساخته شده است. اگر این نگاه تغییر نکند، بلوچستان همچنان سرزمین کریدورهای میلیارد دلاری بدون خدمات رفاهی مناسب، باقی خواهد ماند؛ جایی که کرامت انسانی در غبار جاده‌های ممتاز گم می‌شود.

تیم تحریریه اندیشکده اقبال

تیم تحریریه اندیشکده اقبال، ترکیبی است از دیپلمات‌ها، سیاستمداران، نویسندگان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان دانشگاه‌های معتبر ایران و پاکستان؛ هم‌صدا در اندیشه، متکثر در نگاه.



احیای اقتصادی گوادر: طلوع یک غول خفته در سایه بحران خلیج فارس

نوشته تیم تحریریه



مقدمه

منطقه‌ای است که ریشه در تحولات ژئوپلیتیک منطقه دارد.

فرصت‌ها و چالش‌های پیش روی گوادر

مهم‌ترین محرک رونق کنونی بندر گوادر، بحران ژئوپلیتیک در تنگه هرمز است. تنگه هرمز به عنوان مسیر عبور یک سوم نفت جهان، همواره کانون رقابت‌های ژئوپلیتیک بوده است. با تشدید تنش‌های اخیر میان ایران و آمریکا و ایجاد محدودیت‌های شدید دریایی، زنجیره تأمین کالا در این نقطه با اختلال جدی مواجه شده و کشتی‌های تجاری برای امنیت محموله‌های خود ناگزیر به جستجوی مسیرهای جایگزین شده‌اند. در این شرایط، گوادر با فاصله تنها ۸۷ کیلومتر از مرز ایران و دسترسی به آب‌های آزاد اقیانوس هند، به گزینه‌ای بی‌بدیل تبدیل شده است. علاوه بر این، تصمیم دولت پاکستان برای افتتاح رسمی مسیرهای تجاری زمینی به ایران در فروردین ماه ۱۴۰۵، نقطه عطفی در این تحول بود. در میان ۶ مسیر تعیین‌شده، "کریدور گوادر-گبد" از اهمیت راهبردی ویژه‌ای برخوردار است. این مسیر که گوادر را مستقیماً به استان سیستان و بلوچستان ایران متصل می‌کند، زمان حمل بار از بنادر پاکستان به مرز ایران را از ۱۸-۱۶ ساعت به تنها ۲ تا ۳ ساعت کاهش داده است. این کاهش چشمگیر در زمان و هزینه حمل‌ونقل، برگ برنده اصلی

در فروردین ماه ۱۴۰۵، بندر گوادر پاکستان رکورد تاریخی بارگیری ۱۱ هزار کانتینر در یک ماه را ثبت کرد؛ این در حالی است که در سال ۱۴۰۴ این بندر تنها ۸ هزار و ۳۰۰ کانتینر را بارگیری کرده بود. این جهش بی‌سابقه، نقطه عطفی در فعالیت اقتصادی این بندر راهبردی پس از نزدیک به دو دهه رکود محسوب می‌شود. آنچه این تحول را از یک رونق زودگذر متمایز می‌کند، هم‌زمانی آن با تشدید بحران در تنگه هرمز و گشایش کریدورهای زمینی جدید به ایران است. بندر یکی از ارکان اساسی "کریدور اقتصادی چین-پاکستان" (CPEC)، محسوب می‌گردد، و به‌رغم انجام برخی اقدامات زیربنایی در سال‌های گذشته، رونق چندانی در فعالیتهای اقتصادی آن مشاهده نشده بود. زیرساخت‌های مدرن ساخته شد و فرودگاه بین‌المللی جدید افتتاح گردید، اما کشتی‌ها تجاری با فواصل طولانی در آن پهلو می‌گرفتند. با این حال، تشدید تنش‌های ژئوپلیتیک در خلیج فارس و متعاقب آن مختل شدن مسیرهای سنتی دریایی، پنجره‌ای تاریخی به روی این بندر گشوده است. کارشناسان معتقدند که بندر گوادر سرانجام «جایگاه خود» را یافته است و جهش ۳۳۰۰ درصدی در حجم ترانزیت کالا فقط در یک ماه، نشان‌دهنده یک تغییر ساختاری در الگوهای تجارت

است که شامل معافیت مالیاتی، واردات ماشین آلات بدون عوارض گمرکی و مهم‌تر از همه، ۳۰ روز انبارداری رایگان می‌شود. این مزایا، گواذر را به مقصدی جذاب برای شرکت‌های لجستیک بین‌المللی تبدیل کرده است و منطقه آزاد گواذر هم‌اکنون شاهد جذب حدود ۲.۴ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری خارجی در بخش‌هایی مانند فرآوری فلزات، بسته‌بندی مواد غذایی و لجستیک است.

با وجود رونق اخیر، تحلیلگران هشدار می‌دهند که گواذر هنوز از تبدیل شدن به یک قطب تجاری منطقه‌ای فاصله زیادی دارد و موانع ساختاری اساسی بر سر راه تبدیل این بندر به یک هاب تجاری قرار دارند. مهم‌ترین مشکل در مورد گواذر، محدودیت عمق آب‌خور آن است. عمق آب‌خور طراحی شده گواذر ۱۴ متر است، اما به دلیل هزینه‌های بالای لایروبی مستمر و رسوب‌گذاری، عمق عملیاتی فعلی آن حدود ۱۲.۵ متر است. برای مقایسه، بندر قاسم در کراچی دارای آب‌خور ۱۶ متری است. بسیاری از کشتی‌های بزرگ کانتینری مدرن با آب‌خور ۱۳ تا ۱۴ متر، در حال حاضر قادر به پهلوگیری در گواذر نیستند و این محدودیت فیزیکی، مهم‌ترین دلیل تردید خطوط بزرگ کشتیرانی بین‌المللی برای انتقال عملیات خود به این بندر است.

گواذر در حال حاضر صرفاً برای کالاهایی همچون فولاد و محموله‌های مربوط به پروژه‌های صنعتی کوچک مناسب است. علاوه بر این، بحران امنیت انسانی در بلوچستان نیز همچنان پابرجاست. این منطقه شاهد درگیری‌های نظامی و حملات پراکنده گروه‌های جدایی‌طلب است و حتی در هفته‌های اخیر نیز حملاتی به نیروهای گارد ساحلی صورت گرفته است. صنعت کشتیرانی نسبت به مناقشات منطقه‌ای و ناامنی‌های مرتبط با آن به شدت آسیب‌پذیر است و قطعی مکرر اینترنت و ارتباطات در منطقه به دلیل ناامنی، همراه با کمبود نیروی کار محلی آموزش‌دیده که موجب وابستگی شدید به کارگران مهاجر از پنجاب شده، تردیدهایی جدی برای سرمایه‌گذاران خارجی ایجاد کرده است. همچنین، گواذر نه تنها با بنادر خارجی، بلکه با بنادر داخلی پاکستان همچون بندر کراچی و بندر قاسم در رقابت است. بندر کراچی با زیرساخت‌های قدیمی اما جاافتاده خود، هنوز هم ماهیانه حدود ۱۱ هزار کانتینر را بارگیری می‌کند و تا زمانی که گواذر نتواند اتصال ریلی و جاده‌ای مطمئن به شهرهای صنعتی

گواذر در رقابت با سایر بنادر منطقه است و عملاً یک کریدور چندبعدی (Multi-modal Corridor) ایجاد کرده که تلفیقی از مسیرهای دریایی و زمینی به سمت ایران و فراتر از آن را ممکن می‌سازد. برای کشورهای محصور در خشکی مانند افغانستان و جمهوری‌های آسیای مرکزی، این کریدور می‌تواند زمان بر و طاقت‌فرسا باشد. نکته حائز اهمیت آنکه در آستانه گشایش این مسیرها، پاکستان نقش میانجی کلیدی در برقراری آتش‌بس میان ایران و آمریکا را ایفا کرده بود. این هم‌زمانی نشان می‌دهد که اسلام‌آباد با بهره‌گیری از دیپلماسی فعال، موقعیت خود را به عنوان «پل ثبات» منطقه تثبیت کرده است و با این استراتژی، از یک سو با تهران به عنوان دروازه ورود به بازارهای غرب آسیا همکاری می‌کند و از سوی دیگر با واشنگتن به عنوان شریکی قابل اعتماد در مدیریت بحران تعامل دارد. تحلیلگران این اقدام را نه یک رویکرد جانبدارانه از یک طرف مناقشه، بلکه ایجاد یک کریدور ترانزیتی پایدار برای کاهش آسیب‌پذیری در برابر اختلالات ژئوپلیتیک توصیف می‌کنند.

از منظر فرصت‌های ژئواکونومیک، بندر گواذر می‌تواند پاکستان را از وابستگی مطلق به مسیرهای تجاری افغانستان خارج کند. پیش از این، مسیرهای زمینی پاکستان به آسیای مرکزی عملاً به خاک افغانستان گره خورده بود و اوج‌گیری مجدد تنش‌ها با طالبان، عملاً این مسیرها را مسدود کرده بود. کریدور ایران از طریق بندر گواذر، پاکستان را از قید این انحصار رها می‌سازد و مسیری مستقیم‌تر و امن‌تر را به روی تجارت گشوده است. این واقعیت جدید، افغانستان را در موقعیت ضعیف‌تری در مذاکرات تجاری با پاکستان قرار می‌دهد.

از سوی دیگر، کارشناسان ارشد صنعت کشتیرانی معتقدند که مهم‌ترین پتانسیل گواذر، تبدیل آن به یک هاب انرژی است. عمق آب‌خور نسبتاً مناسب این بندر (حدود ۱۲.۵ متر به صورت عملیاتی) در کنار موقعیت امن آن در سواحل دریای عمان، گزینه ایده‌آلی برای احداث انبارهای نفت استراتژیک فراهم می‌کند. کشورهایی مانند چین یا حتی ژاپن می‌توانند ذخایر انرژی خود را در گواذر متمرکز کنند تا در زمان بحران‌های منطقه‌ای مانند مسدود شدن تنگه هرمز از آن استفاده کنند. دولت پاکستان نیز بسته تشویقی جذابی برای سرمایه‌گذاران خارجی در منطقه آزاد گواذر تدارک دیده

به غرب آسیا و آسیای مرکزی تثبیت می‌نماید. آنچه مسلم است، ماهیت تجارت جهانی در حال تغییر است و گوادر برای نخستین بار، به عنوان گزینه‌ای جدی برای ترانزیت کالا مطرح شده است.

نتیجه‌گیری

احیای اقتصادی بندر گوادر در بهار ۱۴۰۵، نتیجه هم‌زمانی سه عامل کلیدی بود: شوک ژئوپلیتیک ناشی از بحران انسداد تنگه هرمز، دیپلماسی فعال پاکستان در گشایش کریدور زمینی به ایران و وجود زیرساخت‌های مرتبط با "کریدور اقتصادی چین و پاکستان". پاکستان اکنون در یک «لحظه تاریخی» قرار دارد و عبور از این وضعیت و تبدیل یک رونق موقتی به یک جهش دائمی، مستلزم تصمیمات سخت در دو جبهه است. جبهه اول، جبهه فنی است که شامل لایروبی مستمر بندر برای افزایش عمق آب‌خور و حذف گلوگاه‌های بوروکراتیک در فرآیندهای گمرکی و ترانزیتی می‌شود. جبهه دوم، جبهه امنیتی و اجتماعی است که در آن دولت باید از طریق توسعه اقتصادی و اشتغال‌زایی برای بومیان بلوچ، آن‌ها را به چرخه تولید ثروت وارد کند تا ریشه‌های ناامنی خشکانده شود. گوادر همانند غول خفته‌ایست که سرانجام بیدار شده است و اکنون این سؤال پیش روی اسلام آباد و پکن قرار دارد که آیا می‌توانند این بیداری را به «تکامل» تبدیل کنند یا خورشید گوادر پس از عبور ابرهای بحران، بار دیگر در پشت کوه‌های مکران غروب خواهد کرد. آنچه امروز روشن است، این است که گوادر برای اولین بار در تاریخ خود، به عنوان گزینه‌ای جدی و قابل اتکا در معادلات ژئواکونومیک آینده منطقه ظاهر شده و سرنوشت آن می‌تواند الگویی برای سایر پروژه‌های زیرساختی در مناطق حساس ژئوپلیتیکی باشد.

پنجاب را تکمیل کند، بخش عمده کالاها همچنان مسیر طولانی‌تر اما باثبات‌تر کراچی را ترجیح خواهند داد.

چشم‌انداز آینده

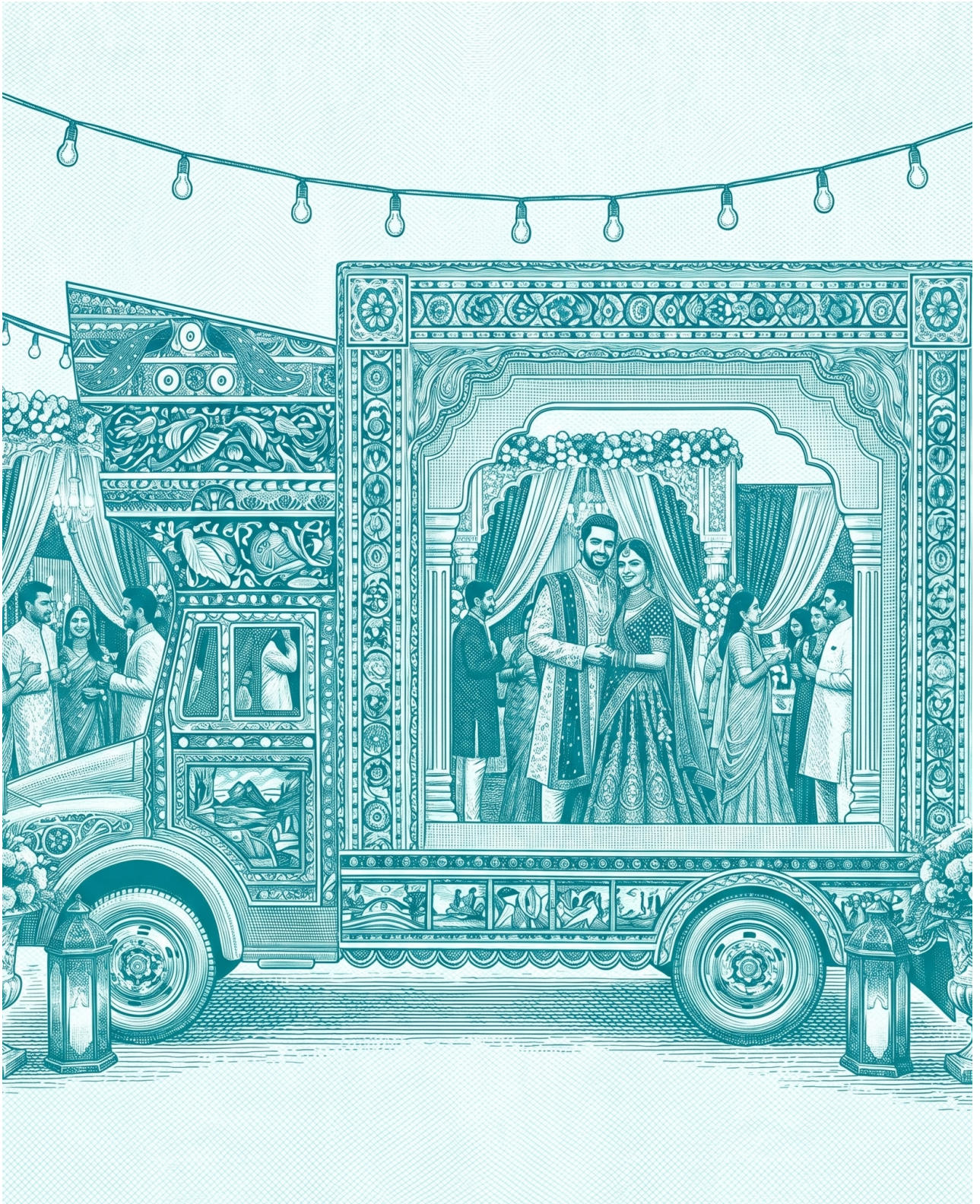
سؤال کلیدی در مورد آینده گوادر این است که آیا رونق فعلی یک «رونق ناشی از شرایط جنگی» موقتی است یا طلوع یک غول اقتصادی پایدار؟ برای پاسخ به این سؤال، می‌توان سه سناریوی محتمل را تصور کرد. در سناریوی اول، گوادر شاهد یک تحول ساختاری خواهد گردید. در این حالت، دولت پاکستان و چین سرمایه‌گذاری هنگفتی را برای لایروبی مستمر بندر آغاز می‌کنند و عمق آب‌خور را به ۱۶ متر می‌رسانند. هم‌زمان، با حل نسبی بحران امنیتی از طریق توسعه اقتصادی که یکی از راهبردهای اصلی دولت است، سرمایه‌گذاران بین‌المللی به منطقه هجوم می‌آورند. در این صورت، گوادر ظرف ۵ سال آینده به رقیب جدی بنادر امارات تبدیل خواهد شد و پتانسیل اقتصادی تخمینی آن بین ۱۸ تا ۲۵ میلیارد دلار در سال خواهد بود. در سناریوی دوم، وضعیت به حالت سابق بازمی‌گردد. اگر تنش‌های ژئوپلیتیک در هرمز فروکش کند و مسیرهای دریایی قبلی مجدداً احیا شوند، محرک اصلی تقاضا برای بندر گوادر از بین خواهد رفت. در این وضعیت، مادامی که مشکلات آب‌خور و امنیت حل نشده باشند، کانتینرها به سرعت به مسیرهای کوتاه‌تر و قدیمی بازخواهند گشت و گوادر بار دیگر به «بندری کم فروغ» تبدیل خواهد شد.

اما محتمل‌ترین سناریو، سناریوی سوم یعنی بقای متوازن است. در این سناریو، حتی اگر بحران تنگه هرمز پایان یابد، کریدور زمینی گوادر-گبد مزایای رقابتی خود را برای تجارت با ایران و آسیای مرکزی حفظ خواهد کرد. پاکستان در حال نهایی‌سازی موافقت‌نامه‌ای است که بر اساس آن، کالاهای صادراتی به سمت کشورهای آسیای مرکزی از این مسیر عبور کنند. در این سناریو، گوادر به جای رقابت مستقیم با کراچی، به عنوان یک هاب تکمیلی عمل خواهد کرد و جایگاه خود را به عنوان بندری تخصصی برای ترانزیت زمینی

تیم تحریریه اندیشکده اقبال

تیم تحریریه اندیشکده اقبال، ترکیبی است از دیپلمات‌ها، سیاستمداران، نویسندگان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان دانشگاه‌های معتبر ایران و پاکستان؛ هم‌صدا در اندیشه، متکثر در نگاه.





فرهنگ



جان جهان اسلام ریشه دوانده بود.

سفر یک شاهزاده

داستان «خانه شاهزاده» در حقیقت روایت زندگی مردی است که علیه زمانه خود شورید. داستان تبعیدی است که در آن، فاصله میان بخارا و آبت‌آباد نه با فرسنگ، که با حسرت سنجیده می‌شود. "میر سید عبدالملک تورا"، اگرچه امروز تنها نامی در حاشیه کتاب‌های تاریخ است، اما روزگاری یکی از مهم‌ترین چهره‌های بخارا به شمار می‌رفت؛ وارث دودمانی که ریشه‌های آن به عصر تیموریان (دوران طلایی فرهنگ، علم و تمدن در آسیای مرکزی و ایران) بازمی‌گشت. دودمانی که روزگاری بر اریکه قدرت تکیه زده بودند، و اکنون دست تقدیر، سرنوشت وارثش را به غربتی دور گره زده بود. سرگذشت او در واقع بخشی از تاریخ بخاراست؛ شهری که در تار و پودش عطر شعر و نسیم عرفان در هم تنیده شده است.

مطالعه اسناد تاریخی به خوبی نشان می‌دهد که بخارا قرن‌ها تحت تأثیر فرهنگ ایرانی-اسلامی و سنت‌های علمی جهان اسلام بود و همین امر آن را به یکی از مهم‌ترین مراکز فرهنگی جهان اسلام و منطقه تبدیل نمود. دوران شکوفایی بخارادر قرن هشتم میلادی و پس از فتح شهر به دست

"خانه شاهزاده"؛ یادگاری از میراث بخارا در دامنه‌های هزاره

در میان خیابان‌های "آبت‌آباد"، بیشتر مسیرها در یکتواختی کسل‌کننده زندگی روزمره گم می‌شوند؛ اما «سیرکولار رود» داستان دیگری دارد. این خیابان آرام که در دو سوی آن ساختمان‌های اداری دولتی صف کشیده‌اند، در نگاه نخست تفاوتی با دیگر نقاط شهر ندارد، اما ناگهان در میان این سکوت دری آهنی و کهنه، نگاه رهگذران را به خود جلب می‌کند؛ دری که گویی مرز میان دو جهان است: جهان بیرون، و جهانی پنهان که تنها سکوت از آن سخن می‌گوید. در انتهای این دروازه زنگ‌زده، خانه‌ای قرار دارد که گویی به دنیای امروز تعلق ندارد. گویی زمان در آنجا از حرکت بازایستاده، و تنها باد است که گاه گرد فراموشی را از روی خاطراتش پاک می‌کند. تنها زمانی که از اهالی محل درباره آن پرس و جو کنید، نامش را خواهید شنید: «خانه شاهزاده» (Shahzada House).

نامی که جلوه‌ای از شکوه جهان کهن را با خود حمل می‌کند؛ شکوهی که ریشه‌های آن از مرزها و قرن‌ها فراتر رفته و به بخارای تاریخی در آسیای مرکزی می‌رسد. بخارایی که روزگاری نه تنها یک شهر، که مائده‌ای از نور و معرفت بود؛ ملتقای عارفان و شاعران و گهواره‌ای کهن از تمدنی که در

آمودریا را تحت کنترل خود درآوردند. رودخانه‌ای که قرن‌ها شاهد رازهای این خاک بود و اینک خاموش و نظاره‌گر شکست یک رؤیا، سرانجام مقاومت عبدالملک تورا در منطقه "قرشی" (که از مراکز مهم کشور به شمار می‌رفت) درهم شکست.

شاهزاده شورشی مجبور به فرار شد. فراری که نه گریز از مرگ، که وداع با همه آن چیزی بود که روزگاری وطنش می‌خواند. او ابتدا به کاشغر، سپس به افغانستان و در نهایت به شبه‌قاره هند رفت و باقی عمر خود را تحت حمایت حکومت بریتانیا سپری کرد. سرنوشت برای او نقشه‌ای دیگر کشیده بود: زندگی در سایه یک امپراتوری دیگر، در سرزمینی که اگرچه امن بود، اما هرگز بوی خاک بخارا را نداشت.

عبدالملک هنگام ورود به پیشاور دریافت که شرایط آب و هوایی این منطقه برای او که در اقلیم خنک و مرتفع بخارا رشد یافته بود، بسیار دشوار است. گرمای شدید دشت‌های مرزی تقریباً او را از پا انداخت. گویی نفس‌هایش در آن گرما، یادآور دوری از زادگاهش بود.

سرانجام، مقامات بریتانیایی تصمیم گرفتند او را به منطقه کوهستانی آبت آباد منتقل کنند؛ شهری که آب و هوای آن شباهت بیشتری به سرزمین از دست‌رفته‌اش داشت. گویی کوه‌های هزاره، در سکوتی از جنس سنگ، او را به آغوش کشیدند تا شاید مرهمی باشند بر زخم‌های آن روح در بدر. در همین شهر بود که اقامتگاهی برای او ساخته شد؛ عمارتی که بعدها به نام خانه شاهزاده شهرت یافت.

میراثی که در سنگ و خاطره زنده مانده است

در نگاه نخست، این بنا چیزی بیش از یک خانه معمولی به نظر نمی‌رسد؛ اما در حقیقت، هر بخش از آن یادآور داستان شاهزاده‌ای است که هرگز شکست خود را نپذیرفت. هر آجرش نجوای خاطره‌ای است و هر شکاف دیوارش، زمزمه‌ای از روزگاری که در سکوت فرو رفته‌اند.

عبدالملک تورا در سال ۱۸۹۵ در مقابل محل اقامت خود مسجدی بنا کرد که امروزه با نام مسجد شاهزاده شناخته می‌شود. مسجدی که نه فقط عبادتگاه، که آخرین پناهگاه روح غریبی بود که می‌خواست در میان بیگانگی این سرزمین، قطعه‌ای از وطن را پیش چشمانش داشته باشد. سبک معماری آن همچنان ریشه در بخارا داشت. بسیاری از اجزای

قتیبه بن مسلم "آغاز گشت و در دوران سامانیان این شهر به اوج شکوفایی خود رسید و به واسطه دستاوردهای علمی، فرهنگی و معماری خود شهرتی جهانی یافت. همان شهری که عارفان در خانقاه‌های آن ذکر می‌گفتند و ستارگان در آسمان صافش به زمین نزدیک‌تر می‌نمودند.

بعدها، بخارا به مرکز امارت بخارا تبدیل شد؛ حکومتی که در اواخر قرن هجدهم شکل گرفت و در طول قرن نوزدهم نیز به حیات خود ادامه داد. با این حال، گسترش نفوذ روسیه در آسیای مرکزی به تدریج استقلال این امارت را با چالش‌هایی جدی مواجه ساخت؛ هیمنه‌ای که روزگاری سایه‌اش بر دل تاریخ سنگینی می‌کرد، اینک در برابر توفان حوادث شکننده می‌نمود.

"امیر نصرالله خان" تلاش کرد در برابر گسترش نفوذ روس‌ها مقاومت کند؛ اما هنگامی که پسرش "امیر مظفر بن نصرالله" به قدرت رسید، شرایط ژئوپلیتیکی منطقه تغییر کرده بود. نفوذ و قدرت روسیه آن‌چنان زیاد شده بود که فضای چندانی برای مقاومت باقی نگذاشته بود. چرخ‌های زمانه بر مدار تقدیر می‌چرخیدند و مجال انتخاب را تنگ‌تر می‌نمودند. در سال ۱۸۶۷، امیر مظفر با روس‌ها توافق‌نامه صلح را امضا کرد. او این توافق را به منزله سپری برای حفظ بقای حکومت خود می‌دانست، اما این تصمیم موجب واکنش شدید خاندان حاکم و نخبگان بخارا گشت.

عبدالملک تورا، پسر ارشد امیر مظفر، این توافق را خیانتی آشکار به میراث تاریخی بخارا و تسلیم شدن در برابر قدرت‌های خارجی تلقی کرد. گویی در جان او آتشی به پا خاسته بود که نمی‌توانست در برابر ظلمت سازش خاموش بماند. او با حمایت بخشی از اشراف، وزرا و مخالفان نفوذ روسیه، علیه پدر خود قیام کرد. قیامی که از سوز آرمان‌خواهی شعله می‌کشید، اما در طوفان تقدیر، شعله‌ای بیش نبود.

شکست شورش و آغاز تبعید

امیر مظفر که قادر به مهار شورش نبود، از روس‌ها درخواست کمک کرد و پاسخ روسیه سریع و قاطع بود. "ژنرال کنستانتین پتروویچ فون کافمن" نیروهای نظامی خود را برای سرکوب قیام بسیج کرد. نیروهای روس و امارت بخارا به صورت هماهنگ پیشروی کردند، شهرهای استراتژیک را بازپس گرفتند و مسیرهای ارتباطی در امتداد رودخانه

سند یا سنگ نوشته ای این ادعا را تأیید نمی کند. اما تاریخ تنها آن چیزی نیست که با سند اثبات شود؛ گاه افسانه ها نیز حقیقتی در خود نهفته دارند، حقیقتی از جنس دل مشغولی انسان برای حفظ خاطره.

این گورستان شاید فاقد شکوه ظاهری باشد، اما کلکسیونری از خاطرات یک دودمان را در خود حفظ کرده است؛ دودمانی که روزگاری در میان امپراتوری ها حرکت می کردند و سرانجام آرامش ابدی خود را در تپه های آبت آباد یافتند. تپه هایی که شاید غروب هایشان، بوی بخارای دور را برای آن خفتگان در خاک زمزمه می کنند.

شاهزاده ای که هرگز بخارا را فراموش نکرد

بر اساس کتاب "تاریخ هزاره" اثر "شیر بهادر خان پُنی"، شاهزاده بخارا با وقار و متانت با زندگی جدید خود در آبت آباد سازگار شد. اما متانت، نقابی بود بر چهره اندوهی بی پایان، زیرا روح او هرگز از سفر بازنگشت و در کوچه های بخارا سرگردان ماند.

مطابق روایات محلی او معمولاً عصرها به همراه معاون کمیسر بریتانیایی منطقه هزاره به سوی تپه های "شیملا" سوارکاری می کرد. گویی با هر تاختن، می خواست فاصله را از میان بردارد و خود را به وادی های خیالی بخارا برساند. مردم محلی می گویند که عبدالملک در آن گردش های عصرگاهی، اشعاری را در حسرت زادگاه خود، بخارا، زمزمه می کرد. شعرهایی که شاید واژه هایشان را باد با خود برده باشد، اما پژواک غم شان هنوز در کوهپایه ها طنین انداز است. حتی امروزه نیز هنگام غروب، گویی صدای سم اسب هایی که از تپه ها بازمی گردند در فضای اطراف خانه طنین انداز است. اما آیا این صدای واقعی است، یا خاطره ای است که در گوش زمان زنگ می زند؟ صدایی از جهانی دیگر که به گوش جان می رسد. اما دروازه های خانه همچنان بسته مانده اند و آنچه از خاندان سلطنتی بخارا در این مکان باقی مانده، در سکوت به حیات خود ادامه می دهد. سکوتی که سنگین تر از هر فریادی، از شکوه ازدست رفته حکایت می کند.

فراموشی تدریجی یک میراث تاریخی

سرایدار فعلی این مجموعه می گوید پس از آنکه نسل مستقیم خاندان شاهزاده کاهش یافت، ملک به یک خانواده

این مسجد یادآور بناهای مشهور آسیای مرکزی، از جمله مسجدهای "کالیان" و "بالاحوض" در بخارا هستند. گویی در دل شب های آبت آباد، تصویری از گنبد های فیروزه ای بخارا را در خواب می دید و بر این دیوارها نقش می زد. او حتی در طراحی مسیرهای ورود و خروج مسجد نیز به جزئیات توجه کرده بود تا نمازگزاران هنگام ترک مسجد پشت به قبله قرار نگیرند. این ظرافت نشان از روحی دارد که تقدس را نه فقط در عبادت، که در ادب حضور نیز جست و جو می کرد.

در داخل مسجد، نقوش گل و بوته، خوشنویسی قرآنی و حیاط مرکزی مجهز به حوض وضو، فضایی ایجاد کرده اند که به روشنی یادآور معماری مذهبی آسیای مرکزی است. حوض وضویی که آب آن، تصویر غربت شاهزاده را در خود منعکس می کرد و شاید گاه با قطراتش، اشک های پنهان او را نیز شست و شو می داد.

تاریخی بزرگ در دل گورستانی کوچک

در پشت شبستان مسجد، گورستانی کوچک و محصور قرار دارد. گورستانی که نه گستره اش، که سکوتش عظیم است و هر وجب از خاکش مشحون از تاریخ. در همین مکان، عبدالملک تورا در کنار اعضای خانواده خود به خاک سپرده شده است. آرمیده در خاکی که نه از بخارا، که از هزاره بود؛ اما شاید روحش در آن جهان، به باغ های بخارا پرواز کرده باشد. در نزدیکی آرامگاه او، فرزند ارشدش شاهزاده سکندر (که در سال ۱۹۶۹ درگذشت) آرمیده است. در کنار او نیز فرزند دیگرش شاهزاده تیمور و نوه اش شاهزاده محمود دفن شده اند. نسلی که تقدیرشان، ادامه غربت پدر بود و میراثشان، سکوتی جاودانه. کمی آنسو تر، آرامگاه دخترش "بی بی صاحبه" قرار دارد که با "سید عبدالجبار شاه"، از شخصیت های شناخته شده منطقه، ازدواج کرده بود. پیوندی میان دو جهان، که گویی غربت را با عشق به هم می آمیخت.

سه قبر دیگر نیز در این محوطه وجود دارد که گفته می شود متعلق به همسران عبدالملک تورا است. زنانی که در کنار او غربت را زیستند و در دیار تبعید، همدم تنهایی اش شدند. همچنین یک قبر بدون کتیبه در این گورستان دیده می شود که مردم محلی می گویند که متعلق به "شاه شجاع"، فرزند دوم امپراتور مغول "شاه جهان" است؛ هرچند هیچ

اجاره داده شد و امروزه بازدید عمومی از خانه امکان‌پذیر نیست او می‌گوید: «چیزی برای دیدن باقی نمانده است.» اما لحن او نشان می‌دهد که حقیقت احتمالاً چیز دیگری است. شاید آنچه باقی نمانده، نه خود بنا، که توان ما برای دیدن باشد. چه بسا حقیقت در میان غباری پنهان شده که نه بر اشیاء، که بر چشم‌های ما نشسته است.

بسیاری از نخبگان فرهنگی آبت‌آباد معتقدند وضعیت فعلی این بنا نمادی از بی‌توجهی گسترده به میراث تاریخی در پاکستان است. به باور آنان، «خانه شاهزاده» صرفاً یک ساختمان قدیمی نیست؛ بلکه نمادی از مهاجرت، مقاومت، تبادل فرهنگی و پیوندهای تاریخی میان آسیای مرکزی و شبه‌قاره است. نمادی از روح انسان در جست‌وجوی معنا، از غربت و تمنای بازگشت به اصل. شاید اگر این بنا در کشوری قرار داشت که اهمیت بیشتری به حفاظت از میراث تاریخی می‌داد، می‌توانست به مرکزی برای بازدید و پژوهش پژوهشگران، هنرمندان و دانشجویان تبدیل شود؛ نه مکانی متروک که تنها تارهای عنکبوت در آن سکونت دارند. تارهایی که شاید تنها راویان وفادار این خانه‌اند و هر رشته‌ای از آن، داستانی از غفلت ما را در خود تنیده است.

مورخان نیز هشدار می‌دهند که چنین مکان‌هایی نقش مهمی در پیوند نسل‌های جوان با تاریخ فراتر از مرزهای سیاسی امروزه دارند. زیرا تاریخ، نه تقسیم‌بندی نقشه‌ها، که جریان روح انسان در بستر زمان است. با این حال، «خانه شاهزاده» اکنون در مرز میان فراموشی و بقا ایستاده است. همچون مسافری خسته که در آستانه دوراهی، چشم به افقی دوخته که شاید هرگز طلوع نکند. دروازه‌های بسته آن نمادی از محو تدریجی حافظه تاریخی‌اند؛ حافظه‌ای که اگر اقدامی جدی برای حفظ آن صورت نگیرد، به زودی تنها در صفحات کتاب‌های کهنه و خاطرات سالخوردگان باقی خواهد ماند. و آنگاه، این ما خواهیم بود که در غربت فراموشی، گم شده‌ایم.

تیم تحریریه اندیشکده اقبال

تیم تحریریه اندیشکده اقبال، ترکیبی است از دیپلمات‌ها، سیاستمداران، نویسندگان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان دانشگاه‌های معتبر ایران و پاکستان؛ هم‌صدا در اندیشه، متکثر در نگاه.



نظام سلامت پاکستان در سایه کاهش کمک‌های بین‌المللی: فروپاشی برنامه‌های نجات‌بخش و ضرورت بازسازی ساختاری نوشته تیم تحریریه



مقدمه

ایدز و سل دوباره سر برمی‌آورند و دستاوردهای دو دهه‌ای سلامت مادران و کودکان در معرض نابودی قرار می‌گیرند. این مقاله می‌کوشد تا با تحلیل ابعاد این شوک در نظام سلامت پاکستان، نشان دهد که چگونه کاهش کمک‌های جهانی فراتر از خلأ مالی، بحرانی عملکردی و ساختاری را دامن زده است و در عین حال، این فروپاشی تدریجی چه فرصت‌هایی برای اصلاحات بنیادین و گذار به سوی یک نظام سلامت پایدار را پیش روی سیاست‌گذاران قرار می‌دهد.

تحلیل وضعیت کنونی: فروپاشی از درون

برای درک عمق بحران کنونی، باید از پرسش ساده «چه مقدار پول از دست رفته است؟» فراتر رفت و به این پرسش رسید که «این پول دقیقاً چه کارکردهایی را زنده نگه داشته بود؟». کمک‌های خارجی در پاکستان، برخلاف تصور رایج، تنها یک ردیف بودجه کمکی نبودند؛ آنها بخش جدایی‌ناپذیر و اغلب نامرئی از زیرساخت‌های عملیاتی نظام سلامت را تشکیل می‌دادند. این منابع مالی و فنی، شکاف‌های حیاتی را دقیقاً در همان حوزه‌هایی پر می‌کردند که دولت پاکستان به طور سنتی از آنها غفلت کرده بود: سلامت پیشگیرانه، مدیریت زنجیره تأمین، نگهداری زنجیره سرد واکسن‌ها، آموزش و

جهان در آستانه یک پس‌رفت تاریخی در حوزه سلامت عمومی قرار گرفته است؛ پس‌رفتی که نمودهای آن نه در قالب گزارش‌های انتزاعی، بلکه در زندگی واقعی میلیون‌ها انسان در کشورهایی مانند پاکستان آشکار می‌شود. کاهش بی‌سابقه کمک‌های نهادهای بین‌المللی که از سال ۲۰۲۵ شتابی فزاینده به خود گرفت، اکنون به شکل بحرانی خاموش، ساختارهای شکننده بهداشت و درمان پاکستان را در هم می‌شکند. از خیابان‌های شلوغ «لیاری» در کراچی گرفته تا درمانگاه‌های دورافتاده خیبرپختونخوا، آنچه در حال رخ دادن است نه صرفاً یک بحران مالی، بلکه فروپاشی تدریجی زیرساخت عملیاتی نظام سلامت کشوری است که برای حیاتی‌ترین وظایف خود به کمک‌های خارجی وابسته بود. «آمنه صالح»، کارمند سلامت، زمانی با اعتماد کامل زنان محله را برای برنامه‌های تنظیم خانواده راهنمایی می‌کرد، اما اکنون به وضوح می‌بیند که چگونه با افزایش ده‌ها برابری هزینه خدمات، مراجعه‌کنندگان به سکوت و گزینه‌های ناپایمان پناه برده‌اند. این تصویری کوچک از یک بحران بزرگ است؛ بحرانی که در آن بودجه‌ها قطع می‌شوند، برنامه‌های پیشگیری مختل می‌گردند، بیماری‌های واگیری همچون

کشور با اختصاص تنها ۰.۹ درصد از تولید ناخالص داخلی خود به سلامت عمومی، فاصله‌ای نجومی با استاندارد ۵ درصدی توصیه‌شده از سوی سازمان جهانی بهداشت دارد. چنین شکاف ساختاری در تأمین مالی، پیامدهای خود را در شاخص‌های حیاتی به وضوح نمایان می‌سازد؛ امید به زندگی در این کشور ۶۷.۳ سال است که چهار سال از میانگین کلی جنوب آسیا عقب‌تر است، نرخ مرگ‌ومیر نوزادان ۵۰.۱ در هر هزار تولد زنده و مرگ‌ومیر مادران ۱۵۵ در هر ۱۰۰ هزار تولد زنده است، که بیش از ۲ برابر ارقام کشورهای همسایه‌ای چون بنگلادش و نپال محسوب می‌شود. این واقعیت‌ها نشان می‌دهند که پاکستان حتی پیش از بحران نیز از تأمین ابتدایی‌ترین نیازهای سلامت جمعیت خود بازمانده بود. در این بستر شکننده، کمک‌های توسعه‌ای خارجی هرچند تنها یک درصد از کل هزینه‌های سلامت عمومی را تشکیل می‌دادند، اما نقش آنها به هیچ‌وجه متناسب با حجم مالی عظیم خدمات بهداشتی نبود. این منابع مالی و فنی، شکاف‌های حیاتی را دقیقاً در همان حوزه‌هایی پر می‌کردند که دولت به‌طور سنتی از آنها غفلت کرده بود.

در شرایط کنونی و با کاهش شدید کمک‌های بین‌المللی، نظام سلامت و بهداشت پاکستان با تهدیدهای جدی مواجه است. نخستین و ملموس‌ترین تهدید، فروپاشی برنامه‌های سلامت پیشگیرانه است؛ حوزه‌ای که همواره اولویت‌چندانی در برنامه‌های نظام سلامت پاکستان نداشته است. به گفته "دکتر الیاس گوندال"، مدیرکل سابق بهداشت پنجاب، نهادهای کمک‌کننده خارجی نقشی فراتر از تأمین مالی ایفا می‌کردند و عملاً متولی آموزش، آگاهی‌بخشی، تولید محتوا و در مجموع حامی جدی برنامه‌های واکسیناسیون و کنترل بیماری‌هایی همچون ایدز، هپاتیت و سل بودند. با توقف تقریباً کامل این فعالیت‌ها، کمیته‌های کنترل عفونت عملاً کارآیی چندانی ندارند و دیگر نهادی برای آموزش کارکنان سلامت وجود ندارد. پیامد این خلأ به سرعت خود را در افزایش موارد آسیب ناشی از سرسوزن‌های آلوده نشان می‌دهد، به طوری که تنها در شهر فیصل‌آباد، بیش از ۱۱۱ مورد آسیب ناشی از سرسوزن‌های آلوده در یک سال ثبت شده و

توانمندسازی نیروی انسانی، و سامانه‌های نظارت و ارزیابی. آنچه امروز به عنوان «بحران» مشاهده می‌شود، در واقع نتیجه منطقی خروج ناگهانی شریکی است که نقشی فراتر از تأمین‌کننده مالی ایفا می‌کرد و عملاً بخشی از ظرفیت برنامه ریزی و اجرایی نظام سلامت بود.

تحلیل وضعیت کنونی نشان می‌دهد که با تعلیق فعالیت نهادهایی همچون "آژانس توسعه بین‌المللی ایالات متحده آمریکا" و کاهش تعهدات نهادهای چندجانبه‌ای نظیر "اتحادیه جهانی واکسن و ایمن‌سازی" و "بانک جهانی"، این کارکردهای پنهان یکی پس از دیگری از کار افتاده‌اند. تعطیلی بیش از ۶۰ مرکز درمانی تحت مدیریت صندوق جمعیت سازمان ملل در خیبرپختونخوا و محرومیت ۱.۷ میلیون نفر از خدمات درمانی، تنها نمایان‌ترین بخش این فروپاشی است. در لایه‌های زیرین این بحران، شاهد توقف برنامه‌های مبارزه با ایدز در سند، اخراج بیش از ۲۰۰ واکسیناتور در شهر لاهور، کاهش ۲۷.۲ میلیون دلاری کمک‌های بانک جهانی و کاهش شدید حمایت از برنامه‌های مبارزه با بیماری سل در چندین ایالت هستیم.

کاهش ۷۵ درصدی تأمین مالی کیت‌های تشخیصی نیز به طور همزمان توانایی نظام سلامت برای شناسایی و مهار بیماری‌ها را فلج کرده است. اینها صرفاً اعداد و ارقام نیستند، بلکه نشانه‌های فروپاشی تدریجی توانایی یک کشور برای محافظت از سلامت شهروندان هستند. به بیان دیگر، بحران کنونی نه یک زخم سطحی، بلکه یک خون‌ریزی داخلی است که بخش‌های حیاتی نظام سلامت را از کار می‌اندازد. این وضعیت هنگامی هشداردهنده‌تر می‌شود که بدانیم پاکستان با اختصاص تنها ۰.۹ درصد از تولید ناخالص داخلی خود به سلامت عمومی، هیچ‌گونه ظرفیت مازادی برای جبران این خلأ عملکردی در اختیار ندارد و به همین دلیل، هر روز که می‌گذرد، شکاف میان نیاز و خدمات قابل ارائه عمیق‌تر می‌شود.

تهدیدهای فوری برای سلامت عمومی

نظام سلامت پاکستان سال‌ها پیش از آنکه با شوک کاهش کمک‌های خارجی مواجه شود، بر لبه پرتگاه قرار داشت. این

مردن را کنار گذاشته‌اند و با بارداری‌های ناخواسته و روی آوردن به گزینه‌های نایمن مواجه شده‌اند. این وضعیت نه تنها سلامت زنان را تهدید می‌کند، بلکه چرخه فقر و نابرابری را نیز تشدید می‌نماید. همزمان، برنامه‌های سلامت مادر و کودک که طی دو دهه توانسته بودند نرخ مرگ‌ومیر مادران را از ۲۷۶ به ۱۵۵ در هر صد هزار تولد کاهش دهند، اکنون با کاهش شدید داروها، مکمل‌های غذایی و خدمات غربالگری روبرو شده‌اند و دستاوردهای ارزشمند آن‌ها در معرض نابودی کامل قرار گرفته است. در نهایت، باید اذعان کرد که آنچه پاکستان با آن روبروست صرفاً یک بحران مالی نیست، بلکه فروپاشی عملکردی و ساختاری است که زنجیره‌های تأمین، نیروی انسانی متخصص و سامانه‌های اطلاعاتی را به طور همزمان فلج کرده است.

از وابستگی تا تاب‌آوری: مسیر پیش رو

در میان تصویر تیره و تاریک بحران کنونی، پرسش بنیادینی که فراروی سیاست‌گذاران پاکستانی قرار دارد این است که آیا این شوک می‌تواند به نقطه‌ای برای یک چرخش راهبردی تبدیل شود؟ پاسخ به این پرسش نیازمند ترسیم دو سناریوی متفاوت و تأمل در الزامات هر یک است. سناریوی نخست که متأسفانه با توجه به رویکردهای تاریخی و ساختار سیاسی-اقتصادی پاکستان محتمل‌تر به نظر می‌رسد، ادامه رویکرد واکنشی و کوتاه‌مدت است. در این سناریو، دولت‌های فدرال و ایالتی بدون پذیرش مالکیت واقعی برنامه‌ها، صرفاً به دنبال پرکردن موقت شکاف‌ها از طریق بودجه‌های اضطراری و کمک‌های پراکنده باقی‌مانده خواهند بود؛ راهبردی که به دلیل عمق ساختاری بحران، محکوم به شکست است. پیامد چنین رویکردی، تشدید فروپاشی تدریجی خواهد بود: دستاوردهای واکنشی و اکسیناسیون به عقب بازخواهد گشت، بیماری‌های واگیر از کنترل خارج خواهند شد، نرخ مرگ‌ومیر مادران و نوزادان دوباره صعودی می‌شود و فشار مضاعفی بر بیمارستان‌های کشور وارد می‌آید که هم اکنون نیز وضعیت چندان مناسبی ندارند. به طور خلاصه، هزینه این تعلل نه با اعداد و بودجه‌ها، بلکه با جان انسان‌ها و معکوس شدن دهه‌ها پیشرفت در شاخص‌های سلامت

موارد ابتلا به ایدز و هپاتیت B نیز روندی صعودی داشته است.

دومین تهدید اساسی، گسترش سریع بیماری‌های واگیر است که برنامه‌های کنترل آنها به شدت به کمک‌های خارجی وابسته بودند. در چند سال اخیر، پاکستان بالاترین آمار موارد ابتلا به ایدز را در منطقه مدیترانه شرقی به خود اختصاص داده است، به گونه‌ای که میزان موارد جدید این بیماری بین سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۴ بیش از ۲۰۰ درصد افزایش یافته است. تحقیقات میدانی در پنجاب و سند نشان می‌دهند که کانون‌های عمده شیوع ایدز عبارتند از: مراکز درمانی به دلیل استفاده مجدد از سرنگ‌ها، غربالگری ناقص خون و مدیریت نامناسب پسماندهای پزشکی.

همزمان، بحران سل نیز در حال عمیق‌تر شدن است. پاکستان که پنجمین کشور جهان از نظر شیوع بیماری سل محسوب می‌شود، سالانه شاهد حدود ۶۵۰ هزار مورد ابتلای جدید و بیش از ۷۰ هزار مرگ ناشی از سل بوده است. "دکتر شیر افغان"، مدیر برنامه کنترل سل در بلوچستان، از شکاف بودجه‌ای ۸۰ درصدی خبر می‌دهد که منجر به کاهش ۵۰ درصدی نیروی انسانی، توقف مطالعات پژوهشی و تعطیلی دوره‌های آموزشی سالانه برای نیروی درمانی انجامیده است. با توجه به اینکه هر بیمار درمان نشده سل می‌تواند بیماری را به طور متوسط به ۱۲ نفر دیگر منتقل کند، این فروپاشی نه یک بحران مدیریت‌پذیر، بلکه یک فوریت بهداشتی با ابعاد اپیدمیکی است.

تهدید سوم که ابعاد اجتماعی عمیقی نیز دارد، فروپاشی تدریجی خدمات تنظیم خانواده و سلامت باروری است. برای بیش از دو دهه، کمک‌های خارجی یارانه کالاها، آموزش، لجستیک، ارتباط با جامعه و نظارت بر این برنامه‌ها را تأمین می‌کردند. اکنون با قطع این حمایت‌ها، هزینه خدمات به شدت افزایش یافته است: هزینه "آی‌یودی" که پیش‌تر ۵۰۰ روپیه بود، اکنون به بیش از ۱۰ هزار روپیه در کلینیک‌های خصوصی رسیده است و برای زنان طبقه کارگر عملاً قابل دسترس نیست. افزایش همزمان مالیات بر وسایل پیشگیری از بارداری نیز شرایط را تشدید کرده است. نتیجه آنکه زنان به دلیل هزینه‌های بالا، استفاده از روش‌های

سنجیده خواهد شد.

اما سناریوی دوم که هرچند دشوار، اما ضروری و ممکن است، تبدیل این بحران به فرصتی برای اصلاحات بنیادین و گذار از وابستگی به کمک‌های خارجی به سمت پایداری و تاب‌آوری است. این مسیر مستلزم یک تغییر پارادایمی در نگرش دولت به سلامت عمومی (تغییر رویکرد از سلامت به مثابه هزینه) به «سلامت به مثابه سرمایه‌گذاری ملی» است. نخستین گام در این مسیر، افزایش چشمگیر و پایدار سهم سلامت از تولید ناخالص داخلی است. تا زمانی که این رقم در محدوده کمتر از یک درصد باقی بماند، هرگونه تلاش برای بازسازی ساختاری بی‌ثمر خواهد بود. اما منابع مالی تازه تنها بخشی از راه‌حل هستند؛ بخش مهم دیگر، بازطراحی مدل‌های خدمت‌رسانی و تقویت ظرفیت‌های نهادی دولت است. "دکتر سید عزیزالرب"، مدیرعامل "گرین استار"، به درستی تأکید می‌کند که دولت‌های فدرال و ایالتی باید مدل‌هایی را که با کمک منابع خارجی ایجاد شده‌اند، در اختیار بگیرند و توسعه دهند. این امر به معنای جذب و حفظ نیروهای میدانی آموزش دیده، بازسازی زنجیره‌های تأمین دارو و واکسن با مدیریت داخلی، سرمایه‌گذاری در سامانه‌های نظارت و داده‌ها و طراحی سازوکارهای پایدار برای تأمین مالی برنامه‌های پیشگیرانه است. این مسیر بدون تردید نیازمند اراده‌ای سیاسی است که فراتر از چرخه‌های انتخاباتی و منافع کوتاه‌مدت بوروکراتیک عمل کند. مسیر پیش رو همچنین می‌تواند متأثر از تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی باشد. پاکستان در همسایگی خود شاهد بحران‌های مشابهی است و می‌تواند از تجربه کشورهای که مسیر گذار از وابستگی به کمک‌های خارجی را با موفقیت طی کرده‌اند، بکمک بگیرد. همکاری‌های جنوب-جنوب، مشارکت‌های نوآورانه با بخش خصوصی و سازمان‌های مردم‌نهاد، و بهره‌گیری از فناوری‌های نوین سلامت دیجیتال می‌توانند بخشی از راه‌حل باشند. برای نمونه، استفاده از پلتفرم‌های موبایلی برای آموزش کارکنان سلامت، ردیابی بیماران مبتلا به سل و مدیریت زنجیره سرد واکسن‌ها می‌تواند به کاهش هزینه‌ها و افزایش کارایی در نبود کمک‌های خارجی یاری رساند. همچنین، اصلاح نظام

مالیاتی و حذف مالیات‌های غیرمنطقی بر وسایل پیشگیری از بارداری و داروهای اساسی می‌تواند به سرعت دسترسی اقشار آسیب‌پذیر را بهبود بخشد. در نهایت، پایداری نظام سلامت پاکستان در گرو شکل‌گیری یک قرارداد اجتماعی جدید است که در آن، دولت مسئولیت تأمین سلامت همگانی را به عنوان یک حق اساسی به رسمیت بشناسد و شهروندان نیز از طریق سازوکارهایی، مطالبه‌گر اجرای این حق باشند. اگر این بحران بتواند جرقه‌ای برای چنین تحولی باشد، آن‌گاه شاید بتوان به آینده‌ای امیدوار بود که در آن، سلامت عمومی نه بر پایه کمک‌های خارجی متزلزل، بلکه بر شانه‌های دولتی پاسخگو و ملتی توانمند استوار شده باشد.

نتیجه‌گیری

بحران کاهش کمک‌های جهانی سلامت، پرده از یک حقیقت تلخ و دیرپا در نظام سلامت پاکستان برداشته است: این نظام به جای آنکه بر پایه‌های استوار داخلی بنا شده باشد، برای حیاتی‌ترین کارکردهای خود به منابع و اراده نهادهای خارجی متکی بود. آنچه امروز به عنوان فروپاشی برنامه‌های نجات بخش مشاهده می‌شود، نه یک حادثه ناگهانی، بلکه نتیجه منطقی سال‌ها سرمایه‌گذاری ناکافی داخلی، اولویت‌بندی‌های بودجه‌ای نادرست و فقدان مالکیت ملی بر برنامه‌های سلامت بوده است. از کاهش نرخ واکسیناسیون و گسترش خاموش ایدز و سل گرفته تا فروپاشی خدمات تنظیم خانواده و سلامت مادران، همگی نشانه‌های یک نظام سلامت در حال احتضار هستند که قربانیان آن، فقیرترین و آسیب‌پذیرترین اقشار جامعه‌اند. داستان "آمنه صالح" و مراجعه کنندگان وی در لیاری، داستان "دکتر شیر افغان" و بیماران مبتلا به سل در بلوچستان، و داستان هزاران زنی که اکنون از ترس هزینه‌ها از دریافت خدمات باروری صرف‌نظر می‌کنند، همگی یک پیام واحد دارند: هزینه تعلل در بازسازی نظام سلامت، با جان انسان‌ها پرداخت می‌شود.

با این همه، این لحظه بحرانی در عین حال پنجره‌ای از فرصت را نیز گشوده است؛ فرصتی برای تأمل بنیادین درباره مسیر آینده سلامت عمومی در پاکستان. بحران کنونی می‌تواند و باید به عنوان یک فراخوان برای اصلاحات ساختاری

بلندمدت در نظر گرفته شود. این اصلاحات مستلزم افزایش چشمگیر سهم بخش سلامت از تولید ناخالص داخلی، بازطراحی مدل‌های تأمین مالی و ارائه خدمات با محوریت ثبات داخلی، تقویت ظرفیت‌های نهادی دولت و مهم‌تر از همه، شکل‌گیری یک اراده سیاسی واقعی برای مالکیت دولتی برنامه‌های سلامت است. پاکستان باید از رویکرد واکنشی و کوتاه‌مدت فاصله بگیرد و به سوی ساختن گونه‌ای از نظام سلامت گام بردارد که نه در برابر شوک‌های خارجی شکننده باشد و نه سرنوشت شهروندانش به اراده نهادهای خارجی گره خورده باشد. این یک انتخاب سیاسی و اخلاقی است؛ انتخابی که پیامدهای آن نه در گزارش‌های مالی سالانه، بلکه در زندگی و کرامت میلیون‌ها انسان نمایان خواهد شد. اگر پاکستان این انتخاب را به درستی انجام دهد، بحران امروز می‌تواند به نقطه عطفی در تاریخ سلامت عمومی این کشور تبدیل شود؛ در غیر این صورت، شاهد فروپاشی تدریجی اما قطعی یکی از اساسی‌ترین ارکان توسعه انسانی در این کشور خواهیم بود.

تیم تحریریه اندیشکده اقبال

تیم تحریریه اندیشکده اقبال، ترکیبی است از دیپلمات‌ها، سیاستمداران، نویسندگان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان دانشگاه‌های معتبر ایران و پاکستان؛ هم‌صدا در اندیشه، متکثر در نگاه.





چکیده مدیریتی

موقعیت ژئواکونومیک پاکستان، به مثابه پل ارتباطی میان مناطق نفت خیز و بازارهای جهانی و داشتن مزایای راهبردی همچون خطوط ساحلی طولانی در دریای عمان، مجاورت با تنگه هرمز و وجود زیرساخت های بندری و ترابری پیشرفته، باعث شده که این کشور نقشی محوری در تسهیل مبادلات تجاری، تأمین امنیت انرژی و همگرایی اقتصاد منطقه ای ایفا کند. این جایگاه جغرافیایی در کنار بلوغ راهبردی، پاکستان را به کنشگری توسعه محور و صلح طلب بدل ساخته است. در این میان، کارکرد فرهنگ و دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی پاکستان برجستگی یافته و تقویت مناسبات فرهنگی در تعاملات دیپلماتیک این کشور با سایر ملل کاملاً محسوس است. در چنین چارچوبی، روابط پاکستان با چین (به مثابه شریک کلیدی و راهبردی این کشور) از محدوده همکاری های اقتصادی و دفاعی فراتر رفته و به سوی توسعه همکاری های فرهنگی گام برداشته است. این همکاری های فرهنگی که ریشه در گذشته دارد، از رهگذر تبادلات هنری، ادبی، آموزشی، گردشگری و دیپلماتیک، همگرایی دو کشور را ژرفا بخشیده و سایر ابعاد مناسبات دوجانبه را نیز تقویت کرده است. در این میان،

"کریدور اقتصادی چین و پاکستان" به عنوان یک نقطه عطف در روند تعاملات دو کشور، فرصت های بی سابقه ای را برای توسعه روابط فرهنگی دو کشور پدید آورده است.

تحلیل مسئله

مناسبات فرهنگی پاکستان با جهان و به طور خاص با چین، نقشی بنیادین در ارتقای جایگاه منطقه ای و بین المللی این کشور ایفا می کند. پاکستان به عنوان کشوری با میراث تمدنی غنی و موقعیت ژئوپلیتیک راهبردی، همواره کوشیده است تا از ظرفیت های فرهنگی خود برای ایجاد پل های ارتباطی و همگرایی در سطح منطقه بهره گیرد. در این میان، همکاری های فرهنگی با چین به منزله یکی از مهم ترین شرکای استراتژیک پاکستان، جایگاهی کلیدی و بی بدیل در سیاست های فرهنگی و اقتصادی این کشور دارد. عبارت مشهوری که بارها از سوی مقامات دو کشور تکرار شده (شیرین تر از شیرین ترین عسل، عمیق تر از عمیق ترین دریای جهان و بلندتر از بلندترین قله جهان) به خوبی ژرفا و استحکام روابط فرهنگی دوطرف را نشان می دهد. این گزاره، نماد نوعی اعتماد، احترام و دوستی فراتر از مناسبات رسمی و دولتی است که به سطح مردم و نسل های آینده انتقال یافته است. در این میان، ضروری است به تفاوت های ایدئولوژیک دو

مردم دو کشور روبه‌رو شد.

اما نکته برجسته در سیر تاریخی این روابط، فصل جدیدی است که پروژه «کریدور اقتصادی چین و پاکستان» در همکاری‌های فرهنگی دو کشور گشوده است. در سال ۲۰۱۳، دولت‌های پاکستان و چین ابر پروژه «کریدور اقتصادی چین و پاکستان» را راه‌اندازی کردند که اتصال بندر گوادر پاکستان به منطقه سین‌کیانگ چین را از طریق شبکه راه‌ها و خطوط ریلی پیش‌بینی می‌کند. این کریدور، مجموعه‌ای از پروژه‌های توسعه اقتصادی در حوزه‌های انرژی، زیرساخت‌ها و ارتباطات است و انتظار می‌رود اقتصاد پاکستان را متحول سازد. «کریدور اقتصادی چین و پاکستان» به مثابه نمونه‌ای نوین از مشارکت پاکستان و چین است که بستر لازم برای نوسازی همه‌جانبه پاکستان را فراهم خواهد ساخت.

از زمان امضای این موافقت‌نامه، افزایش چشمگیری در تبادلات فرهنگی دو کشور رخ داده است. از مهم‌ترین پیامدهای آن، افزایش قابل توجه تبادلات آموزشی دو کشور طی سال‌های اخیر است. سالانه صدها دانشجوی پاکستانی برای ادامه تحصیل به چین می‌روند و شمار قابل ملاحظه‌ای از دانشجویان چینی نیز در پاکستان مشغول به تحصیل هستند. افزون بر این، ایجاد مراکز متعدد مطالعات چین، مراکز آموزش زبان چینی و مؤسسات کنفوسیوس در پاکستان تأسیس شده و در مقابل نیز مراکز مطالعات پاکستان و گروه‌های آموزشی زبان اردو در چندین دانشگاه چین فعال گردیده‌اند. همچنین ترجمه آثار ادبی از اردو به چینی و از چینی به اردو افزایش یافته و گزارش‌هایی از افزایش آمار ازدواج میان شهروندان چینی و پاکستانی نیز منتشر شده است. در مجموع، در شرایط کنونی آنچه به همکاری‌های فرهنگی چین و پاکستان شتابی مناسب بخشیده، «کریدور اقتصادی چین و پاکستان» است که به‌طور گسترده به مثابه کاتالیزوری برای توسعه اجتماعی و فرهنگی در پاکستان قلمداد می‌شود. در ادامه، محورهای اصلی این تعاملات فرهنگی مورد واکاوی قرار می‌گیرد.

محورهای ارتباطات فرهنگی پاکستان و چین

- مؤسسات کنفوسیوس و آموزش زبان چینی: مؤسسات کنفوسیوس مهم‌ترین ابزار اشاعه زبان و فرهنگ چینی در پاکستان محسوب می‌شوند. نخستین مؤسسه کنفوسیوس در سال ۲۰۰۵ در دانشگاه ملی زبان‌های مدرن

کشور نیز اشاره شود؛ نظام سیاسی پاکستان جمهوری اسلامی و چین کشوری کمونیستی است، با این حال، این دو کشور توانسته‌اند علی‌رغم ناهمگونی‌های ایدئولوژیک و فرهنگی، با عبور از موانع، الگویی از همکاری برد-برد را عینیت بخشند که در سطح منطقه نیز قابل تعمیم به سایر کشورهاست. بدین جهت، در مقاله حاضر، مهم‌ترین محورهای روابط فرهنگی چین و پاکستان و تأثیر «کریدور اقتصادی چین و پاکستان» بر این همکاری‌ها، مورد بررسی قرار گرفته است.

روابط تاریخی پاکستان و چین

پیشینه تبادلات فرهنگی میان چین و پاکستان به بیش از دو هزار سال پیش بازمی‌گردد. اندکی پس از تأسیس جمهوری خلق چین در ۱۹۴۹، دو کشور روابط دیپلماتیک خود را برقرار کرده و از آن زمان تاکنون مناسبات نزدیک و دوستانه خود را در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی حفظ و گسترش داده‌اند. دولت‌های دو کشور در ۲۵ مارس ۱۹۶۵ موافقت‌نامه همکاری‌های فرهنگی را امضا کرده و همزمان نخستین برنامه اجرایی آن را نیز به تصویب رساندند. بعدها، امضای برنامه‌های اجرایی دو سالانه از سال مجدداً ۱۹۷۹ از سر گرفته شد و از سال ۱۹۹۷ به برنامه‌های سه‌سالانه تبدیل گردید. آخرین برنامه نیز در سال ۲۰۰۳ و در پکن به امضا رسید که تا سال ۲۰۰۶ ادامه داشت. در طول این سال‌ها، همکاری‌های فرهنگی چین و پاکستان پیشرفتی مستمر و پایدار داشته است. از مصادیق بارز این فرایند می‌توان به سفر هیئت‌های مختلف فرهنگی دو کشور اشاره کرد: سفر هیئت فرهنگی دولت چین به پاکستان در مه ۱۹۸۳ و نوامبر ۱۹۹۱، و سفر هیئت‌های فرهنگی دولت پاکستان به چین در نوامبر ۱۹۸۱، ژوئن ۱۹۸۲ و سپتامبر ۱۹۹۹. علاوه بر این، در مقاطع تاریخی مختلف، همکاری‌های قابل توجهی در حوزه‌های هنر، ادبیات، آموزش، اطلاع‌رسانی، ورزش، امور جوانان، میراث فرهنگی، بایگانی، نشر، بهداشت و امور زنان میان دو کشور صورت پذیرفته است. برای نمونه، گروه‌های هنری چین (شامل موسیقی محلی، آکروباتیک و نمایش عروسکی) به پاکستان سفر کرده و آثار ادبی دو کشور نیز متقابلاً ترجمه شده است. در حوزه برنامه‌های تلویزیونی نیز، آثاری همچون «محبت در بزرگراه» در دهه ۱۹۸۰ به‌طور مشترک تولید شده که با استقبال چشمگیر

دیپلماتیک پاکستان و چین، مجموعه‌ای از رویدادها با شور و شکوه فراوان برنامه‌ریزی و اجرا شد. این رویدادها شامل سفر شماری از مقامات چین به اسلام‌آباد، کراچی و گوادر، تبادل پیام میان رهبران دو کشور، دیدارهای سطح بالا میان مقامات نظامی و پارلمانی، برنامه‌های فرهنگی، سمینارها، پخش مستندها و گفت‌وگوهای تلویزیونی، انتشار تمبرهای پستی ویژه، هفته فیلم چین و یک جشنواره فرهنگی بود. هدف این رویدادها، پاسداشت روابط عمیق و چندلایه پاکستان و چین بود. در همین راستا، "جشنواره فرهنگی کودکان چین و پاکستان" حاصل همکاری انجمن چینی‌های خارج از کشور و انجمن آموزش زبان چینی در پاکستان است که در برخی از این جشنواره‌ها مقامات دو کشور نیز حضور می‌یابند.

- عرصه علمی و آموزشی: تبادلات آموزشی در روابط فرهنگی دو کشور جایگاهی ویژه دارد و پس از آغاز پروژه "کریدور اقتصادی چین و پاکستان"، این تبادلات رشد چشمگیری داشته است. در حال حاضر، صدها دانشجوی پاکستانی در چین مشغول به تحصیل هستند و شمار قابل توجهی از دانشجویان چینی نیز در دانشگاه‌های پاکستان در حال ادامه تحصیل می‌باشند. برنامه‌های تبادل دانشجویی بورسیه‌های تحصیلی و تفاهم‌نامه‌های همکاری دانشگاهی به توسعه این عرصه کمک‌های شایانی نموده‌اند. برای نمونه، از سال ۲۰۰۳، "کمیسون آموزش عالی پاکستان" برنامه‌ای خاص برای اعزام دانشجویان دکترا به چین با حمایت مالی دولت اجرا کرده است. در سال ۲۰۱۰ و در اسلام‌آباد، "مرکز دوستی پاکستان و چین" تأسیس شد و در چین نیز دولت این کشور چهار مرکز مطالعات پاکستان را ایجاد کرده است. دولت ایالتی سند در سال ۲۰۱۱ اعلام کرد که آموزش زبان چینی از ۶ سپتامبر ۲۰۱۳ در مدارس این ایالت اجباری خواهد شد و در سال ۲۰۱۲ مبلغ ۶۲۵ میلیون روپیه را به آموزش زبان چینی اختصاص داد. افزون بر این، در آگوست ۲۰۰۸، پکن و اسلام‌آباد تفاهم‌نامه‌ای برای تأسیس «دانشگاه مهندسی، علوم و فناوری پاکستان-چین» امضا کردند. در مجموع بایستی گفت که پس از آغاز کریدور "اقتصادی چین و پاکستان" در سال ۲۰۱۳، آمارها و اظهارات مقامات سیاسی و فرهنگی حکایت از افزایش بی‌سابقه تعاملات علمی دو کشور (به ویژه در عرصه دانشگاهی)، دارد.

اسلام‌آباد گشایش یافت که اولین مؤسسه کنفوسیوس در جهان اسلام نیز به شمار می‌رود. این مؤسسه در همکاری با مؤسسه هان‌بان و دانشگاه زبان و فرهنگ پکن فعالیت می‌کند و سالانه صدها دانشجو در دوره‌های زبان چینی آن شرکت می‌کنند. مؤسسه کنفوسیوس همچنین رویدادهای فرهنگی، مسابقات زبان چینی و دوره‌های تربیت مدرس نیز برگزار می‌کند که زمینه افزایش آگاهی و تقریب فرهنگی میان دو ملت را فراهم ساخته است. در سال ۲۰۱۰، یکی از مدیران سیاسی پاکستان در گفت‌وگو با خبرگزاری شین‌هوا اعلام کرد که جوانان پاکستانی علاقه بیشتری به فرهنگ و میراث چین نشان می‌دهند و این امر دوستی دو جانبه را مستحکم و ارتباطات میان نسل جوان را گسترش می‌بخشد. در چند دهه اخیر، گرچه روابط میان مردم چین و پاکستان مبتنی بر احترام و درک متقابل بوده، مانع زبانی همواره یکی از عمده‌ترین موانع بر سر راه ارتباطات میان فرهنگی به شمار رفته است. از این رو، برنامه‌های آموزش زبان چینی که از سوی دولت چین آغاز شده، به مردم پاکستان در غلبه بر این مانع یاری می‌رساند. یادگیری زبان چینی نه تنها مشارکت راهبردی آزموده شده دو کشور را بیش از پیش تقویت می‌کند، بلکه به توسعه روابط فرهنگی در سطح عمومی نیز کمک می‌کند. از منظر آینده‌نگرانه، آموزش زبان چینی به جوانان پاکستانی امکان دسترسی به بازار چین را (که سرشار از پتانسیل‌های تجاری و بازرگانی است) فراهم می‌کند. دومین مؤسسه کنفوسیوس نیز در سال ۲۰۱۴ در کراچی گشایش یافت تا همکاری‌های فرهنگی و آموزشی دو کشور را ژرفا بخشد. دولت پاکستان نیز زبان چینی را در نظام آموزشی رسمی خود ادغام کرده که مبین اهمیت راهبردی آموزش این زبان در ارتقای روابط دو جانبه است.

- رفت و آمدهای مقامات و دیپلماتی فرهنگی: تبادل هیئت‌های فرهنگی و دیدارهای رسمی نقشی تعیین کننده در تحکیم روابط فرهنگی دو کشور ایفا کرده است. سفر دبیر حزب کمونیست چین در سال ۲۰۱۶ به اسلام‌آباد، کراچی و گوادر، و نیز برگزاری رویدادهای فرهنگی چون هفته فیلم چین، جشنواره فرهنگی کودکان و انتشار تمبرهای یادبود، نمونه‌هایی از این تعاملات هستند که همگرایی دو ملت را تقویت کرده‌اند. در سال ۲۰۱۶ و به مناسبت شصت و پنجمین سالگرد روابط

درک بیشتری از چین، فرهنگ، تاریخ و پیشرفت‌های فناورانه آن ایجاد شود. همچنین، در اسلام‌آباد نیز در سال ۲۰۱۰ مرکز دوستی پاکستان و چین " ۲۰۱۰ تأسیس شد و دولت چین نیز چهار مرکز مطالعات پاکستان را ایجاد کرده است. در عرصه رسانه‌ای نیز، "رادیوی بین‌المللی چین" در سال ۲۰۱۵ "کانال دوستی چین و پاکستان" را با هدف گسترش تبادلات دوستانه و گسترش ارتباطات فرهنگی میان دو کشور راه‌اندازی نمود.

"انجمن نویسندگان چین" و "آکادمی ادبیات پاکستان" نیز در تقویت این همکاری‌ها نقشی اساسی ایفا کرده‌اند. هر دو سازمان تبادل نویسندگان را تسهیل کرده و برای دهه‌ها امکان بازدید نویسندگان چینی از پاکستان و بالعکس را فراهم آورده‌اند. یکی از نشانه‌های مثبت این همکاری، ترجمه ادبیات دو کشور به زبان‌های چینی و اردو است. "انجمن ادبی پاکستان و چین" نیز در ۲۵ مه ۲۰۲۱، نشستی با عنوان «ادبیات دو ملت را به هم نزدیک می‌کند» در پکن برگزار کرده است. در مجموع بایستی گفت که فعالیت‌های هنری، ادبی و تأسیس مراکز و انجمن‌ها نقشی مهم در افزایش تبادلات فرهنگی میان دو کشور ایفا می‌کنند.

جمع‌بندی

رابطه پاکستان و چین که «شیرین‌تر از شیرین‌ترین عسل، عمیق‌تر از عمیق‌ترین دریای جهان و بلندتر از بلندترین قله جهان» توصیف شده، نمونه‌ای برجسته از دوستی راهبردی و همه‌جانبه‌ای است که فراتر از اختلافات ایدئولوژیک و فرهنگی شکل گرفته است. این دو کشور از دهه ۱۹۵۰ روابطی استوار و چندبعدی را بر پایه منافع متقابل و احترام دوجانبه بنا نهاده‌اند و اکنون با توسعه همکاری‌های فرهنگی، آموزشی، گردشگری و مردمی، این روابط ژرفای بیشتری یافته است. "کریدور اقتصادی چین و پاکستان" به مثابه یک نقطه عطف در این مسیر، فرصت‌های بی‌نظیری را برای افزایش ارتباطات فرهنگی و مردمی فراهم کرده است. مؤسسات کنفوسیوس، رفت و آمدهای مقامات، تبادلات علمی، گردشگری مذهبی و فرهنگی، و فعالیت‌های هنری و رسانه‌ای، همگی نقشی کلیدی در تحکیم این رابطه ایفا کرده‌اند. این روند نه تنها منافع دو کشور را تأمین می‌کند، بلکه

• گردشگری فرهنگی، مذهبی و آموزشی: گردشگری فرهنگی یکی از ارکان اصلی تبادلات فرهنگی دو کشور است که متأثر از پروژه کریدور اقتصادی چین و پاکستان، به شکل قابل ملاحظه‌ای توسعه یافته است. پاکستان با دارا بودن میراث تاریخی و فرهنگی غنی از جمله تمدن‌های باستانی دره سند و گندهارا، یکی از مقاصد اصلی گردشگران چینی است. آثاری تاریخی چون تاکسیلا و تخت باهی از اماکن مهم بودایی در پاکستان هستند که در کانون توجه گردشگران و پژوهشگران چینی قرار دارند.

کاهش فاصله جغرافیایی میان استان سین‌کیانگ چین و منطقه گلگت-بلتستان پاکستان در نتیجه پروژه "کریدور اقتصادی چین و پاکستان"، فرصت‌های تازه‌ای برای توسعه گردشگری مذهبی، فرهنگی و آموزشی ایجاد کرده است. با عنایت به اینکه بودیسم یکی از دین‌های اصلی در چین است، اماکن بودایی در پاکستان ظرفیت جذب بوداییان، محققان، پژوهشگران و مسافران چینی را دارند. استان‌های پنجاب و خیبر پختونخوا در پاکستان محل نگهداری آثار باستانی، هنرها و مجسمه‌های بودایی فراوانی هستند. گردشگری آموزشی نیز در کنار گردشگری مذهبی، بُعد مهم دیگری در این زمینه است و تبادل گردشگر آموزشی به طور قابل ملاحظه‌ای به انتقال فرهنگ در میان فرهنگ‌های متنوع یا همسان یاری می‌رساند که در مورد چین و پاکستان این امر به صورت مداوم در حال وقوع است.

• فعالیت‌های هنری، ادبی و تأسیس مراکز فرهنگی: فعالیت‌های هنری و فرهنگی، از قبیل نمایشگاه «پل‌های زیبایی‌شناسی» که نقاشی‌های هنرمندان چینی از "مؤسسه هنرهای زیبای سیچوان" را در پاکستان به نمایش گذاشت، نقشی مهم در ارتقای فهم متقابل و تعمیق روابط دوجانبه داشته است. گروه‌های هنری چینی نیز بارها به پاکستان سفر کرده و در زمینه‌های موسیقی، صنایع دستی و نمایش‌های آکروباتیک با گروه‌های هنری این کشور همکاری کرده‌اند.

از منظر تأسیس مراکز فرهنگی و آموزشی، "مؤسسه پاکستان-چین" که توسط یکی از سناتورهای پاکستانی بنیان نهاده شده، نقشی فعال در تحکیم رابطه دوستانه میان دو کشور داشته است. این مؤسسه به طور منظم میزبان گروه‌های هنری و فرهنگی چینی است تا آگاهی و

الگویی موفق برای همکاری میان کشورهای با تفاوت‌های ساختاری و فرهنگی به شمار می‌رود.

پیشنهاد‌های راهبردی برای ایران

در اینجا، برخی پیشنهادات عملی برای مقامات بلندپایه ایران ارائه می‌شود:

- استفاده از ظرفیت دیپلماسی عمومی و غیردولتی در تحکیم روابط منطقه‌ای: سازماندهی سفرهای کنشگران غیررسمی و مقامات فرهنگی و هنری به کشورهای همسایه با هدف ایجاد و تقویت همکاری‌های فرهنگی و هنری، و برگزاری سمینارها، کنفرانس‌ها و نشست‌های فرهنگی منطقه‌ای با مشارکت فعال نهادهای دولتی و غیردولتی فرهنگی.
- حمایت از تولید فیلم‌ها و سریال‌های مشترک با موضوعات فرهنگی، تاریخی و اجتماعی مشترک بین ایران و پاکستان که به افزایش درک متقابل و نزدیکی ملت‌های دو کشور منجر شود.
- توسعه گردشگری فرهنگی و مذهبی: ایجاد بسته‌های گردشگری مشترک با محوریت اماکن تاریخی و مذهبی و توسعه زیرساخت‌های گردشگری در مسیرهای اقتصادی منطقه‌ای.
- تقویت انجمن‌ها و ارتباطات مردمی: این انجمن‌ها می‌توانند در زمینه‌های هنری، ادبی، موسیقی، سینما و میراث فرهنگی فعالیت کنند و بستر همگرایی عمیق‌تر میان ملت‌ها را فراهم آورند.



دکتر مریم خالقی نژاد

پژوهشگر پسا دکتری، کارشناس دیپلماسی فرهنگی و استاد مدعو دانشگاه



مقدمه

دوره کلاسیک میانی و متأخر ادبیات اردو یکی از مهم ترین و پیچیده ترین مقاطع تاریخ این زبان به شمار می آید؛ دوره ای که در آن، شعر اردو به نهایت کمال زبانی و هنری خود می رسد و هم زمان، نشانه های بحران، تردید و دگرگونی فکری پدیدار می شود. این بازه تاریخی، که تقریباً از اواخر قرن هجدهم تا نیمه قرن نوزدهم میلادی امتداد دارد، مرحله ای انتقالی میان سنت تثبیت شده کلاسیک و ادبیات جدید اردو است.

در این دوره، دو مکتب مهم ادبی، یعنی "لکنو" و "دهلی"، در کنار یکدیگر حضور دارند و هر یک نقشی تعیین کننده در شکل گیری زبان و ذوق ادبی اردو ایفا می کنند. شاعرانی چون "میر حسن آتش" (۱۲۶۲ ق/ ۱۸۴۶ م) و "شیخ امام بخش ناسخ" (۱۲۵۳ ق/ ۱۸۳۸ م) نمایندگان برجسته مکتب لکنو و دوره کلاسیک میانی هستند، در حالی که "ذوق دهلوی" (۱۲۳۲ ش/ ۱۸۵۴ م)، "مومن خان مومن" (۱۲۳۰ ش/ ۱۸۵۲ م) و "میرزا اسدالله خان غالب" (۱۲۴۷ ش/ ۱۸۶۹ م) چهره های شاخص دوره کلاسیک متأخر و مکتب دهلی محسوب می شوند. این مقاله با نگاهی ادبی و تحلیلی، به بررسی ویژگی های کلی این دوره، تحولات زبان شعر و نثر اردو، نقش سبک "واسوخت"، و جایگاه و آثار شاعران یاد شده می پردازد.

زمینه های تاریخی و اجتماعی دوره کلاسیک متأخر

دوره کلاسیک متأخر اردو مصادف با افول قدرت سیاسی امپراتوری مغول در هند است. در این زمان، دربار که تا پیش از آن حامی اصلی شاعران و ادیبان بود، به تدریج اقتدار و نفوذ خود را از دست می دهد. دهلی، مرکز سنتی فرهنگ و ادب اردو، دچار آشفتگی سیاسی و اقتصادی می شود و حضور استعمار بریتانیا ساختارهای اجتماعی و فکری جامعه مسلمانان هند را به چالش می کشد. این تحولات تاریخی، تأثیر مستقیمی بر ادبیات اردو می گذارد. از یک سو، شاعران همچنان به قالب ها و مضامین سنتی وفادارند و از سوی دیگر، تجربه ناامنی، زوال و بی ثباتی، نوعی اندوه تاریخی و پرسشگری درونی را وارد شعر می کند. به همین دلیل، ادبیات این دوره را می توان آینه فروپاشی یک جهان قدیم و ناتوانی آن در پاسخ گویی به شرایط جدید دانست.

ویژگی های کلی ادبیات کلاسیک میانی و متأخر اردو

در دوره کلاسیک میانی و متأخر اردو، غزل همچنان قالب مسلط شعر است و زبان اردو به بالاترین درجه صیقل، ایجاز و موسیقی می رسد. صنایع بدیعی، تشبیهات دقیق، ایهام و تناسب لفظ و معنا از عناصر برجسته شعر این دوره هستند. در عین حال، تفاوت مهم این مقطع با دوره کلاسیک آغازین در تغییر نگرش شاعر است. در دوره میانی، به ویژه در مکتب لکنو، توجه اصلی به ظرافت های لفظی، آراستگی زبانی و زیبایی شناسی کلام معطوف است.

گیری از تصاویر روشن و بیانی نرم، توانست غزل اردو را به اوج لطافت احساسی برساند. عشق در شعر "مومن"، تجربه ای انسانی و زمینی است و کمتر جنبه نمادین یا عرفانی دارد. نقش "مومن" در ادبیات اردو را می توان تعمیق بعد عاطفی غزل کلاسیک دانست. او نشان داد که حتی در چارچوب سنت، می توان به تجربه های تازه احساسی دست یافت و زبان را به ابزاری برای بیان صمیمی ترین لایه های احساس بدل کرد.

"میرزا غالب؛ بحران سنت و آغاز گذار"

"میرزا اسدالله خان غالب" مشهور به "غالب"، مهم ترین و پیچیده ترین چهره دوره کلاسیک متأخر زبان اردو است. "غالب" در قالب غزل سنتی می سراید، اما محتوای شعر او سرشار از تردید، پرسش و تأمل فلسفی است. او به جای بازتولید مضامین قراردادی، به بحران معنا، رابطه عقل و ایمان و جایگاه انسان در جهانی متزلزل می پردازد. زبان شعر "غالب" چندلایه و پرایهام است و خواننده را به مشارکت فعال در فهم معنا فرامی خواند. این ویژگی سبب شده که شعر او دشوارتر از شعر "ذوق" و "مومن" تلقی شود، اما در عوض، عمق و ماندگاری بیشتری داشته باشد. "غالب" نه تنها در شعر، بلکه در نثر اردو نیز نقشی تحول آفرین ایفا کرد. نامه های او با نثری زنده، محاوره ای و واقع گرا، راه را برای شکل گیری نثر جدید اردو هموار ساخت و از تکلف نثر کلاسیک فاصله گرفت.

"آتش" و "ناسخ"؛ مکتب لکنو و کمال لفظ پردازی

"میر حسن آتش" متخلص به "آتش" و "شیخ امام بخش ناسخ" مشهور به "ناسخ" از برجسته ترین چهره های مکتب لکنو و نمایندگان دوره کلاسیک میانی ادبیات اردو به شمار می روند. حضور و تأثیر این دو شاعر، زمینه ای ادبی را شکل داد که بدون شناخت آن، فهم تحولات بعدی شعر اردو (به ویژه در دوره کلاسیک متأخر) ممکن نیست. مکتب لکنو در مقایسه با مکتب دهلی، بیش از هر چیز بر ظرافت های لفظی، صنایع بدیعی و آراستگی زبانی تمرکز داشت. "آتش" در غزل اردو، زیبایی شناسی زبانی را به اوج رساند.

اما در دوره متأخر، به ویژه در مکتب دهلی، شعر اردو به تدریج شخصی تر، درون گراتر و متفکرانه تر می شود. شاعر بیش از پیش از «من فردی» سخن می گوید و تجربه زیسته خود را در شعر منعکس می کند. این تغییر نگرش، زمینه ساز شکل گیری خودآگاهی ادبی و ورود تدریجی به جهان فکری جدید است.

"شیخ ابراهیم ذوق"؛ تداوم سنت کلاسیک

"شیخ ابراهیم ذوق" متخلص به "ذوق"، یکی از مهم ترین نمایندگان شعر کلاسیک متأخر اردو و شاعر رسمی دربار "بهادرشاه ظفر" (حک: ۱۲۵۲-۱۲۷۳ ق/ ۱۸۳۷-۱۸۵۷ م) است. "ذوق" در فضایی پرورش یافت که هنوز ارزش های سنتی شعر اردو معتبر و مسلط بود. او از نظر زبانی، به روانی، سادگی و موسیقی کلام اهمیت فراوان می داد و در غزل هایش، پیوندی استوار میان لفظ و معنا برقرار می کرد. شعر "ذوق" ادامه مستقیم سنت شاعرانی چون "میر تقی میر" و "سودا" است. مضامین اخلاقی، عاشقانه و اجتماعی در آثار او با زبانی روشن و بی تکلف بیان می شود. "ذوق" کمتر به پیچیدگی های فلسفی یا تردیدهای هستی شناسانه می پردازد و به همین دلیل، شعر او برای مخاطبان معاصر قابل فهم و دل نشین بود. نقش تاریخی "ذوق" را می توان در حفظ و تثبیت سنت غزل اردو دانست. او به نوعی آخرین شاعر بزرگ کاملاً سنت گرا در دهلی به شمار می آید که پیش از فروپاشی کامل نظام درباری، توانست شکوه زبان کلاسیک اردو را به نمایش بگذارد.

"مومن خان مومن"؛ غزل عاطفی و تجربه عشق

"مومن خان مومن" متخلص به "مومن"، از دیگر شاعران برجسته دوره کلاسیک متأخر زبان اردو است که بیش از هر چیز به عنوان غزل سرایی عاطفی و لطیف شناخته می شود. شعر "مومن" بر بیان تجربه عاشقانه شخصی استوار است و احساسات انسانی را با صداقتی کم نظیر بازتاب می دهد. زبان شعر "مومن" ساده تر و مستقیم تر از شعر غالب است و پیچیدگی های فلسفی کمتری دارد. او با بهره

است. واسوخت نوعی بیان عاشقانه - معترضان است که در آن، شاعر به جای ستایش معشوق، به سرزنش، اعتراض و حتی طرد او می‌پردازد. این سبک بازتابی از تغییر نگاه شاعر به رابطه عاشق و معشوق و شکستن تصویر ایده‌آل و یک‌سویه عشق در غزل کلاسیک است. "واسوخت" در آثار برخی شاعران لکنو، از جمله "آتش" و پیروان او، نمود پررنگی دارد و بیانگر نوعی جسارت عاطفی و زبانی است. این رویکرد، غزل اردو را از حالت کاملاً منفعلانه خارج می‌کند و به آن بعدی انتقادی و پویا می‌بخشد.

مقایسه نقش و رویکرد شاعران دوره کلاسیک اردو در یک نگاه تطبیقی، می‌توان شاعران کلاسیک اردو را در دو جریان اصلی بررسی کرد: مکتب لکنو و مکتب دهلی. "آتش" و "ناسخ" نمایندگان کمال لفظ‌پردازی و هنجارسازی زبانی در لکنو هستند، در حالی که "ذوق"، "مومن" و "غالب" در دهلی، هر یک به شیوه‌ای متفاوت با این سنت مواجه می‌شوند. "ذوق" ادامه‌دهنده زبان معیار و موسیقی سنتی غزل است، "مومن" تجربه عاطفی را در همان چارچوب سنتی ژرف‌تر می‌کند، و "غالب" با وارد کردن تردید فلسفی و خودآگاهی فردی، شعر اردو را به آستانه دگرگونی فکری می‌رساند. این تنوع رویکردها نشان می‌دهد که ادبیات اردو در دوره کلاسیک، سنتی ایستا نبوده، بلکه میدانی پویا برای گفت‌وگوی سبک‌ها و نگرش‌های گوناگون بوده است.

تأثیر دوره کلاسیک متأخر بر آینده ادبیات اردو

دوره کلاسیک متأخر اردو، زمینه‌ساز تحولات بعدی در ادبیات این زبان شد. نثر "غالب" و بحران فکری شعر او، بر روشنفکران "نهضت علیگر" تأثیر گذاشت و توجه به عقل‌گرایی و اصلاح اجتماعی را تقویت کرد. از سوی دیگر، میراث زبانی "ذوق" و "مومن"، سرمایه‌ای ارزشمند برای حفظ زیبایی‌شناسی کلاسیک زبان اردو فراهم آورد. بدین ترتیب، ادبیات اردو توانست بدون گسست کامل از گذشته، وارد مرحله‌ای تازه شود. این پیوند میان سنت و تحول، یکی از ویژگی‌های منحصربه‌فرد تاریخ ادبیات اردو است.

شعر او سرشار از تشبیهات دقیق، ترکیبات بدیع و بیان هنرمندانه زبان است. در آثار "آتش"، احساسات عاشقانه در قالبی ظریف و آراسته بیان می‌شوند و کمتر با سوز و اندوه عمیق مکتب دهلی همراه هستند. او با تثبیت معیارهای زیبایی‌لفظی، نقش مهمی در گسترش ذوق هنری مخاطبان اردو ایفا کرد.

"ناسخ"، افزون بر شاعری، چهره‌ای نظریه‌پرداز و اصلاح‌گر زبان اردو بود. او به پالایش زبان از بهم‌ریختگی واژگانی و تثبیت هنجارهای دستوری و بیانی اهتمام داشت. تأکید "ناسخ" بر فصاحت، صحت زبانی و نظم در بیان، موجب شد که اردو به عنوان زبانی ادبی با ساختاری منسجم‌تر شناخته شود. نقش "ناسخ" را می‌توان نقشی برجسته در پایه‌گذاری نوعی زبان معیار کلاسیک برای اردو دانست. نقش "آتش" و "ناسخ" در سنت ادبی اردو، چنان پررنگ است که شاعران دوره کلاسیک متأخر، از جمله "ذوق"، "مومن" و "غالب"، در نسبت با آن تعریف می‌شوند؛ "ذوق" با حفظ سنت، "مومن" با تعمیق عاطفه، و "غالب" با عبور انتقادی از این میراث.

نثر اردو در دوره کلاسیک میانی و متأخر

تحولات این دوره تنها به شعر محدود نمی‌شود، بلکه نثر اردو نیز دستخوش تغییراتی مهم می‌گردد. در دوره کلاسیک میانی، نثر اردو همچنان متأثر از ساختارهای فارسی و نثر مصنوع است و بیشتر در مکاتبات رسمی و متون اخلاقی به کار می‌رود. با این حال، به تدریج زمینه ساده‌نویسی و نزدیکی به زبان گفتار فراهم می‌شود. در دوره کلاسیک متأخر، به ویژه با ظهور نثر "غالب"، این تغییر شتاب می‌گیرد. نامه‌های "غالب" نمونه بارزی از گذار نثر اردو از تصنع به طبیعت زبانی است. این تحول، بعدها بر نویسندگان دوره "علیگر" و نثر اصلاح‌طلبانه اردو تأثیری عمیق می‌گذارد.

"واسوخت"؛ صدای اعتراض در غزل کلاسیک

یکی از پدیده‌های مهم ادبی در دوره کلاسیک، به ویژه در پیوند با مکتب لکنو، شکل‌گیری و رواج سبک «واسوخت»

جمع بندی

دوره کلاسیک متأخر ادبیات اردو، دوره‌ای است که در آن سنت به اوج خود می‌رسد و هم‌زمان، نشانه‌های زوال و دگرگونی پدیدار می‌شود. "ذوق"، "مومن" و "غالب" هر یک به شیوه‌ای متفاوت، بازتاب‌دهنده این وضعیت هستند. بررسی آثار و نقش این شاعران نشان می‌دهد که ادبیات اردو چگونه توانست در دل بحران تاریخی، ظرفیت‌های تازه‌ای برای بیان اندیشه و احساس بیابد و راه را برای ادبیات جدید هموار سازد.

سمیرا گیلانی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات اردو؛ پژوهشگر پژوهشگاه اسرا و عضو هیئت ترجمه مجله «چوک». همکار دانشنامه جهان اسلام و دایرةالمعارف نهج البلاغه، نویسنده مقالات علمی پژوهشی در ایران و شبه‌قاره، و مترجم آثاری از انتظار حسین، اشرف علی تانوی و اشفاق احمد





مقدمه

صنعت هتل داری به دلیل ماهیت دوگانه خود به عنوان یک کسب و کار خدماتی و یک فعالیت سرمایه گذاری در املاک، همواره با چالش ساختار مالکیت دارایی مواجه بوده است. گذار از مدل سرمایه بر کلاسیک به رویکردهای سرمایه سبک و سرمایه درست، تحولات چشمگیری در این صنعت در سطح جهانی ایجاد کرده است. مطالعه موردی «برند رومی» در پاکستان نشان می دهد که چگونه یک استارت آپ فناورانه با تکیه بر مدل سرمایه سبک، توانسته شکاف عرضه در بازار هتل های استاندارد و مقرون به صرفه برای طبقه متوسط را پر کند. در پاکستان، ساختار صنعت هتل داری به طور تاریخی بر مبنای مدل سرمایه سنگین توسعه یافته و این امر توسعه این صنعت را بسیار سرمایه بر و کند ساخته بود. در چنین بافتی، طبقه متوسط رو به رشد با کمبود شدید گزینه های اقامتی استاندارد مواجه بود. بنیان گذار برند رومی، "دکتر اسد سمر"، در سفری خانوادگی متوجه این نابرابری شد و در سال ۲۰۱۸ ایده خود را برای ارائه خدمات اقامتی استاندارد، ساده و در دسترس برای طبقه متوسط پاکستان عملی ساخت. این مقاله به تحلیل فرآیند تولد، رشد و موفقیت "برند رومی" در چارچوب تحول مدل های کسب و

کار هتل داری می پردازد.

مبانی نظری مدل های مالکیت و جایگاه برند رومی برای درک عمیق موفقیت برند رومی، ابتدا باید سه مدل اصلی مالکیت در صنعت هتل داری را از هم تفکیک نمود. "مدل سرمایه سنگین"، همان رویکرد کلاسیک است که در آن شرکت هتل داری مالکیت کامل دارایی های فیزیکی و نامشهود را در اختیار دارد. مزیت این مدل کنترل کامل بر کیفیت، هماهنگی بلندمدت بین مالکیت و مدیریت و ثبات عملیاتی است؛ اما نقطه ضعف اصلی آن نیاز به سرمایه گذاری بسیار زیاد، بازگشت کند و زمان بر سرمایه و عدم تطابق سریع با نوسانات و الگوهای بازاری است. "مدل سرمایه سبک" که "ماریوت" پیشگام آن بود، بر جداسازی مالکیت املاک از مدیریت برند و مجموعه تأکید دارد. در این مدل، شرکت هتل داری تمرکز خود را بر توسعه برند، استانداردهای خدمات، مدیریت ارتباط با مشتری، سیستم های رزرو و فروش، و مدیریت منابع انسانی می گذارد، در حالی که مالکیت ساختمان و زمین به سرمایه گذاران یا صندوق های سرمایه گذاری املاک واگذار می شود. این روش سرعت توسعه و بازده سرمایه را افزایش می دهد، اما ممکن است کنترل بر دارایی های فیزیکی را کاهش دهد.

استراتژی عملیاتی، فناوری و نقش علم داده

موفقیت این برند تنها محدود به انتخاب درست مدل کسب و کار نبود، بلکه اجرای مبتنی بر فناوری و به ویژه مبتنی بر داده‌های علمی، آن را از بسیاری رقبا متمایز کرد. فعالیت این برند با سرمایه‌ای محدود و آغاز بازسازی تنها دو اتاق در یک مسافرخانه در اسلام‌آباد شروع شد و سپس به تدریج با افزودن سه اتاق دیگر در ساختمانی مجاور، نخستین مجموعه "برند رومی" شکل گرفت. اما آنچه این شروع ساده را به یک الگوی تکرارپذیر و موفق تبدیل کرد، طراحی یک پلتفرم فناورانه در پشت صحنه بود.



این برند با بهره‌گیری از تیم تخصصی تحلیل داده، تمامی مکالمات و فرآیندهای رزرواسیون هتل‌های تحت مدیریت خود را به طور مستمر پایش می‌کند. هدف از این پایش، دستیابی به دقیق‌ترین داده‌ها درباره رفتار مشتری همچون علت انتخاب یک هتل خاص، دلایل لغو یا عدم رزرو، علایق و سلیقه مهمانان، الگوهای سفر فصلی و میانگین مدت اقامت است. ترکیب این داده‌های تراکنشی با اطلاعات استخراج شده از شبکه‌های اجتماعی و سایر منابع دیجیتال، بانک اطلاعاتی ارزشمندی ایجاد کرده است که به "برند رومی" امکان می‌دهد تا شناخت دقیقی از بازار هدف خود به دست آورد. برای نمونه، این برند قادر است تشخیص دهد که گروه‌های سنی مختلف در شهرهای گوناگون چه انتظاراتی از قیمت، امکانات و خدمات دارند. این دانش تجربی با ارائه خدماتی همچون طراحی اپلیکیشن رزرو، ساده‌سازی فرآیند پذیرش یا افزودن امکاناتی مانند اینترنت پرسرعت و نظافت استاندارد موجب رضایت بیشتر مشتریان از امکانات هتل می‌شود.

"مدل سرمایه درست"، ترکیبی متعادل از دو مدل پیشین است؛ شرکت هتل‌داری مالکیت برخی هتل‌های کلیدی و شاخص را حفظ می‌کند تا ضمن حفظ کنترل استراتژیک سرمایه خود، از مزایای مدل سرمایه سبک در سایر واحدها بهره‌گیرد.

"برند رومی" آگاهانه "مدل سرمایه سبک" را به عنوان استراتژی اصلی خود برگزید. این انتخاب ریشه در شناخت دقیق از شرایط اقتصادی پاکستان داشت. با توجه به کمبود نقدینگی و دشواری تأمین مالی برای خرید املاک در شهرهای مختلف، اتخاذ "مدل سرمایه سنگین" عملاً توسعه سریع را غیرممکن می‌ساخت. در عوض، "برند رومی" با انعقاد قراردادهای مشارکتی با مالکان هتل‌ها و مسافرخانه‌های موجود، بدون نیاز به تملک زمین یا ساختمان، فرآیند بازسازی، ارتقای استانداردها و اعمال سیستم‌های مدیریت یکپارچه را آغاز کرد. این رویکرد به برند مذکور اجازه داد تا در مدت کوتاهی تعداد هتل‌های تحت مدیریت خود را افزایش دهد و در عین حال ریسک سرمایه‌گذاری را به حداقل برساند. به عبارت دیگر، "برند رومی" نشان داد که حتی در بازاری با سلطه تاریخی مدل سرمایه سنگین، پذیرش هوشمندانه "مدل سرمایه سبک" می‌تواند نقطه عطفی برای رشد سریع باشد.



متمرکز، برند معتبر، بازاریابی هدفمند و افزایش نرخ متوسط روزانه اتاق از طریق قیمت گذاری پویاست. از سوی دیگر، "استارت آپ برند رومی" توانسته است حدود یک میلیون دلار سرمایه اولیه جذب کند. سرمایه گذاران آن شامل شرکت های سرمایه گذاری معتبری چون "لاکسون ونچر کپیتال" و "کاراوان ونچر کپیتال" و گروهی از "سرمایه گذاران فرشته" هستند. جذب این میزان سرمایه در شرایطی که بازار هتل داری پاکستان به طور سنتی برای سرمایه گذاران خارجی جذابیت محدودی داشته است، خود نشانه ای از اعتماد به نوآوری و قابلیت های بالای مدل "برند رومی" است. همچنین، حضور موفق این برند در بیش از ۱۲ مجموعه اقامتی در شهرهای مختلف پاکستان، نشانه ای از توانایی اجرا و استانداردسازی فرآیندها در مقیاس بزرگ است.



موانع و محدودیت های فراروی "برند رومی"

با وجود موفقیت های آشکار، "برند رومی" با دسته ای از چالش های ساختاری و عملیاتی مواجه است که می تواند بر مسیر آتی آن تأثیر بگذارد. نخستین و مهم ترین چالش، کیفیت ناهمگن املاک تحت مدیریت است. از آنجا که این برند مالک ساختمان ها نیست و صرفاً قرارداد مشارکتی با مالکان منعقد می کند، تنوع در معماری، قدمت بنا، زیرساخت های اولیه نظیر لوله کشی، سیم کشی برق، آسانسور و تهویه و حتی شرایط همسایگی می تواند تجربه یکدستی را که "برند رومی" وعده آن را می دهد، با مخاطره مواجه سازد. هرچند "برند رومی" فرآیند بازسازی و استانداردسازی را دنبال می کند، اما محدودیت های فیزیکی ساختمان های قدیمی گاه قابل رفع نیستند. همچنین

گردد.

علاوه بر این، برند فوق از علم داده پردازی برای پیاده سازی سیستم قیمت گذاری پویا استفاده می کند. نرخ اتاق ها در زمان های مختلف روز، روزهای هفته و فصول متفاوت، بر اساس شاخص هایی همچون میزان تقاضا، ضریب پذیرش مهمان در هتل های رقیب و رویدادهای محلی به طور خودکار تنظیم می شود. این توانایی نه تنها به بهینه سازی درآمد هر اتاق کمک می کند، بلکه به مشتریان این امکان را می دهد که در زمان هایی که تقاضا کم است از قیمت های پایین تری بهره مند شوند. در نهایت، تحلیل داده ها در تصمیم گیری برای یافتن بازارهای جدید نیز نقش حیاتی دارد. قبل از ورود به یک شهر جدید، تیم تحلیل الگوهای سفر، تراکم جمعیت طبقه متوسط، و میزان رضایت از هتل های موجود را ارزیابی می کند تا مطمئن شود که سرمایه گذاری با بازدهی مثبت همراه خواهد بود. به این ترتیب، علم داده به موتور محرکه کلیه تصمیمات راهبردی و عملیاتی "برند رومی" تبدیل شده است.

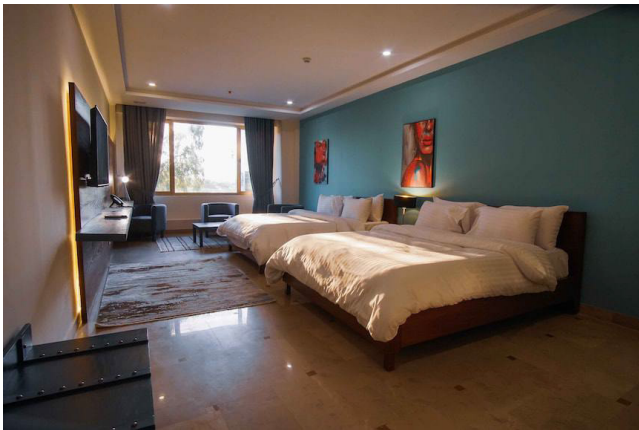


نتایج اقتصادی و موفقیت مدل

ارزیابی عملکرد اقتصادی برند مذکور نشان دهنده اثربخشی بالای مدل کسب و کار آن است. مهم ترین شاخص موفقیت، تأثیر مستقیم بر درآمد شرکا است. بر اساس اعلام "دکتر اسد سمر" در مصاحبه با رسانه "استارت آپ پاکستان"، درآمد مالکان هتل هایی که با "برند رومی" قرارداد مشارکتی منعقد کرده اند، بین ۱.۵ تا ۲.۵ برابر نسبت به قبل افزایش یافته است. این افزایش چشمگیر عمدتاً ناشی از بهبود ضریب پذیرش مهمان هتل ها به واسطه سیستم رزرواسیون

تحولات آتی و افق‌های پیش‌رو

چشم‌انداز آینده "برند رومی" به عوامل متعددی بستگی دارد، اما با توجه به روندهای موجود، چند سناریو قابل تصور است. سناریوی خوش‌بینانه، تثبیت "برند رومی" به عنوان برند ملی هتل‌های مقرون‌به‌صرفه و توسعه آن به بیش از ۵۰ مجموعه طی پنج سال آینده است. در این سناریو، برند مذکور می‌تواند با جذب سرمایه‌های بیشتر، مدل سرمایه‌دست را نیز وارد استراتژی خود کند؛ بدین معنا که مالکیت چند هتل شاخص و استراتژیک در کلان‌شهرها را به طور مستقیم در اختیار گیرد تا از این طریق هم‌کنترل بیشتری بر کیفیت نقاط کلیدی شبکه خود داشته باشد و هم به سرمایه‌گذاران اطمینان بیشتری بدهد.



سناریوی دوم، گسترش منطقه‌ای این برند است. با توجه به اشتراکات فرهنگی و اقتصادی پاکستان با کشورهای مانند بنگلادش، سری‌لانکا و حتی برخی ایالت‌های هند، الگوی رومی قابلیت ورود به این بازارها را دارد. تکرار مدل نیازمند بومی‌سازی جزئی و جذب سرمایه‌گذار محلی است. در این مسیر، "برند رومی" می‌تواند با ایجاد ائتلاف‌های راهبردی با استارت‌آپ‌های محلی، فرآیند ورود به بازارهای جدید را تسریع بخشد.

سناریوی سوم، تکامل دیجیتال این برند است. برند رومی می‌تواند با توسعه اپلیکیشن خود که علاوه بر رزرو هتل، خدمات جانبی مانند حمل‌ونقل محلی، رزرو تور، سفارش غذا و بیمه مسافرتی را هم ارائه دهد، موجب افزایش رضایتمندی مشتریان خود شده و سهم بیشتری از کیف پول مسافران

مسئله نظارت و تضمین کیفیت مستمر، چالشی دیگر است. در "مدل سرمایه سبک"، شرکت مدیریت‌کننده باید به طور دائم بر عملکرد مجموعه‌های اقامتی نظارت داشته باشد که این امر مستلزم هزینه‌های عملیاتی بالا، بازرسی‌های میدانی و سیستم‌های بازخورد سریع است. هرگونه افت کیفیت در یک واحد، می‌تواند به برند اصلی آسیب بزند. ریسک‌های اقتصادی و سیاسی کلان پاکستان نظیر نوسانات شدید ارزی، تورم مزمن، بی‌ثباتی‌های سیاسی-امنیتی و تغییرات ناگهانی در قوانین کسب‌وکار، هم بر هزینه‌های عملیاتی و هم بر قدرت خرید طبقه متوسط اثرات منفی می‌گذارند. از سوی دیگر، به مرور زمان رقبای مشابه با الهام از موفقیت برند مذکور، وارد بازار خواهند شد. در حال حاضر، "برند رومی" یک برند خلاق و پیشرو است، اما ماندگاری این برند مستلزم نوآوری مستمر و رضایت هرچه بیشتر مالکان و مشتریان است. در این میان، چالش‌های تربیت و نگهداری نیروی کار و محدودیت‌های فرهنگی و عملیاتی نیز بایستی مد نظر باشد؛ تربیت و حفظ نیروی انسانی ماهر در شهرهای کوچک و متوسط پاکستان که تمایل به کار در هتل‌های کوچک با سیستم مدیریتی مدرن داشته باشند، کار دشواری است. افزون بر این، مقاومت احتمالی برخی مالکان سنتی در برابر پذیرش استانداردهای جدید و شفافیت مالی، و نیز دشواری تأمین تجهیزات استاندارد در شهرهای دورافتاده با زنجیره تأمین ضعیف، از دیگر موانع عملیاتی هستند. همچنین، ریسک حقوقی ناشی از قراردادهای مشارکتی در صورت بروز اختلاف بر سر تقسیم درآمد یا تعهدات تعمیر و نگهداری، می‌تواند منابع مالی و مدیریتی این برند را تحت فشار قرار دهد.



نتیجه گیری

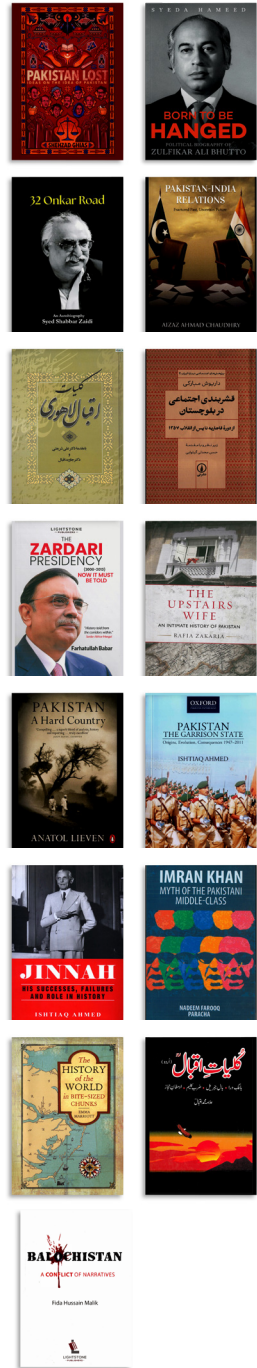
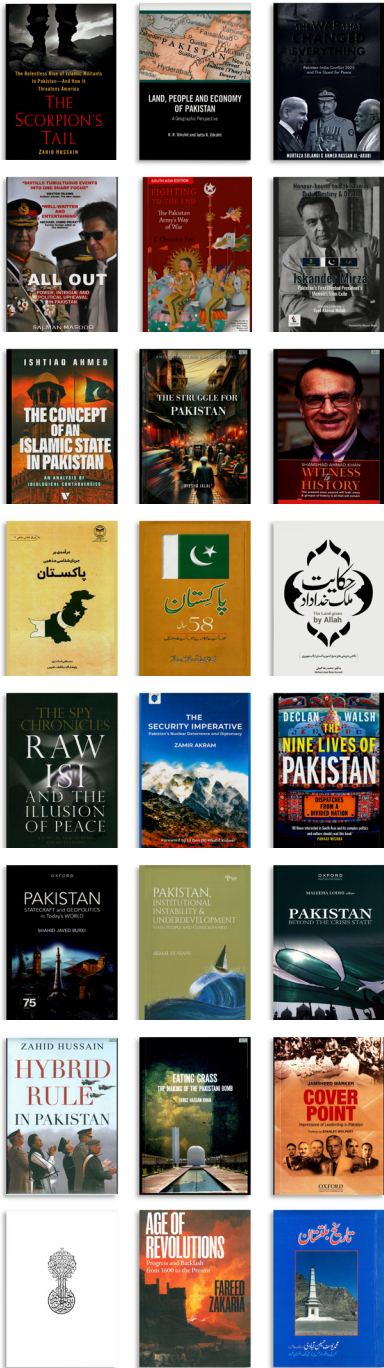
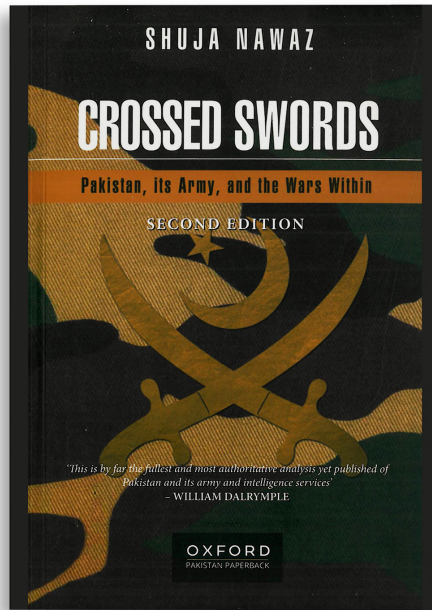
مطالعه موردی برند رومی نشان می دهد که نوآوری در مدل کسب و کار، حتی در بازارهایی با سلطه تاریخی رویکردهای سرمایه سنگین، می تواند تحولی بنیادین ایجاد کند. "برند رومی" با انتخاب هوشمندانه مدل سرمایه سبک، بدون مالکیت مستقیم ساختمان ها و زمین، توانست شبکه استاندارد و قابل اعتمادی از هتل ها را در پاکستان ایجاد کند، تجربه یکپارچه و مطلوبی برای مسافران طبقه متوسط فراهم آورد و در عین حال نرخ سود مالکان مشارکت کننده را تا بیش از دو برابر افزایش دهد. موفقیت این استارت آپ مرهون سه عامل کلیدی است: نخست، شناخت دقیق از شکاف عرضه در بازار هدف و تمرکز بر طبقه متوسط رو به رشد؛ دوم، بهره گیری سیستماتیک از علم داده و فناوری برای بهبود فرایند "تصمیم گیری - قیمت گذاری پویا - درک رفتار مشتری"؛ و سوم، ایجاد برندی قدرتمند که از طریق بازاریابی دیجیتال و شبکه های اجتماعی، به ویژه در میان نسل جوان، به یک سبک مسافرتی تبدیل شده است. هرچند برند رومی با چالش هایی نظیر ناهمگونی کیفیت املاک، ریسک های اقتصاد کلان و رقابت های نوظهور روبه روست، اما چشم انداز روشنی برای گسترش منطقه ای، تنوع بخشی به خدمات و حتی گذار تدریجی به مدل سرمایه درست دارد. تجربه برند مذکور الگویی ارزشمند برای صنعت هتل داری کشورهای در حال توسعه ارائه می کند و نشان می دهد گذار از مدل کلاسیک سرمایه سنگین به رویکردهای سرمایه سبک یا ترکیبی، می تواند موتور رشد سریع، دسترسی عادلانه تر طبقه متوسط به خدمات استاندارد و بهره وری بالاتر سرمایه را به همراه داشته باشد.

طبقه متوسط را به خود اختصاص دهد. در کنار این امر، پیشرفت در تحلیل داده های پیش بینی کننده می تواند به این برند اجازه دهد حتی قبل از شکل گیری تقاضا، ظرفیت و قیمت ها را بهینه سازی نماید. استفاده از هوش مصنوعی برای شخصی سازی پیشنهادات به هر مسافر بر اساس سابقه سفرهای قبلی، از دیگر ظرفیت های قابل توجه است. از منظر تأثیر اجتماعی، انتظار می رود "برند رومی" به افزایش اشتغال غیرمستقیم در شهرهای کوچک، ترویج فرهنگ سفر طبقه متوسط و بهبود استانداردهای خدمات در صنعت هتل داری پاکستان کمک شایانی کند. در بلندمدت، برند مذکور می تواند الگویی برای تحول دیجیتال در سایر صنایع خدماتی پاکستان نظیر رستوران ها، حمل و نقل بین شهری و خدمات درمانی باشد. همچنین، موفقیت این مدل ممکن است سیاست گذاران اقتصادی پاکستان را به بازنگری در مقررات حمایت از استارت آپ های حوزه گردشگری و تسهیل قراردادهای مشارکت ترکیبی ترغیب نماید.



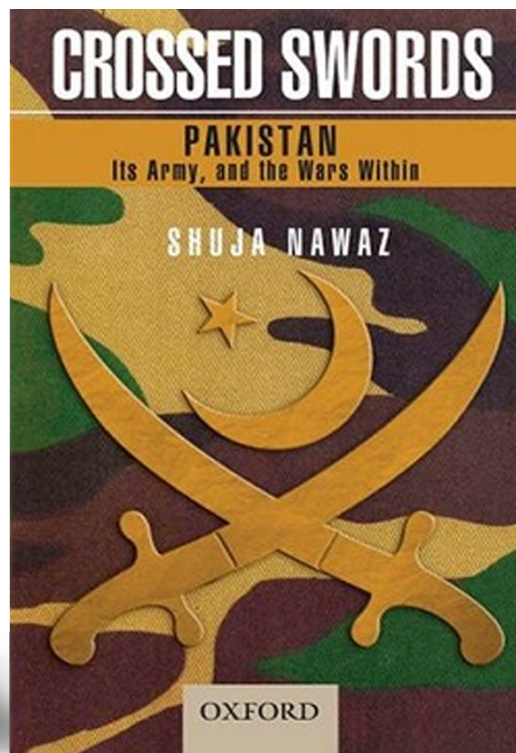
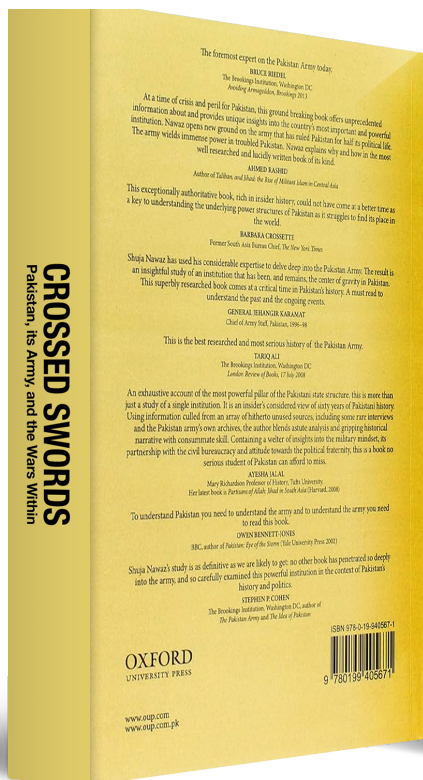
میلاد شادی فر

دارای گواهی نامه Inside MBA از دانشگاه MODUL دبی؛ کارشناسی ارشد جغرافیا و برنامه ریزی گردشگری از دانشگاه آزاد اسلامی و کارشناسی مدیریت گردشگری از دانشگاه مازیار. پژوهشگر و فعال حوزه مدیریت گردشگری و برنامه ریزی سفر



کتابخانه پاکستان

شمشیرهای متقاطع؛ ارتش پاکستان و جنگ‌های درون نوشته شجاع نواز



یکی از اصلی‌ترین بازیگران سیاست، اقتصاد، امنیت داخلی، روابط خارجی و حتی هویت ملی پاکستان بوده است.

۱. پاکستان؛ کشوری در جست‌وجوی ملت‌شدن

شجاع نواز کتاب را با این ایده آغاز می‌کند که پاکستان در ۱۴ اوت ۱۹۴۷ به نام مسلمانان شبه‌قاره متولد شد، اما دهه‌ها پس از استقلال هنوز درگیر فرایند «ملت‌شدن» بود. کشور از آغاز با چند بحران هم‌زمان روبه‌رو شد: جدایی خونین از هند، مهاجرت حدود چهارده میلیون نفر، کشته شدن نزدیک به یک میلیون انسان در خشونت‌های تقسیم، جدایی جغرافیایی دو بال شرقی و غربی با فاصله بیش از هزار مایل، وجود هند خصمانه میان این دو بخش. در چنین شرایطی، ارتش به تدریج از یک نهاد دفاعی به ستون اصلی نظم سیاسی بدل شد. نویسنده تأکید می‌کند که پاکستان در ابتدا پروژه‌ای صرفاً اسلام‌گرایانه نبود؛ بلکه بیشتر جنبشی برای تأمین فرصت‌های اجتماعی و اقتصادی مسلمانان هند بود. اما ارتش پاکستان، که از دل ارتش استعماری بریتانیا بیرون آمد، با نوعی دوگانگی به دنیا آمد: از یک سو نمادهای اسلامی

معرفی کلی و پرسش محوری کتاب شمشیرهای متقاطع؛ ارتش پاکستان و جنگ‌های درون نوشته شجاع نواز

Crossed Swords: Pakistan, its Army, and the Wars Within Shuja Nawaz

کتاب *Crossed Swords: Pakistan, its Army, and the Wars Within* نوشته‌ی شجاع نواز، از مهم‌ترین آثار درباره نسبت ارتش، دولت، سیاست، جنگ و هویت در پاکستان است. نویسنده این کتاب را بر پایه بیش از سی سال پژوهش، گفت‌وگو با افسران ارشد، بررسی آرشیوهای پاکستان، آمریکا و بریتانیا و مطالعه اسناد ارتش پاکستان نوشته است. کتاب می‌کوشد نشان دهد که تاریخ پاکستان، در بسیاری از مقاطع، بدون فهم تاریخ ارتش پاکستان فهم پذیر نیست؛ زیرا ارتش نه فقط نیروی دفاعی کشور، بلکه

آموزشی ارتش پیشین، فقط ۷ مرکز در پاکستان قرار گرفت. بیشتر کارخانه‌های مهم تسلیحاتی، کارگاه‌ها، انبارهای مهم و مراکز تعمیراتی در هند ماندند.

پاکستان حدود ۱۵۰ هزار نیروی نظامی روی کاغذ داشت، اما بخش مهمی از واحدها هنوز در هند بودند یا ترکیب‌شان پس از جدایی نیروهای هند و سیک دچار اختلال شده بود. کمبود افسران مجرب نیز شدید بود. فرماندهان ارشد اولیه ارتش پاکستان عمدتاً انگلیسی بودند؛ ژنرال فرانک مسروی و سپس ژنرال داگلاس گریسی. افسران پاکستانی هنوز تجربه کافی فرماندهی کلان نداشتند و ساختار ارتش تازه تأسیس با مشکلات لجستیکی، آموزشی و عملیاتی جدی روبه‌رو بود.

۴. جنگ اول کشمیر؛ آغاز چرخه دائمی منازعه

کتاب، جنگ اول کشمیر را نقطه‌ای تعیین‌کننده در شکل‌گیری ذهنیت امنیتی پاکستان می‌داند. کشمیر از همان آغاز به مسئله‌ای هویتی، نظامی و سیاسی تبدیل شد. پاکستان معتقد بود کشمیر، به دلیل اکثریت مسلمان، باید به آن ملحق شود؛ هند نیز بر سند الحاق مهاراجه کشمیر تکیه می‌کرد.

در روایت شجاع نواز، جنگ کشمیر نه صرفاً یک شورش خودجوش، بلکه حاصل ترکیبی از ابتکار قبایل، حمایت عناصر پاکستانی و ضعف تصمیم‌گیری سیاسی - نظامی بود. ارتش پاکستان در این جنگ هنوز در وضعیت ناپایدار پس از تقسیم بود، اما ورود نیروهای قبایلی و سپس درگیری مستقیم، نخستین پایه‌های رقابت امنیتی دائمی با هند را بنا نهاد. از این جا به بعد، کشمیر به زخمی باز در سیاست پاکستان و هند تبدیل شد.

۵. ارتش، سیاست و نخستین کودتا

یکی از خطوط اصلی کتاب این است که ارتش پاکستان هرچه قوی‌تر شد، نهادهای سیاسی ضعیف‌تر شدند. سیاستمداران پاکستانی، به جای ایجاد احزاب نیرومند، نهادهای پاسخ‌گو و سازوکارهای حل اختلاف، بارها ارتش را به دآوری یا مداخله دعوت کردند. نتیجه آن شد که ارتش خود را نه فقط حافظ مرزها، بلکه حافظ ثبات، ایدئولوژی و موجودیت کشور دانست.

نخستین کودتای رسمی در سال ۱۹۵۸ رخ داد؛ زمانی که

داشت، از سوی دیگر ساختار، فرهنگ و سلسله‌مراتب آن کاملاً میراث‌دار ارتش بریتانیایی هند بود.

۲. ریشه‌های تاریخی ارتش؛ از قبایل جنگاور تا نظریه «نژادهای رزمی»

در فصل نخست، نویسنده ارتش پاکستان را در بستر جغرافیا و تاریخ منطقه توضیح می‌دهد. سرزمین پاکستان امروز، به ویژه پنجاب، پوتوهار، مناطق پشتون‌نشین و بلوچستان، در مسیر هجوم‌ها و مهاجرت‌های تاریخی از شمال غرب شبه‌قاره قرار داشته است. نویسنده نشان می‌دهد که چگونه گذرگاه‌هایی چون خیبر و بولان، این منطقه را به دروازه ورود مهاجمان، سپاهیان و قبایل جنگاور به هند تبدیل کردند.

یکی از بحث‌های مهم کتاب، تداوم میراث بریتانیایی در نظریه «martial races» یا نژادهای رزمی است. بریتانیایی‌ها پس از شورش ۱۸۵۷، به تدریج جذب نیرو از بنگال و جنوب هند را کاهش دادند و به پنجاب، مناطق پشتون‌نشین و برخی قبایل خاص روی آوردند. آنان باور داشتند که برخی قبایل، مانند پنجابی‌های مسلمان، سیک‌ها، پشتون‌ها، گجرها، جت‌ها، راجپوت‌ها و اوآن‌ها، ذاتاً جنگاورترند. این نگاه استعماری، با وجود نادرستی علمی، در الگوی جذب نیرو در ارتش پاکستان نیز اثر گذاشت.

نویسنده نشان می‌دهد که اقتصاد نیز در این روند نقش داشت. مناطق بارانی و کم‌حاصل پوتوهار و شمال پنجاب، فرصت اقتصادی محدودی داشتند و خدمت نظامی برای بسیاری از خانواده‌ها مسیر ارتقای اجتماعی بود. زمین‌های اعطایی، حقوق منظم، بازنشستگی و منزلت اجتماعی، ارتش را به یکی از مهم‌ترین نهادهای جذب نیروی انسانی تبدیل کرد.

۳. تولد دشوار ارتش پاکستان

فصل دوم، روایت تولد دشوار ارتش پاکستان است. پاکستان در زمان استقلال، نه فقط دولت و پایتخت و دستگاه اداری منسجم نداشت، بلکه ارتشی کامل و آماده نیز در اختیارش نبود. تقسیم ارتش بریتانیایی هند با شتاب انجام شد. پاکستان از نظر تأسیسات آموزشی، تسلیحاتی، لجستیکی و صنعتی سهم بسیار اندکی برد. از ۴۶ مرکز

و اشتباهات فرماندهی هند مانع سقوط سیالکوت شد. اما نویسنده تأکید می‌کند که جنگ ۱۹۶۵ بیشتر شبیه مبارزه دو بوکسور آماتور بود؛ نه یک جنگ مدرن با فرماندهی دقیق. ارتش پاکستان در سطح سرباز و افسر جزء خوب جنگید، اما در سطح راهبردی دچار خوش بینی، ناهماهنگی و ضعف تصمیم‌گیری بود.

۸. سقوط ایوب و بحران مشروعیت نظامی

پس از جنگ ۱۹۶۵، ایوب خان دیگر آن رهبر مقتدر پیشین نبود. جنگ، اقتصاد را تحت فشار گذاشت و شکاف میان شعار پیروزی و واقعیت‌های میدان، مشروعیت او را فرسوده کرد. ذوالفقار علی بوتو، که در سیاست خارجی و فضای ضد هندی نقش مهمی داشت، از ایوب جدا شد و با شعارهای مردمی، حزب مردم پاکستان را پایه‌گذاری کرد.

شجاع نواز نشان می‌دهد که سقوط ایوب فقط نتیجه اعتراضات خیابانی نبود؛ بلکه ارتش نیز به این نتیجه رسید که بقای ایوب ممکن است اعتبار خود ارتش را مخدوش کند. از این جا یک الگوی مهم در سیاست پاکستان پدیدار می‌شود: ارتش از رهبران نظامی تا زمانی حمایت می‌کند که آنان برای اعتبار نهادی ارتش هزینه‌ساز نشوند؛ اما وقتی رهبر نظامی به تهدیدی برای تصویر و انسجام ارتش تبدیل شود، خود ارتش او را کنار می‌گذارد.

۹. ۱۹۷۱؛ چگونه یک کشور از هم پاشید؟

فصل مربوط به شکست ۱۹۷۱ و تولد بنگلادش از سنگین ترین بخش‌های کتاب است. نویسنده نشان می‌دهد که بحران پاکستان شرقی صرفاً بحران نظامی نبود؛ بلکه نتیجه دهه‌ها تبعیض سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اداری علیه بنگالی‌ها بود. پاکستان غربی، به ویژه نخبگان نظامی و بوروکراتیک، اکثریت جمعیتی پاکستان شرقی را به درستی به رسمیت نشناختند.

انتخابات ۱۹۷۰، که عموماً آزاد و منصفانه دانسته می‌شود، به پیروزی قاطع عوامی لیگ شیخ مجیب الرحمن انجامید. اما قدرت در اسلام‌آباد و راولپندی حاضر نشد نتیجه را بپذیرد. عملیات نظامی در پاکستان شرقی، خشونت علیه غیرنظامیان، مداخله هند و ناتوانی ارتش پاکستان در دفاع از جبهه شرقی، سرانجام به سقوط داکا و استقلال بنگلادش

اسکندر میرزا و سپس ژنرال ایوب خان نظم سیاسی را کنار زدند. ایوب خان، که نخستین فرمانده بومی ارتش پاکستان بود، به تدریج قدرت را قبضه کرد و الگوی حکومت نظامی تکنوکراتیک و توسعه‌گرا را بنا نهاد. او نظام «دموکراسی‌های بنیادی» را برای کنترل سیاست ایجاد کرد؛ الگویی که ظاهراً مشارکتی بود، اما در عمل قدرت را در دست دولت-ارتش متمرکز می‌کرد.

۶. آمریکا؛ متحد ضروری و مسئله‌ساز

یکی از بخش‌های مهم کتاب، رابطه پاکستان و آمریکا است. پاکستان از آغاز، به دلیل احساس تهدید از هند و نیاز به تسلیحات و کمک اقتصادی، به سمت آمریکا رفت. آمریکا نیز در منطق جنگ سرد، پاکستان را متحدی مفید در برابر شوروی می‌دید. اما این رابطه از ابتدا با سوء تفاهم همراه بود: پاکستان کمک آمریکا را برای تقویت خود در برابر هند می‌خواست، در حالی که آمریکا بیشتر به مهار کمونیسم و استفاده ژئوپلیتیکی از پاکستان می‌اندیشید.

این رابطه، ارتش پاکستان را تقویت کرد، اما در عین حال توازن قدرت داخلی را به ضرر سیاست غیرنظامی تغییر داد. کمک‌های نظامی آمریکا به ارتش امکان داد که هم از نظر تجهیزات و هم از نظر جایگاه سیاسی رشد کند. کتاب نشان می‌دهد که آمریکا، در مقاطع مختلف، به دلیل منافع کوتاه مدت خود، بیشتر با ارتش پاکستان تعامل کرد تا با نهادهای دموکراتیک؛ امری که به تقویت نظامیان در سیاست پاکستان انجامید.

۷. جنگ ۱۹۶۵؛ شجاعت در میدان، ضعف در فرماندهی

در روایت شجاع نواز، جنگ ۱۹۶۵ یکی از نمونه‌های روشن شکاف میان شجاعت سربازان و ضعف فرماندهی عالی است. پاکستان با عملیات‌هایی در کشمیر، به ویژه عملیات جبل الطارق و سپس گردن اسلم، تلاش کرد وضعیت کشمیر را تغییر دهد. اما محاسبات سیاسی و نظامی آن دقیق نبود. تصور می‌شد که مردم کشمیر به سرعت قیام خواهند کرد و هند واکنش گسترده نشان نخواهد داد؛ هر دو فرض نادرست از آب درآمد.

هند با عبور از مرز بین‌المللی، جبهه لاهور و سیالکوت را گشود. در نبرد چاویندا، دفاع سرسختانه نیروهای پاکستانی

انجامید.

برای شجاع نواز، ۱۹۷۱ بزرگ‌ترین شکست ارتش پاکستان بود؛ شکستی که نشان داد ارتش می‌تواند در دفاع از مرزها بجنگد، اما اگر اراده سیاسی مردم خود را نفهمد، به فاجعه ای ملی دامن می‌زند.

۱۰. بوتو؛ سیاستمداری غیرنظامی با وسوسه اقتدار نظامی
پس از ۱۹۷۱، ذوالفقار علی بوتو قدرت را به دست گرفت. او قانون اساسی ۱۹۷۳ را ارائه کرد و کوشید نظام پارلمانی را احیا کند، اما در عین حال شیوه حکمرانی‌اش به تدریج اقتدارگرایانه شد. شجاع نواز نشان می‌دهد که بوتو، با وجود مشروعیت انتخاباتی، در بسیاری از موارد همان ابزارهای کنترل، سرکوب و تمرکز قدرت را به کار گرفت که پیش‌تر در حکومت‌های نظامی دیده می‌شد.

بوتو ارتش را پس از شکست ۱۹۷۱ بازسازی کرد، اما هم‌زمان تلاش کرد آن را تحت کنترل خود بگیرد. او ژنرال ضیاءالحق را به فرماندهی ارتش رساند؛ انتخابی که بعدها سرنوشت خود او را رقم زد. زمانی که بحران سیاسی ۱۹۷۷ بالا گرفت، ضیا با کودتا بوتو را برکنار کرد. نویسنده تأکید می‌کند که بوتو در لحظه تعیین‌کننده دریافت قدرت واقعی همچنان نزد ارتش است، نه دولت غیرنظامی.

۱۱. ضیاءالحق؛ اسلام‌سازی ارتش و دولت

دوره ضیاءالحق در کتاب، نقطه عطفی در پیوند ارتش، اسلام سیاسی و ژئوپلیتیک جنگ سرد است. ضیا پس از کودتای ۱۹۷۷، برای مشروعیت بخشی به حکومت خود، پروژه اسلام‌سازی را آغاز کرد. این پروژه فقط اجتماعی و حقوقی نبود؛ ارتش نیز از آن تأثیر پذیرفت. زبان جهاد، تقوا، شهادت و رسالت اسلامی وارد ادبیات رسمی شد.

حمله شوروی به افغانستان در ۱۹۷۹، پاکستان را به خط مقدم جنگ سرد تبدیل کرد. آمریکا، عربستان و دیگران از طریق پاکستان به حمایت از مجاهدین افغان پرداختند. آی اس آی به بازیگر مرکزی این جنگ تبدیل شد و ظرفیت‌های اطلاعاتی، مالی و عملیاتی آن به شدت گسترش یافت. اما همین فرایند، زمینه رشد شبکه‌های جهادی، سلاح، مواد مخدر، افراط‌گرایی و سیاست امنیتی پنهان را در پاکستان تقویت کرد.

۱۲. پس از ضیا؛ تروئیکا و صندلی‌های موسیقایی قدرت
پس از مرگ ضیا در سانحه هوایی ۱۹۸۸، پاکستان وارد دوره ای شد که نویسنده آن را «صندلی‌های موسیقایی تروئیکا» می‌نامد: رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر و فرمانده ارتش. بنظیر بوتو و نواز شریف هر دو به قدرت رسیدند و هر دو نیز با اتهام فساد، ناکارآمدی یا تعارض با نهادهای قدرتمند کنار رفتند.

در این دوره، ارتش کمتر مستقیماً حکومت کرد، اما پشت صحنه سیاست را مدیریت می‌کرد. آی اس آی در شکل‌دهی ائتلاف‌های سیاسی، از جمله اتحاد اسلامی برای مقابله با حزب مردم، نقش داشت. پرونده افغانستان، کشمیر، هند، برنامه هسته‌ای و روابط با آمریکا همچنان عمدتاً در دست ارتش و دستگاه امنیتی باقی ماند.

۱۳. کرگیل؛ ماجراجویی نظامی و فروپاشی اعتماد سیاسی

فصل مربوط به کرگیل از مهم‌ترین بخش‌های کتاب است. شجاع نواز نشان می‌دهد که عملیات کرگیل ۱۹۹۹ نمونه‌ای از تصمیم‌گیری محدود، محرمانه و پرریسک در درون ارتش بود. نیروهای پاکستانی از خط کنترل عبور کردند و مواضعی را در ارتفاعات کرگیل گرفتند. هدف، تغییر وضعیت میدانی کشمیر و فشار بر هند بود، اما واکنش نظامی هند و فشار آمریکا، پاکستان را در وضعیت دشوار قرار داد.

نواز شریف برای خروج از بحران به واشنگتن رفت و با بیل کلینتون دیدار کرد. در روایت کتاب، آمریکا روشن می‌داند که نیروهای تحت کنترل پاکستان از خط کنترل عبور کرده‌اند و کلینتون خواهان تعهد صریح به عقب‌نشینی بود. ژنرال آنتونی زینی نیز به پاکستانی‌ها هشدار داد که ادامه بحران می‌تواند خطر جنگ هسته‌ای و نابودی را به همراه آورد. کرگیل شکاف میان نخست‌وزیر نواز شریف و ژنرال پرویز مشرف را عمیق کرد و در نهایت به کودتای ۱۲ اکتبر ۱۹۹۹ انجامید.

۱۴. مشرف؛ اقتدارگرایی لیبرال

شجاع نواز مشرف را «اقتدارگرایی لیبرال» می‌داند؛ مردی که در سخن از مدرنیسم، اعتدال روشن‌فکرانه و دموکراسی واقعی سخن می‌گفت، اما در عمل با کودتا، قانون اساسی موقت، مهندسی قضایی و کنترل رسانه‌ها حکومت کرد. پس از ۱۱ سپتامبر، مشرف با آمریکا همراه شد و پاکستان بار دیگر

به متحد خط مقدم واشنگتن تبدیل شد.

اما این همراهی هزینه‌های سنگینی داشت. گروه‌های جهادی، طالبان پاکستانی، القاعده و افراط‌گرایی داخلی به تهدید مستقیم علیه خود پاکستان تبدیل شدند. ارتش که برای جنگ کلاسیک با هند آموزش دیده بود، ناگهان ناچار شد در مناطق قبایلی، سوات، وزیرستان و سپس شهرهای بزرگ با شورش داخلی بجنگد.

۱۵. جنگ‌های درون؛ ارتش در برابر محصول سیاست‌های گذشته

در مقدمه چاپ دوم، نویسنده آمار تکان دهنده‌ای می‌آورد: در دوره ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۷، بیش از ۶۱ هزار نفر در خشونت‌های تروریستی پاکستان کشته شدند؛ از این میان حدود ۶۶۶۹ نفر از نیروهای امنیتی و حدود ۲۱ هزار نفر غیرنظامی بودند. صدها هزار نفر نیز بر اثر عملیات‌های پاک‌سازی نظامی آواره شدند.

این بخش نشان می‌دهد که ارتش پاکستان سرانجام ناچار شد با پیامدهای بخشی از سیاست‌های امنیتی گذشته خود مواجه شود. جنگی که زمانی در افغانستان و کشمیر ابزار سیاست خارجی بود، در دهه ۲۰۰۰ به درون پاکستان بازگشت. ارتش، از نیرویی عمدتاً مرزی و کلاسیک، به نیرویی درگیر جنگ نامتعارف داخلی تبدیل شد.

۱۶. ارتش به مثابه نهاد اقتصادی و سیاسی

یکی از موضوعات مهم کتاب، «ردپای گسترده ارتش» در اقتصاد و جامعه است. ارتش پاکستان فقط نهاد نظامی نیست؛ شبکه‌ای از بنیادها، شرکت‌ها، زمین‌ها، پروژه‌های رفاهی، صنایع، بانک‌ها، بیمه‌ها و مجتمع‌های مسکونی پیرامون آن شکل گرفته است. نویسنده با اشاره به بحث «Milbus» یا اقتصاد نظامی، نشان می‌دهد که ارتش به یک بازیگر اقتصادی بزرگ تبدیل شده است.

این وضعیت چند پیامد دارد: نخست، ارتش منافع نهادی مستقل پیدا می‌کند؛ دوم، نظارت پارلمانی بر بودجه و فعالیت‌های آن دشوار می‌شود؛ سوم، بخش خصوصی و توسعه اجتماعی ممکن است زیر سایه هزینه‌های دفاعی و فعالیت‌های شبه‌دولتی نظامی قرار گیرد.

در جدول مهم کتاب درباره نسبت دفاع و توسعه، نویسنده

نشان می‌دهد که پس از جنگ ۱۹۶۵، اولویت‌های بودجه‌ای تغییر کرد. در برنامه ۱۹۶۵-۱۹۷۰ قرار بود هزینه توسعه به ۳۰ میلیارد روپیه برسد، اما در عمل ۲۱.۷۵ میلیارد شد؛ در مقابل، هزینه دفاعی که قرار بود ۶.۸۹ میلیارد باشد، به ۱۲.۳۸ میلیارد روپیه رسید. سهم دفاع از تولید ناخالص داخلی از ۲.۸ درصد در ۱۹۶۰-۱۹۶۵ به ۴ درصد در ۱۹۶۵-۱۹۷۰ افزایش یافت.

۱۷. مسئله فرماندهی عالی؛ سرباز خوب، ژنرال ضعیف

یکی از داوری‌های مکرر کتاب این است که ارتش پاکستان در سطح سربازان، افسران جزء و فرماندهان میدانی، بارها شجاعت و توانایی نشان داده است؛ اما در سطح فرماندهی عالی، اغلب دچار خطای راهبردی، خوش‌بینی افراطی، ضعف هماهنگی و تصمیم‌گیری محدود بوده است.

از جنگ اول کشمیر تا ۱۹۶۵، از ۱۹۷۱ تا کرگیل، الگوی تکرارشونده‌ای دیده می‌شود: تصمیم‌های بزرگ گاه در حلقه‌های محدود گرفته می‌شوند، پیامدهای سیاسی به‌درستی سنجیده نمی‌شود و سپس بار هزینه بردوش سربازان و مردم می‌افتد. نویسنده در فصل پایانی تصریح می‌کند که رهبری ارتش بارها نیروها و کشور را ناامید کرده، در حالی که سربازان و افسران جوان در میدان جنگ از بهترین‌ها بوده‌اند.

۱۸. راه آینده؛ ارتشی کوچک‌تر، پاسخ‌گوتر و حرفه‌ای‌تر

در فصل پایانی، شجاع نواز راه‌حل را نه در حذف ارتش از معادله، بلکه در بازتعریف جایگاه آن می‌بیند. ارتش پاکستان واقعیتی نیرومند است و بدون مشارکت آن، گذار سیاسی پایدار ممکن نیست. اما این مشارکت باید در چارچوب قانون، شفافیت و فرماندهی غیرنظامی صورت گیرد.

او پیشنهاد می‌کند ارتش باید:

- چابک‌تر، کوچک‌تر و متحرک‌تر شود؛
- فرماندهی منطقه‌ای و تفویض اختیار واقعی‌تری داشته باشد؛
- از تفکر گروهی در سطوح عالی فاصله بگیرد؛
- بودجه و فعالیت‌های اقتصادی‌اش زیر نظارت مؤثر پارلمان قرار گیرد؛
- وزارت دفاع و وزارت تولیدات دفاعی از سوی غیرنظامیان متخصص تقویت شوند؛

- و سیاستمداران پاکستانی نیز دانش دفاعی و امنیتی خود را افزایش دهند تا بتوانند بر ارتش نظارت کنند، نه این که صرفاً با آن معامله یا از آن شکایت کنند.

جمع بندی

Crossed Swords کتابی درباره ارتش پاکستان است، اما در حقیقت روایتی از بحران دولت‌سازی در پاکستان نیز هست. پیام اصلی کتاب این است که پاکستان نه فقط با دشمنان بیرونی، بلکه با «جنگ‌های درون» روبه‌روست: جنگ میان دولت و ملت، ارتش و سیاست، اسلام و جمهوریت، امنیت و توسعه، مرکز و ایالت‌ها، و گذشته استعماری و آینده دموکراتیک. شجاع نواز نه ارتش را شیطان مطلق می‌داند و نه ناجی همیشگی. او ارتش را نهادی می‌بیند با سنت، انضباط، شجاعت و ظرفیت سازمانی بالا؛ اما همچنین نهادی که با ورود مکرر به سیاست، اقتصاد و مهندسی اجتماعی، هم خود را فرسوده کرده و هم رشد طبیعی دولت و جامعه را مختل ساخته است. نتیجه نهایی کتاب برای خواننده ایرانی بسیار مهم است: فهم پاکستان بدون فهم ارتش پاکستان ممکن نیست؛ اما فهم ارتش پاکستان نیز بدون فهم ترس‌های تاریخی، زخم‌های تقسیم، رقابت با هند، رابطه با آمریکا، مسئله افغانستان، اسلام سیاسی و بحران‌های غیرنظامی ناقص خواهد ماند.

تیم تحریریه اندیشکده اقبال

تیم تحریریه اندیشکده اقبال، ترکیبی است از دیپلمات‌ها، سیاستمداران، نویسندگان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان دانشگاه‌های معتبر ایران و پاکستان؛ هم‌صدا در اندیشه، متکثر در نگاه.





500M

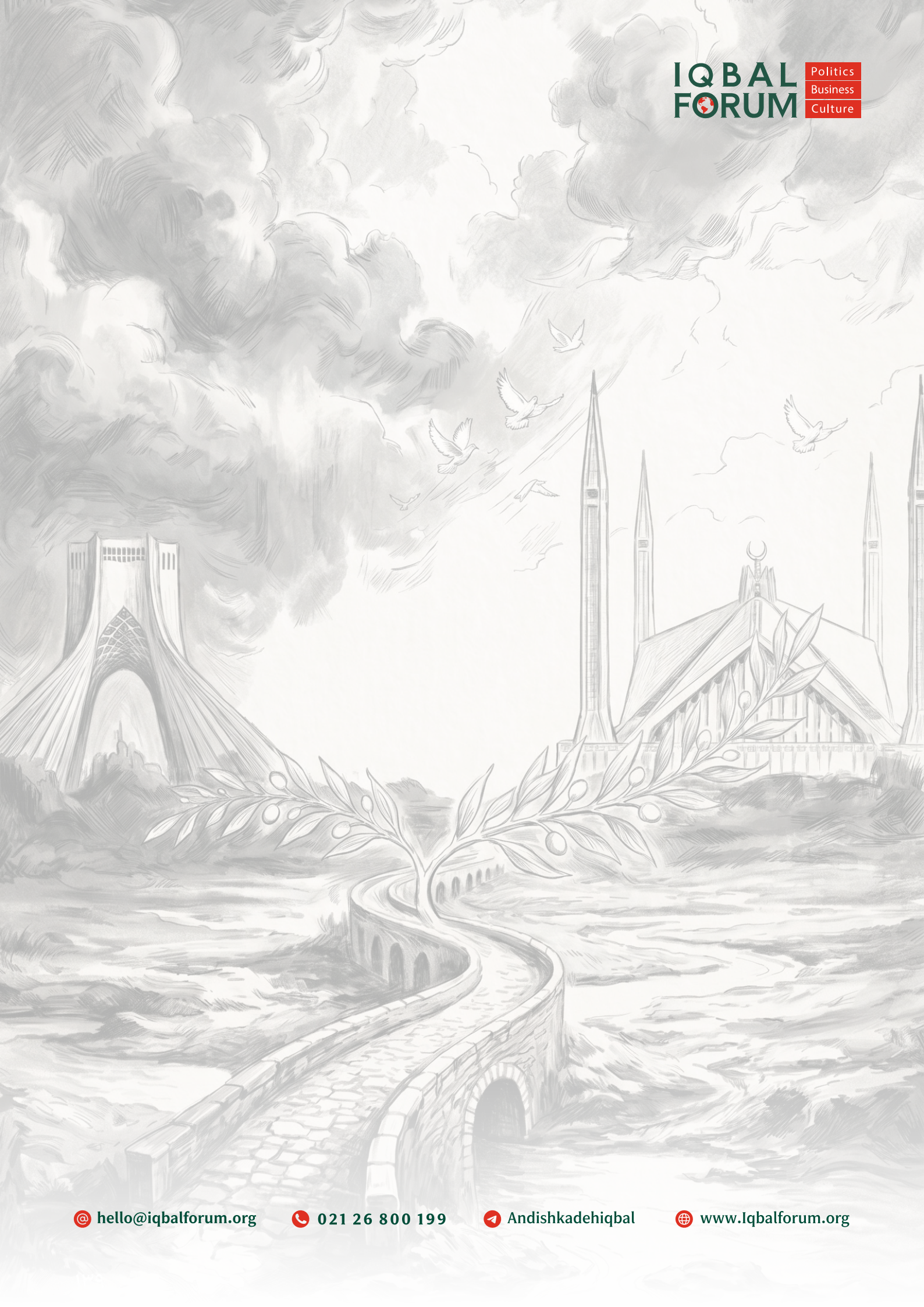
حضور مدیر اندیشکده اقبال در بیش از ۲۰۰ مصاحبه زنده تلویزیونی با بیش از ۵۰ شبکه معتبر پاکستان و ثبت بیش از ۵۰۰ میلیون بازدید و مخاطب، یکی از کم سابقه ترین موفقیت های رسانه ای یک اندیشکده ایرانی در خارج از کشور به شمار می رود. این حضور گسترده، به ویژه در جریان جنگ اخیر ایران با آمریکا و رژیم صهیونیستی، موجب شد روایت ها و دیدگاه های جمهوری اسلامی ایران برای نخستین بار به شکلی مستمر و مستقیم در مهم ترین شبکه های خبری و تحلیلی پاکستان بازتاب یابد و اندیشکده اقبال به یکی از شناخته شده ترین صداهای ایرانی در فضای رسانه ای این کشور تبدیل شود.

در کنار این موفقیت رسانه ای، انتشار بیش از ۲۰ مقاله تحلیلی به زبان انگلیسی در مجله راهبردی Stratheia - از مهم ترین نشریات مورد توجه نخبگان، دانشگاهیان و تصمیم سازان پاکستان - نشان دهنده نفوذ اندیشکده اقبال در لایه های عمیق تر فکری و نخبگانی این کشور است. ترکیب اثرگذاری هم زمان در رسانه های جریان اصلی و محافل نخبگانی، اندیشکده اقبال را به یکی از موفق ترین نمونه های دیپلماسی عمومی و گفت و گوی راهبردی میان ایران و پاکستان در سال های اخیر تبدیل کرده است.



اندیشکده اقبال خود را بی نیاز از نگاه نقادانه و اندیشه ورز مخاطبانش نمی داند. این ماهنامه زمانی زنده و پویاست که در گفت و گویی مستمر با خوانندگان آگاه، پژوهشگران، صاحب نظران و علاقه مندان روابط ایران و پاکستان شکل گیرد. از این رو، از شما دعوت می کنیم اگر در خصوص مطالب منتشرشده، رویکرد تحلیلی، انتخاب موضوعات، یا مسیر آینده ماهنامه تخصصی اندیشکده اقبال نظر، پیشنهاد یا انتقادی دارید، آن را با ما در میان بگذارید. باور ما بر این است که نقد مسئولانه و پیشنهاد سازنده، نه نشانه فاصله، که نشانه همراهی است.

منتظر خواندن نظرات ارزشمند شما هستیم



ماهنامه تخصصی اندیشکده

اقبال

شماره چهار - خرداد ماه ۱۴۰۵



نشریه تخصصی اندیشکده اقبال

شماره چهار - خردادماه ۱۴۰۵

سیاست
تجارت
فرهنگ

اندیشکده
اقبال

IQBAL
FORUM

Politics
Business
Culture

hello@iqbalforum.org

021 26 800 199

Andishkadehiqbal

www.Iqbalforum.org